۱۶
تابستان ۱۳۷۵

فصلنامه
فرهنگی
اجتماعی
سیاسی
تاریخی

میقات حج

سازمان شهری مدینه و محلات قبایل در دورهٔ نبوی

در جستجوی اهداف و حکمتهای مراسم حج

انگیزهٔ سفر عقیل به شام و پذیرفتن هدیه از معاویه

حج در ادب فارسی ● میقات

الرحلة الحجازیه ● ابو ایوب انصاری

نامهٔ روحانیان زائر اهل سنت به خطیب مسجدالنبی -ص-

تحقیقی در علائم حرم الهی

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۱۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

حج در کلام امام راحل- قدس سره-

ص: ۵

حجاج محترم ایران و زائران حرمین شریفین بدانند که آنها از کشوری که برای اهداف اسلامی و بیرون راندن ستمگران از کشور عزیز خویش قیام کرده است، به سوی خانه خدا و حرم شریف رسول‌اللَّه- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و قبور معظم فرزندان پیامبر- صلوات اللَّه علیهم- می‌روند و تحت مراقبت برادران اسلامی سراسر جهان هستند و خبرگزاری‌ها و دروغ‌پردازان بوق‌های تبلیغاتی و دشمنان اسلام در کمین نشسته و مراقب اعمال و اقوال آنان هستند و درصدند که از کاهی، کوهی بسازند و سرتاسر جهان را از شایعه‌های خود پر نمایند. در این صورت، جزئی انحراف و خطا و لغزش آنان علاوه بر آن که در پیشگاه خداوند بزرگ و رسول عظیم‌الشأنش می‌باشد، در حضور سایر زائران حرمین شریفین است که به واسطه پیامد آن، گناهی بزرگ و خطایی عظیم است. زیرا علاوه بر آن که بعض اعمال و گفتار، خلاف حرمت حرمین شریفین است، موجب وهن جمهوری اسلامی است که خدای نخواسته این جمهوری اسلامی که برای حکومت اللَّه و برقراری احکام مقدس آسمانی قرآن و سنت تشکیل شده، به واسطه بعض اعمال و رفتار آنان به گونه‌ای دیگر معرفی شود و عیب‌جویانی که مراقب خرده‌گیری و بهانه هستند بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی به شایعه‌پراکنی و مشوّه نمودن چهره نورانی اسلام و جمهوری اسلامی بپردازند و گناه آن در نامه اعمال آنان که برای عبادت و فریضه حج رفته‌اند، نوشته شود.

ص: ۶

لازم است مراقب باشند که اعمال بی‌رویه و گفتار باطل تحقق پیدا نکند و هرکس مراقب دوستان و نزدیکان خود باشد و در برنامه‌های انسانی- اسلامی صحیح که از طرف نماینده اینجانب ... ترتیب داده می‌شود تبعیت کنند و از آنها تخطی نکنند که موجب هرج و مرج و ناراحتی زائرین فراهم شود.

و پلیس کشور سعودی و متصدیان امور حج و زیارت و دولت سعودی باید توجه کنند که زائران ایرانی که از یک کشور انقلابی تحت ستم غرب و شرق و غارت‌زده که با تأیید خداوند متعال و قیام و نهضت همگانی، خود را از چنگال ابرقدرت‌ها نجات داد و با همت والای مرد و زن و کوچک و بزرگ، استقلال و آزادی را به دست آورد و رژیم ستمشاهی آمرکایی را به رژیم اسلامی مردمی تبدیل کرد و مستشاران و جاسوسان آمریکایی و شوروی را یا از کشور راند و یا به بند کشید، به زیارت بیت‌اللّه‌الحرام و مرقد مطهر رسول خدا- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و ائمه مسلمین- علیهم‌السلام- مشرف می‌شوند، میهمانان خدا و رسولند و اهانت و جسارت به آنها، اهانت و جسارت به میزبانان بزرگ آنان است. خصوصاً که این میهمانان آمده‌اند تا همراه با مناسک حج به ندای ابراهیم خلیل‌اللّه و محمد رسول‌اللّه- صلی اللّه علیه وآله وسلم-، لبیک گویند که لبیک به آنان نیز لبیک به خدای تعالی است.

با اینانی که از «... کل فج عمیق» (۱) هجرت به سوی خدا و رسول بزرگ او کرده‌اند، با مهر و صفا و محبت و وفا و اخوّت اسلامی رفتار کنید و میهمانان خدا و رسول را آزار ندهید.

اینان برای مناسک حج و برائت از مشرکان و کافران که خدا و رسول او از آنان برائت جسته است آمده‌اند.

این میهمانان متعهد را گرامی دارید و از قدرت یک رژیم مقتدر اسلامی برای سرکوب دشمن اسلام و مسلمین، اسرائیل غاصب و قطع ید ارباب او آمریکا، رأس دشمنان اسلام و کشورهای اسلامی، بهره‌برداری کنید و مکه مکرمه را با هماهنگی زائران سراسر جهان به کانون فریاد علیه ستمگران تبدیل کنید که این یکی از اسرار حج است و خداوند، غنی از لبیک‌ها و عبادت بشر است.

پی نوشتها:

۱- حج: ۲۷

ص: ۷

حج در کلام رهبر معظم انقلاب– مد ظله العالی–

حجّ در کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی

حضرت آیهٔ اللّه خامنه‌ای

- مد ظله العالی-

سخن آن است که حج اگر درست و کما فرض اللّه اقامه شود، قادر است همچون دارویی شفابخش، همه این بیماریهای اصلی و علت‌های ناکامی را درمان کند. این کار یکباره اتفاق نمی‌افتد، ولی در طول سالهای دراز، اجتماع میلیونی برادران و خواهران از چهارگوشه جهان اسلام در یک نقطه، آنهم در عرصه اعمالی هماهنگ و پرمعنا و در زیر لوای با عظمت توحید و همراه با تجدید خاطره‌های صدر اسلام و یادآوری بدر و احد، و زیارت مسجدی که نغمه روح‌بخش آیات قرآن از حنجره مبارک رسول‌اللّه- صلی اللّه علیه وآله- هنوز از در و دیوار آن به گوش می‌رسد و نوای پرقدرت اللّه اکبر مجاهدان صدر اسلام در آن موج می‌زند و در فضایی لبریز از ذکر و حضور و مناجات خدای عزّ وجلّ، که انسانها را از نفس ضعیف و خودخواه و کج‌اندیش جدا کرده، به معدن مجد و عظمت و قدرت ربوبی متصل می‌سازد.

سرچشمه شفابخشی است که دلها را قوی و همت‌ها را بلند، و اراده‌ها را استوار و جانها را سرشار از اعتماد و دیده‌ها را وسیع، و آرمانها را نزدیک، و برادران را متحد، و شیطان را خوار، و کید او را ضعیف می‌سازد.

آری، حج درست و کامل، حج توحیدی، حجی که منبع عشق به خدا و مؤمنین و برائت از شیطانها و بت‌ها و مشرکین باشد، رشد همه مشکلات امت اسلامی را ابتدا متوقف و سپس آن را مرتفع می‌سازد. و منشأ عزت اسلام و شکوفایی زندگی مسلمین و استقلال و آزادی

ص: ۸

کشورهای اسلامی از شرّ اجانب می‌شود.

بر پایه همین درک درست از اهمیت حج بود که پس از پیروزی انقلاب کبیر اسلامی در ایران، مسأله حج در صدر اقدامات بین‌المللی حکومت جمهوری اسلامی قرار گرفت و دولت کریمه، جنبه سیاست الهی این فریضه را که مظهر عزت و قدرت حضرت حق است با جنبه عبادت الهی آن که جلوه گاه غفران و رحمت ربوبی است، به هم آمیخته، حجّ امروز را به حجّ صدر اسلام نزدیک ساخت. و به عنوان نمادی از این همه مراسم برائت از مشرکین را در حج، بار دیگر زنده کرد و تاکنون با وجود همه سختگیری‌های سیاسی و شدت عمل‌های ناشی از انگیزه‌های غیر اسلامی، این وظیفه اسلامی را دنبال کرده است.

جمهوری اسلامی به عنوان نظامی که علی‌رغم تبلیغات و تلاش‌های ضد اسلامی صد سال اخیر، حیات و پویایی و قدرت اسلام را در اداره جوامع عظیم بشری، ثابت کرده است، به حج نه همچون وسیله‌ای برای خود، بلکه همچون عرصه‌ای برای بیداری مسلمین و دمیدن روح تقوا و ایمان به اجرای شریعت اسلام و عزت و استقلال مسلمانان جهان، نظر افکنده است.

آنان که تحرک و جامعیت حج را نفی و رد می کنند، در واقع عزت و استقلال مسلمانان و نجات آنان را از پنجه خونین استکبار و صهیونیسم را رد می کنند. هرگونه فتوا و نظریه دینی در این‌باره، حکم به غیر ما انزل اللَّه است که به گمان زیاد، از روی جهل به حقایق جهان و محیط و نداشتن چشم باز و بصیرت لازم، در امور مسلمین صادر می‌شود.

ص: ۹

اسرار و معارف حج

ص: ۱۰

در جستجوی اهداف و حکمتهای مراسم حج

سید محمدباقر حجتی

کعبه، یا نخستین خانه برای مردم گیتی (ناس)

آنگاه که خویشتن را در برابر کعبه می‌یابیم باید بدانیم بر خانه‌ای درآمده‌ایم که خداوند متعال در قرآن کریم آن را خانه ویژه خود معرفی کرده است. هیچ کانونی بر رُبع مسکونِ گیتی وجود ندارد که خداوند متعال آن را صرفاً از آن خویش شناسانده باشد جز کعبه و مسجدالحرام؛ کعبه‌ای که نخستین خانه مردمِ خداجو و مایه هدایتِ مردمِ جهان و کهن‌ترین کانونی است که از دیرباز آزاد بوده و همواره نوین و پررونق و برخوردار از طراوت، و نیز فرسایش ناپذیر است.

خانه من (بیتی)

این خانه در دو جا از قرآن کریم، «بیتِ مخصوصِ خدا» معرفی شده و صاحبِ بلامنازع آن؛ یعنی خداوند متعال می‌فرماید: «بَیْتی» (خانه من). در قرآن کریم هیچ کانونی را سراغ نداریم که حضرت باری تعالی با تعبیر «بیتی» از آن یاد کرده باشد، جز کعبه که علاوه بر عناوینِ ویژه دیگر، خانه منسوبِ به خودِ او است. شاید تعبیر «بیتی» اشاره بر همان نکته‌ای باشد که در «إنّ اوّل بیتٍ وُضعِ للنّاس» بدان تصریح شده مبنی بر این که: چون خانه من است و من به همه مردم تعلق دارم، این خانه نیز از آنِ همه مردم می‌باشد؛ هرچند اضافه «بیت» به

ص: ۱۱

یای متکلم- که خداست- اضافه‌ای است تشریفی و خداوند در هیچ خانه‌ای نمی‌گنجد؛ لیکن این وضع درباره هیچ بیت و خانه‌ای در قرآن وجود ندارد.

فقط در دو مورد از آیات قرآن کریم درباره کعبه، تعبیر «بیتی» بدین شرح به کار رفته است:

* «... وعهدنا الی ابراهیم واسماعیل أن طهّرا بیتی للطّائفین والعاکفین والرّکّع السجود» (۱) «ما به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و ساکنان و راکعانی- که پیشانیِ خود را فروتنانه و در مقام تعظیم من بر خاک می‌سایند- پاکیزه سازید.»

** «وإذ بوّأنا لابراهیم مکان البیت أن لا تشرک بی شیئاً وطهّر بیتی للطّائفین والقائمین والرّکّع السجود» (۲) «و به یادآور زمانی را که برای ابراهیم، اقامت و استقرار در خانه (خود) را مهیا وفراهم کردیم، و با او قرار گذاردیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و به پای خیزان پرستشگر و یا ساکنان و راکعانی که در برابر عظمتِ من پیشانی خود را بر خاک می‌سایند، پاکیزه گردان.»

ابراهیم موظف شد خانه‌ای را که صرفاً از آنِ خدا؛ یعنی در واقع از آن همه مردم شناسانده شده است، از هرگونه آلایشهای ظاهری و روحی پالایش کرده و پاکیزه‌اش گرداند.

طی احادیث متعددی به آهنگ کنندگان این خانه و زُوّار و دیدار کنندگان بیت‌اللّه الحرام، ذیل یادکرد این دو آیه، توصیه شده است که با تن و بدنی پاکیزه و پوشاک و جامه لطیف و جان و دلی پالوده از هرگونه آلودگی و پلیدی و پلشتی، بر این خانه درآیند. (۳) امام صادق- علیه‌السلام- ذیل آیه «أن طهّرا بیتی ...» فرمود: مشرکان را از این خانه بران و دور ساز. و همچنین فرمود: وقتی ابراهیم خانه خدا را بنا کرد، کعبه از دَم و نَفَسها مشرکان که با آن تماس برقرار می‌کرد، به سوی خدا شِکوه آورد. خداوند به کعبه خاطرنشان ساخت: آرام باش که در آخرالزمان گروهی را که خویشتن را نظیف و پاکیزه و با کام و دهانی که دندانهایش خلال و مسواک خورده است، به سوی تو گسیل می‌دارم، مسواکی که از شاخه‌های درخت برمی‌گیرند. (۴) آری باید دل را از هرگونه آلودگی به هنگام دیدار و درآمدنِ بر بیت‌اللّه الحرام پاکیزه ساخت و باید با بیرون و درونی نظیف بر آن وارد شد. در کشف الاسرار آمده است:

۱- بقره: ۱۲۵

۲- حج: ۲۶

۳- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۳، ح ۷ و ص ۳۶۹، ح ۳؛ البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۲؛ تفصیل وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۷، ح ۱۷۷۵۱

۴- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۲، ح ۱ و ج ۷۶، ص ۱۳۰، ح ۶؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳۵۵

ص: ۱۲

«وطهّر بیتی؛ یعنی: (الکعبهٔ علی لسان العلم، وعلی بیان الاشارهٔ، معناه: فرِّغْ قلبک عن الأشیاء سوی ذکر اللّه): [وطهّر بیتی، به زبان علم؛ یعنی کعبه، اما با بیان اشاره، مقصود این است که دل و جانِ خود را از هر چیزی- جز خدا- خالی و پاکیزه ساز]

می‌گوید: دل خویش را یکبارگی با ذکرِ من پرداز، هیچ بیگانه و غیری را بدو راه مده که دل پیرایه شراب مهر و محبت ما است؛ «القلوب أوانی اللّه فی الأرض، فأحبّ الأوانی إلی اللّه أصفاها وأرقّها وأصلبها»

«دلها ظرفها و گنجورهای خدا در زمین هستند، محبوب‌ترین ظرفها در پیشگاه خدا زلال‌ترین و رقیق‌ترین و ظریفترین و محکم‌ترین و استوارترینِ آنها است»

هر دلی که از مکوّنات صافی‌تر و بر مؤمنان رحیم‌تر، آن دل به حضرتِ عزّت عزیزتر و محبوب‌تر است. دل سلطان نهاد تو است تا او را عزیز داری و روی وی از کدورت هوا و شهوت نگاه داری، و به ظلمت و شهوت دنیا آلوده نگردانی.

به داود- علیه‌السلام- وحی آمد که: «یا داود طهِّرْ لی بیتاً أسکنه»؛ «ای داود! خانه پاک گردان تا خداوند خانه به خانه فرو آید». گفت: بار خدایا! چگونه پاک گردانم؟

گفت: آتشِ عشق در او زَن تا هرچه نسب ما ندارد سوخته گردد و آنگَه به جاروب حسرت بروب تا اگر بقیّتی مانده بود پاک بروبد. ای داود! از آن پس اگر سرگشته‌ای بینی در راه طلبِ ما، آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آنجا است؛ «أنا عند القلوب المحمومهٔ.» (۱) خانه خدا به گواهی احادیث، محاذی عرش الهی است؛ و قلب و دل مؤمن نیز عرش خدا است، با طوافِ کعبه طواف دل را نباید از دست نهاد، و هر دو را سزاست پاکیزه نگاهداشت. آنجا که خدای را اقامتی است. و مقامی که می‌تواند از گنجایشی درخورِ اقامتش برخوردار باشد، قلبی است که سرشار از ایمان و پاکیزه از هرگونه شوائب و مبرّی از هر نوع آلایش است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

لا یسعنی أرضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن.» (۲) «زمین و آسمانم گسترهاش مرا پذیرا نیست و نمی‌تواند در خود جای دهد؛ اما قلبِ بنده با ایمانم ظرفیت پذیرش مرا دارا است.»

آلوده‌تنان و قلوبی که از پلشتیهای دنیاوی و شرک‌مداری شسته و رُفته نیست، نشاید که عرش خدا بوده و در مقامی که محاذی عرش او است درنگی کارساز و اقامتی سعادت‌آفرین و شقاوت‌سوز را در پیش گیرد.

۱- کشف‌الأسرار، ج ۶، ص ۳۷۰، ۳۷۱

۲- حدیث قدسی.

ص: ۱۳

قلب سرشار از ایمان، خانه خدا است و کعبه نیز خانه ویژه او است، باید هر دو را پاکیزه ساخت؛ چون هر دو خانه مخصوص خدا است.

ابوایوب خزار از محمد بن مسلم روایت کرده که از امام صادق- علیه‌السلام- در مورد روایتی سؤال کردم که طی آن آمده است: «خداوند، آدم را به صورت و چهره و سیمای خود آفریده است» فرمود این صورت، صورتی حادث و مخلوق است؛ صورتی که خداوند متعال آن را میان صور و چهره‌های مختلف برگزیده و آن را انتخاب کرده است، لذا آن را به خود نسبت داده؛ چنانکه بیت را به خویش منسوب داشته و روح را بدینسان به خود پیوند داده و فرموده است «بیتی» و نیز فرمود: «ونفختُ فیه من روحی.»

پس از گذر بر مسیر این گفتار، به خود می‌گفتم: حجاج بیت‌اللَّه‌الحرام راست که چه به هنگام ادای مراسم حج و چه به گاههایی دگر، که بر مسجدالحرام درمی‌آید، هشیار باشند و حتی از آن لحظه‌ای که عزم دیار محبوب خویش در دل می‌پرورانند و به سوی مکه و کعبه آهنگ دارند، برون و درون خود را آماده و مستعد این دیدار سازند، و اهداف سوداگری و تجاری و مبادلات مادی را از قصد و آهنگشان به یکسو نهاده و با قلبی که جز خدای را جایی در آن نیست به منظور عزم دیدار چنان دیاری، صافی و زلال سازند و در مقام تخلیه درون خود، از هر مقاصدی جز تقرّب به خدا برآیند، و خلجانها و نگرانی‌های کالاهای پر زرق و برق پشت ویترینها و یا آویزه بر بیرون و درون مغازه‌های حرمین به نیات خالص و ناب آنها آسیب نرساند. هرچند که اکثر قریب به تمام زوار را «عرض حیات دنیا» از همان آغاز سفر به خود مشغول می‌سازد که گویا عازم کوچشی تجاری و نه الهی هستند. باید چنین حالتی را آسیبی غیر قابل اغماض برای آهنگ‌مداران کعبه و بارگاه رسول‌اللَّه و مضاجع ائمه بقیع- صلوات علیهم اجمعین- و اماکن مقدس دیگر دانست، آسیبی که باید آن را خسران و زیانی جبران ناشدنی برشمرد.

وقتی در حرمین می‌بینیم زوار، به جای هجوم در سوی مساجد و امکنه مقدس، بیشترین فرصتشان در یورش به فروشگاهها و دکه‌های ثابت و سیار مصروف می‌گردد، و این اندیشه، عمده اهتمام آنها را در اختیار خود می‌گیرد و توسنانه و ناخودآگاه، آنان را در سوی اهدافی نه درخور، سوق می‌دهد، و به جای اشواقی الهی که باید آنان را در چنان فرصت کوتاه و از دست رفتنی به نیایش و راز و نیاز وادارد، به سوی اسواقی که حتی احیاناً از ابتذال

ص: ۱۴

و فرومایگی شخصیت آنها بر سر چانه‌زدن‌ها سر برمی‌آورد می‌کشاند. نظاره کنندگان چنین زواری می‌پندارند این حاجیان جز خرید و فروش و سوداگری، سودای دیگری در سر ندارند.

باید با حرم مَحْرم گشت و بر صحن و درون درآمد؟

آیا آن که عازم دیدار خانه خدا است و با طواف و گردش پیرامون آن و «سعی» و کوشش در جهت دستیابی به مقصد و مقصود و عذر «تقصیر» در پیشگاه او می‌باشد، بدون قید و شرط می‌تواند خود را به حریم حرم نزدیک ساخته و بدون رخصتی که منطبق با شؤون این سرزمین مقدس است، بر آن وارد شود؟

عرصه و حیاط این خانه چهار فرسخ در چهار فرسخ است و باید برای درآمدنِ بر آن، از مرزهای ویژه‌ای که مجاز است عبور کند، آنهم با شرایط و آیینهایی خاص که برای سراسر وجود زائر از برون و درون مقرر گشته است. باید خود را به یکی از «میقات» ها برساند تا جواز عبور دریافت کند و برای دریافت چنان جوازی برای گذر ناگزیر است برون و درون را بپیراید و مُحْرِم شود تا مَحْرم گردد.

هرچند میان فقها درباره تبیین مفهوم «احرام»، اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای بر آنند که احرام امری است مرکّب که از عناصرِ متعدد تشکل می‌یابد؛ یعنی نیت، تلبیه، و پوشیدن بدن به دو پوشاک برش نایافته و نادوخته و بی‌رنگ و بو.

نیّت:

سهم نیّت در فراهم آوردن جواز ورود بر حرم، به قدری است که از فقیه بی‌عدیل دوران اخیر یعنی شیخ مرتضی انصاری- اعلی اللَّه مقامه- نقل شده، ایشان لبّ لبابِ احرام و مدخل مهم تلبیه را عبارت از آن دانسته و می‌گوید:

«عزم و تصمیم بر ترک محرمات و آماده و بسیج کردن و مجهز ساختن خود در جهت چنان تروکِ حقیقت احرام را می‌پردازد. و اگر مُحرم آهنگ دست‌یازی به یکی از این محرمات را در نیتِ خود دخالت دهد، احرام او باطل و فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است؛ چنانکه اگر در روزه‌داری قصد کند به برخی از کارهایی که روزه را باطل می‌سازد روی آورد، روزه‌اش باطل و بی‌اعتبار می‌باشد. هرچند که درباره این سخن مناقشاتی در فقه وجود دارد؛ لیکن در مجموع

ص: ۱۵

بازگو کننده اهمیت و ارزش والای نیّت است. اگرچه با چنان تفصیلی، نیت درباره هر زائری- که احیاناً آشنایی تفصیلی به محرمات و تروک ندارد- متمشی نیست؛ اما اصل نیت که باید توأم با تقرب به خدا و امتثال امر او صورت پذیرد از اهمیت و ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

قصد و نیت در هر عملی، روح و ملاک ارزش و اعتبار آن را تشکیل می‌دهد؛ و از رهگذر کیفیّت نیت است که اعمال آدمی سنجش و ارزیابی می‌شود، و معیار پاداش و کیفر انسانها در روز قیامت (چنانکه در دنیا) صرفاً هرگونه عمل و کرداری نیست که قصد و نیتی با آن همراه نباشد؛ بلکه پاداش نیک و «جزای حُسْنی» در تمام کردارها و نیز در ادای مراسم حج از آن کسانی است که اعمال آنها با نیتی خالص و آهنگی ناب و راستین رنگ یافته و در تمام زوایای گوناگونِ کردارشان نفوذ کرده و جوهره آن را به هم رسانَد.

اسلام به نفس عمل- منهای نیت- هیچ ارزشی اعطا نمی‌کند؛ زیرا «از کوزه همان برون تراود که در اوست». نیت است که پرده از روی اسرار درونی انسان بر می‌دارد و آدمی خود را از عینک نیت خویش می‌تواند شناسایی کند؛ و حتی شخصیتِ روحی خود را به ارزیابی گیرد. او نمی‌تواند فقط با محکِ اعمال خود- که ممکن است احیاناً با تکلّف و تصنع و صحنه‌سازی انجام گیرد- خود را بیابد و به سنجش خویش، دل خوش کند؛ به عبارت دیگر:

عملی مزورانه انجام گیرد و کرداری به ظاهر خوب و مشمول رضای خدا و رسول به نظر رسد؛ امّا نیتِ انجام آن برخلاف ظاهرش موجب خشم خدا و رسول باشد. این ناهمسانی میان قصد و عمل و نیت و کردار، ارزش و اعتبار آن عمل را خنثی می‌سازد، و این صورت ظاهر زیبا و نیکو سمومی از افکار و نیات پلیدی را با خود دارد که سرانجام از بدبختی و هلاکِ فرد سربرمی‌آورد؛ چنانکه فی‌المثل ریاکارانه به عملی که ظاهراً محبوب و مورد پسند است دست یازد، نه تنها به پاداش نیک بارور نخواهد شد؛ بلکه این عمل، کیفرآفرین نیز می‌باشد.

از رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- روایت شده که فرمود:

«انّما الأعمالُ بالنّیات، ولکلّ امرئٍ ما نوی ...» (۱) «ارزش اعمال آدمی صرفاً به نیات و اهدافی که در مدّ نظر دارد منوط است، و عواید اعمال وی به نیت او مربوط می‌باشد.»

اگر اعمال آدمی با نیات فرومایه بیامیزد، منجر به فرومایگی ارزش آن می‌گردد؛ هرچند عمل او سترگ تلقی گردد. حتی نیت از چنان ارزش و اعتباری برخوردار است که بهتر

۱- کنزالعمال، ج ۳، ص ۴۲۳، ۴۲۴؛ منیۀالمرید، ط سنگی، ص ۲۷؛ جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۱۳

ص: ۱۶

و پرارزشتر و یا بدتر و شرآفرین‌تر از عمل معرفی شده است، آنجا که رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله- فرموده است:

«نيّة المؤمن خيرٌ من عمله، ونيّة الكافر شرٌّ من عمله، وكلُّ عامل يعمل على نيّته» (۱) «نیت فرد بـا ایمان از عمل او نیکوتر و کارسازتر و نیت کافر از عمل او بـدتر و آسیب‌آفرین‌تر است و هر فردی که دست‌انـدرکار عملی می‌گردد بر اساس نیت خود آن را پی‌ریزی می‌کند.»

روایات فروانی در کتبِ حـدیث فریقین درباره سازندگی و یا ویرانگری نیّتِ خوب یا بد و نقش آن در تعالی و یا انحطاط و صـعود و یا سـقوط اعمال به چشم می‌خورد، مبنی بر این که تعالیم و فرهنگ اسلامی به عمل آدمی (چنانکه به گفتار) نمی‌نگرد؛ بلکه نیت او را ملاک ارزش آن معرفی کرده که چنان عملی را با چه هدفی برگزار می‌کند.

مُحرمی که می‌خواهد با حرم مَحرم گردد و در حریم آن درآید، در میقاتِ مشخصی، پلشتی و پلیدی و حتی جامه‌های عادی را باید از خود بسترد و خود را از وابستگی به لبـاس دلخواه خویش برهانـد و هرچه بیشتر بکوشـد که نیت خود را از هرگونه شوائب، جز تقرب به حضـرت باری تعالی بپالایـد و ناچیزترین خاطره‌ای که به ریا و تظاهر آمیخته است به دل خود راه ندهـد، و این نیتِ ناب و خالص را تا پایان مناسک حج، و حتی پس از آن در زندگانیِ عادی استمرار بخشد.

در حوزه احساس، احرام دارای دو مظهر و شعار است:

- شعاری که چشم‌نواز است و حسّ بینایی را برمی‌انگیزد.

- شعار دیگری که سامعه را نوازش کرده و نیروی شنوایی را هشدار می‌دهد.

شعارهـای چشم‌نـواز و سـامعه‌برانگیز دسـت بـه دسـت هـم داده و این دو نیرو را که کارسـازترین و فراگیرترین قـوای حسـی است و عوائدی سـرشارتر و گسترده‌تر نصـیب آدمی می‌سازد به خود جلب می‌کند؛ و صحنه‌ای را می‌پردازد که هم دیدگان و هم سامعه را به خود مشغول ساخته و انعکاسهای نورانی و درخشان در دلها پدید می‌آورد.

شعـاری که نیروی بینـایی را به تحرکی نـو وامی‌دارد، عبـارت از خلـع و لُبسـی است که سـزا است نه تنهـا در برون وجود زائر انجـام گیرد؛ بلکه شایـان آن است که این تحـول در درون و دل و جـان آدمی صـورت پـذیرد، پس از خلع و برکنـدن جـامه‌ای که بر تن داشت دو تکه پوشاکی که برش و دوخت را بدان آشنایی نیست دربر کند؛ و پیش از آن که دو جامه ساده

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۳

ص: ۱۷

و عـاری از هر زیور دربر کنـد، پلیـدیهای ظـاهر و خَبَثِ بـاطنی را با غسل و شسـتشو از خود دور سازد؛ و با چنان جامه‌ای که با هیچ آمیزه و آویزه‌ای زینت‌آفرین، درنیـامیخته است و خلوص و پاکیزگی را خاطرنشان می‌سازد خویشـتن را یکپارچه در اختیار خـداوند متعـال قرار داده و جـامه تمایلات مادی و خواهشـهای نفسانی را از پیکر دل خود خلع کرده و آنها را از انـدام دل برکَنَـد و از جهان مادیت بگسلد و به پروردگار خویش بپیوندد.

چرا باید خواهندگان مَحرم شدن با حرم الهی چنان باشند و چنان کنند و اگرنه بیگانه‌اند که درخور آن نیستند به حریم حرم نزدیک گردند؟

پیدا است رها ساختن اندام و بدن از ملبوسات عادی- که احیاناً مایه مباهات و فخرفروشی به دیگران است و نیز تخلیه و تصفیه دل و جـان از نیـات فرومـایه دنیـاوی- زمینـه را برای پاسـخ دادن بـه نـدا و آوای الهی فراهـم می‌سـازد، و زائر کعبـه بایـد نخسـت حس خویشتن‌داری و کفّ نفس از اجرای تمایلات نفسانی را در خود زنده و شاداب سازد و با بَرکندن جامه دلخواه و رها ساختن جان و دل از غیر خدا، به این حقیقت دست یابد که او برتر و والاتر از آن آفریده شده است که در برابر انگیزه‌های مادی و گذرا و شهوات و تمایلـت پست تسـلیم گردد؛ و چـون حیـوانی دست‌آموز در برابر زخـارف دنیوی رام شود، آنچنـان که شـیاطین جن و انس برای خود مرکبی راهوار و مطیع را در وجود او سـراغ کنند، و او را چون مرکوبی توسن و بی‌زمام و افسار، بر پرتگاه سـقوط سوق داده و نابودی ابدی را برای او به ارمغان آورند.

آری مُحرمی که آرزوی مَحرمیّت حرم را در سر می‌پروراند به خلع و لبسـی دگرگونه و دگرگون‌ساز در اندام و تن و روح و درون نیـاز دارد که بـدون آن نامَحرمی است که سـزا نیست در عرصه‌ای که سـرشار از اسـرار و رازها است قـدم نهـد و بـدون پرده جمال زیبای سـمبل توحیـد را دیـدار نمایـد و حتی گوشه‌ای از رخسار کعبه را شـهود کند. اگر بدین مهم توفیق یافت و گوش دل را برای شنودنِ دعوت به توحید آنهم با ندای الهی آماده ساخت نوبت به شعاری دیگر می‌رسد:

شعاری که از دل برمی‌خیزد و زبان را به کار می‌انـدازد که به این نـدا پاسخ مثبت دهـد و پس از تنزیه خود، به تنزیه حضـرت باری تعـالی زبـان گشایـد. حاجیـان پس از پالا-یش تـن و دامن و جـان و درون بـا زبـان به نـدای توحیـدی- که فقـط گـوش جـان آن را می‌شنود- می گویند:

«آری به فرمانیم. بار خدا! از تو فرمان می‌بریم و تو را مطیعیم، تو را انبازی نیست، ستایش

ص: ۱۸

و نعمت و مُلک و حکومت از آنِ تو است، آری تأکید می‌کنیم که تو شریک و یاوری در گردش چرخ و پرِ جهانِ وجود و کارسازی و تدبیر آن نداری، می‌گویند:

«لبّیک اللّهمّ لبّیک، لبّیک لا شریک لک لبّیک، إنّ الحمد والنعمة لک والملک، لا شریک لک.»

چنانکه در مقالتی اشاره کردیم، باید این پاسخ را دومین پاسخ انسانها به فراخوانِ توحید و اظهار عبودیت برشمرد؛ زیرا آدمی از پیش و در عالم ذرّ، به ربوبیتِ حضرت باری تعالی و عبودیت خویش زبان به اعتراف گشود و در برابر سؤال خداوندگارِ مدبّر و کارساز و مدیر خود که فرمود: «آیا ربوبیت شما را من به عهده ندارم؟» آدمی پاسخ داد:

«وإذ أخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذرّیّتهم وأشهدهم علی أنفسهم ألست بربّکم قالوا بلی شهدنا أن تقولوا یوم القیمة إنّا کنّا عن هذا غافلین» (۱) «ای پیامبر! بنی اسرائیل را به یادآور، آنگاه که از پشت آنها فرزندانشان را برگرفت و آنان را بر خویشتن‌شان گواه قرار داد که آیا من رب [و مالک و مولی و خداوندگار و سرور و مدبّر و مربّی و قیّم و منعم] شما نیستم؟ پاسخ دادند: آری، ما گواهی می‌کنیم. تا مبادا در روز قیامت اعتذار جویید که ما از این میثاق و پیمان در غفلت و بی‌خبری به سر می‌بردیم.»

فطرتِ آدمی نخست بدین پرسش از دیرباز پاسخ مثبت داده و به وجود چنان خداوندگاری مدبر و کارساز و یکتا و طاعت و عبودیت خود و توحید باری تعالی اقرار می‌کند.

هم‌اکنون باری دگر (در موسم حج) به هنگام احرام به خدای متعال عرض می‌کند: آری بار خدایا ربوبیت مطلق از آن توست و ستایش به معنای واقعی کلمه، و نعمت و حکومت آسمانها و زمین تو را است.

در تأیید پاسخ نخست- که پاسخ تکوینی و مقامی و حالی بوده- هم‌اکنون با آوازی که سامعه‌ها را می‌نوازد زبان به توحید و تقدیس و تنزیه پروردگارش می‌گشاید.

در این پایگاه احساس می‌کنیم با تمام وجود به استقبال خدا می‌رویم و می‌خواهیم به خانه‌ای روی آوریم که همه اهل ایمان و اسلام در مقام اعتراف به توحید، در سوی آن در قطعاتی از اوقات شبانه‌روز پنج بار، عبودیت خود را با تشریفات ویژه‌ای اعلام می‌دارند، با کعبه با مقادیم بدن، و با دل و جان رویاروی گشته و از همه ماسوی‌اللّه- با روی آوردن به کانونی که مظهر توحید است- روی برمی‌تابند. زائری که خویشتن را در کنار کعبه می‌بیند پایگاهی بس

۱- اعراف: ۱۷۲

ص: ۱۹

ارجمنـد را احراز می‌کنـد که اگر هرچنـد از آن دور گردد بایـد چنین اسـتقبالی را به گـاهِ نماز و نیایش رعایت کنـد؛ در نمازی که چشم و دل و تمام انـدام آدمی و همه قوای ظاهری و باطنی در سوی آن بسـیج می‌گردنـد، و سراسـر وجود نمازگزار در یک هدف متمرکز می‌شود که مظهر یکتایی و یگانگی خداوندگار مدبّر جهانیان است:

«قُل إنّ صلوتی ونسکی و محیای و مماتی للّهربّ العالمین. لا شریک له ولذلک أُمرت وأنا أوّل المسلمین» (۱) «بگو نماز و پرستش و عبـادت و مراسـم بنـدگی و زنـدگانی و مرگ من از آن خـدایی است که خداونـدگار مـدیر و مـدبر جهـان هسـتی است، برای او شریک و همتایی نیست و بدان مأمور گشـتم و من نخستین کسـی می‌باشم که در برابر اوامر تکوینی و تشـریعی خداوند سر تسلیم و طاعت فرو می‌آورند.»

وقتی حجاج و آهنگیان کعبه و حرم امن الهی مُحرم می‌شونـد شـماری از کارهای مباح بر آنان حرام می‌گردد. آنها با احرام و لبیک گفتن، خود را موظف می‌سازنـد خویشـتن را از حریم چنان محرماتی دور نگاه دارند تا بتوانند به دنبال پاسخ مثبت خود به حضـرت باری تعالی، تأیید این پاسخ را دریافت کنند و در مقام اندیشه درباره ندای قیامت برآیند که این ندا قریباً به گوش آنها خواهد رسید که آوای نیکبختی و به روزی یـا نگونبختی و سیه‌روزی است، مبادا پاسـخ آنها به نـدایی دیگر که منفی است- بر اثر غفلت- بارور گردد.

«و آنگه که لبیک گویـد به جواب نـدای حق تا از نـدای قیامت براندیشـد که فردا به گوش وی خواهـد رسـید و نداند که آن ندای سعادت خواهد بود یا ندای شـقاوت. علی بن الحسین- علیهماالسلام- در وقت احرام، او را دیدند زرد روی و مضطرب و هیچ سخن نمی‌گفت. گفتند: چه رسد مهتر دین را که به وقت احرام لبیک نمی‌گوید؟

گفت: ترسم اگر گویم لبیک، جواب دهند «لا لبّیک ولا سعدیک» و آن که گفت:

شنیده‌ام که هرکه حج از مالِ شبهت کند او را گویند: «لا لبّیک ولا سعدیک حتّی تردّ ما فی یدیک»؛ «نه آری، مگر آنگاه که آنچه را در اختیـار خود گرفته‌ای، برگردانی» (۲) چرا اینهمه کارهای مباح از قبیل: شـکار، عمل زناشویی با همسـر و تلذّذ و تمتع شهوانی، اجرای صیغه عقـد نکاح، اسـتعمال عطر، پوشـیدنِ پوشاک دوخته، آرایش با سـرمه و تزیین، نگاه در آینه، جـدال و جز آنها که اگر محرم نمی‌بود بسیاری از آنها برای او روا و مباح بوده است حرام می‌گردد؟

۱- انعام: ۱۶۳

۲- کشف‌الأسرار. حدیثی بدین مضمون را در «بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۱۶» ببینید.

ص: ۲۰

اسرار و حکمتهای فراوانی برای اینگونه تحریمها وجود دارد که ما به عنوان نمونه حکمتِ برخی از آنها را در اینجا گزارش می کنیم:

برای ایجاد روح همزیستی مسالمت‌آمیز با کلّ پدیده‌های هستی، ستیز و جدال (با قیودی که در فقه مقرر است) درخور حال و مقام فردی که مُحرم می‌باشد نیست. اساساً باید محرم از ستیز و کینه و حسد و برتری‌جویی و انحصارطلبی و سایر رذائل اخلاقی دست نهد، و حتی سخنی بیهوده بر زبان نراند، و دل را از هرگونه عداوت و دشمنی و فکر و اندیشه را از هر نوع تجاوز به حریم دیگران پاکیزه سازد و روحیه‌ای توأم با سِلْم و مدارات و رفق و نرمش درخور به هم رسانَد و محبت و دوستی را به هم‌نوعان و نیز به تمام پدیده هستی تعمیم بخشد، جانوری را نیازارد و به حریم گیاهان و رستنیها تجاوز نکند تا آنجا که به پدیده‌های فاقد حیات حیوانی و نباتی آزار نرساند و حرمت آنها را نگاه دارد و سنگ و خاک حرم را به بیرون حرم جا به جا نسازد و باید در خویشتن، جهانی از صلح و صفا و محبت به همه پدیده‌های هستی به هم رساند.

و مادامی که محرم است صید و شکار بر او حرام است:

«یا أیّها الّذین آمنوا لا تقتلوا الصّید وأنتم حُرُم ...» (۱) «ای مؤمنان! حیوانات شکاری را، در حالی که محرم هستید نکشید.»

و یا آن که فرمود:

«... و حُرِّم علیکم صید البرّ ما دمتُم حُرُماً ...» (۲) «و شکار دشت و بیابان تا گاهی که محرم هستید بر شما تحریم شده است.»

حرمت و قداست قطعاتی از زمان و مکان:

محرم احساس می کند فرصتهای خاصی از زمان و قطعه‌های ویژه‌ای از مکان دارای نوعی قداست و حرمت و احترام است که باید آن را به تمام فرصتهای زمان و همه مکانها تعمیم دهد؛ و باید همه مردم در همه‌جا عواطف و محبت انسانی را در تمام اوقات به کار گیرند تا جهانی آکنده از صلح و صفا و مسالمت را تحقق بخشند.

چند ماه در قرآن کریم دارای حرمت ویژه‌ای است؛ از آنجهت که جنگ و کشتار در آن ماهها حرام می‌باشد:

۱- مائده: ۹۵

۲- مائده: ۹۶

ص: ۲۱

«یسألونک عن الشّهر الحرام قتالٍ فیه ...» (۱) « [ای پیامبر]، مردم راجع به ماه حرام از تو می‌پرسند، ماهی که جنگ و کشتار در آن حرام است.»

این چند ماه یعنی رجب، ذوالقعده، ذوالحجه، و محرم‌الحرام که فرصت قابل توجهی از زمان سال را در اختیار خود دارد، از این نظر دارای حرمت و قداست است. این فرصتهای حرام و یا محترم که قرآن کریم به شماره آنها اشاره کرده، دارای سابقه‌ای دیرینه و دور و درازی است، و به روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده می‌پیوندد:

«إنّ عدّة الشّهور عند اللَّه اثنی عشر شهراً فی کتاب اللَّه یوم خلق السّموات والأرض منها أربعهٔ حرم ...» (۲) «شمار ماهها نزد خداوند- از روزی که آسمانها و زمین را آفریده- در کتاب خدا دوازده ماه است. از این شمار، چهار ماه، حرام می‌باشد ...»

این چهار ماه که بدانها اشاره کردیم مقدس و آبرومند هستند و عربها در محدوده چنین فرصتی طولانی، از جنگ و خونریزی و کشتار و سایر ستمها و خیانتها دست می‌نهادند.

شمار ماهها هرچند به دوازده رقم می‌رسد؛ اما چون خدا می‌دانست مردم در اهتمام به قرب و التزام به آن پایدار نیستند، پاره‌ای از ماهها را بر ماههایی دیگر برتری بخشید تا روزشمار، در این ماهها به طاعات بیشتری روی آورند؛ اما بندگان ویژه خداوند، همه ماهها برای آنها شعبان و رمضان، و همه ایام برای آنها جمعه، و همه جایها و سرزمینها برای آنان مساجد است.

و در اشاره به این نکته است که شاعری می‌گفت:

یا ربّ إنّ جهادی غیرُ منقطعٍ فکُلُّ أرضِکَ لی ثُغْرٌ وطرسوسُ

«گفته‌اند حکمت در آن که ربّ العزّه، روزگار را بر دوازده ماه نهاد، آن است تا بر عددِ حروفِ توحید بُوَد؛ وهی: «لا اله إلّااللَّه». تحقیق آن، خبر را که مصطفی- صلی اللَّه علیه وآله وسلّم- گفت: «بالتّوحید قامت السّموات والأرض». دور فلک در آسمان، و گردش روزگار، و سال و ماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبانِ موحدان روان است. این دوازده ماه بر نَسَقِ خویش و بر هیئت خویش گردان است. هر حرفی پاسبان ماهی ساخته، و ثبات این در میان آن بسته. آن روز که قضیه الهی و حکم ازلی در رسد و خواهد که بند آسمان و زمین برگشاید و زمین

۱- بقره: ۲۱۷

۲- توبه: ۳۶

ص: ۲۲

خاکی برافشاند و روزگار نام رد کرده به‌سرآید نخست توحید از میان خلق برود تا نه توحید مانَد و نه موحّد، نه قرآن میان خلق و نه مؤمن. این است که مصطفی- صلّی اللَّه علیه وآله وسلّم- گفت: «لا- تقوم السّاعهٔ حتّی لا یقال: اللَّه، اللَّه». (۱) شاعری این ماههای دوازده‌گانه را در دو بیت زیر یاد کرده است:

چون محرم بگذرد آید به نزد تو صفر پس ربیعین و جمادین و رجب آید به بر

باز شعبان است ماهِ صوم و عید و ذی‌القَعَد بعد از آن ذی‌الحجه، نام ماهها آید به سر

ماه محرّم را «محرّم» نامند، چون جنگ و کشتار را در این ماه حرام می‌دانستند، حتی اگر فردی بر قاتل پدر خویش دست می‌یافت با او هم‌سخن نمی‌شد و متعرض او نمی‌گشت.

و ماه رجب از آن رو به «رجب» نامبردار شد، که عربها این ماه را بزرگ می‌داشتند و طی آن از جنگ و خونریزی دست می‌نهادند و «رجبته ترجیباً» به معنای تعظیم وبزرگداشت می‌باشد. و ماه رجب را به «مُضَر» اضافه می‌کردند و می‌گفتند: «رجب مُضَر»؛ چراکه قبیله مضر بیش از سایر عربها به این ماه حرمت می‌گذاشتند.

و ذوالقعده به خاطر فراوانی روزیهایی که در این ماه فراهم می‌آمد، مردم از کار و کوشش دست می‌کشیدند و چون بازنشستگان به قصور و دست نهادن از فعالیت روی می‌آورد و یا آن که نشست و قصور را بر قتال و نبرد ترجیح می‌دادند بدان «ذوالقعده» می‌گفتند.

در کتاب «شرح التقویم» آمده است: «إنّما سُمّی هذا الشّهر: [ذوالقعده] بهذا الاسم؛ لأنّه زمان یحصل فیه قعود مکّهٔ»

اما ذوالحجه، از خود عنوانِ آن پیدا است؛ چراکه به خاطر حج گزاردن مردم در این ماه، بدین نام اختصاص یافت. ظاهراً این ماههای دوازده‌گانه برحسبِ فصول سال ترتیب می‌یافت، دلیل آن مطلبی است که در کتاب «عقد الدّرر واللآلی فی فضائل الأیام والشهور واللیالی» آمده است بدین شرح:

تکلّم بعض أهل العلم علی معانی أسماء الشّهور، فقال:

کانت العرب اذا رأوا السّادات ترکوا العادات وحرّموا الغارات، قالوا: «المحرّم».

واذا مرضت أبدانهم وضعفت أرکانهم واصفرّت ألوانهم، قالوا: «صفر».

واذا نبتت الرّیاحین واخضرّت البساتین، قالوا: «ربیعین».

واذا قلّت الثّمار وبرد الهواء وانجمد الماء، قالوا: «جمادیّین».

واذا ماجت البحار وجرت الأنهار ورجبت الأشجار، قالوا: «رجب».

۱- کشف‌الأسرار، ج ۴، ص ۱۳۳، ۱۳۴

ص: ۲۳

واذا تشعّبت القبائل وانقطعت الوسائل، قالوا: «شعبان».

واذا حرّ الفضاء ورمضت الرّمضاء، قالوا: «رمضان».

واذا ارتفع التّراب وكثر الذّباب وشالت الإبل الأذباب، قالوا: «شوّال».

واذا رأوا التّجار قعدوا من الأسفار والمماليك والأحرار، قالوا: «ذوالقعدة».

واذا قصدوا الحجّ من كلّ فجّ ووجّ وكثر العجّ والثّجّ، قالوا: «ذوالحجّة».

«پاره‌ای از علما درباره معانی و مفاهیم نامهای ماهها سخن به میان آورده، گفته‌اند:

وقتی عربها بزرگان را دیدار می‌کردند، و آنان را می‌دیدند، از عاداتِ خود دست می‌نهادند و غارت‌ها را تحریم می‌کردند، چنین ماهی را «محرم» می‌گفتند.

و آنگاه که بیماری میان آنها رو به گسترش می‌نهاد، و ارکان وجودشان سست می‌شد، و رنگ آنان زرد می‌گشت؛ نام «صفر» را برای این ماه گزین کردند.

وقتی گلها و ریاحین، روییدن آغاز می‌کرد، و بوستانها سبز و خرم می‌گشت بدانها «ربیعین» (دو ربیع) یعنی دو بهار می‌گفتند [که همان «ربیع الأوّل» و «ربیع الثانی» است].

وزمانی که بر ومیوه‌ها کاستی‌می‌گرفت، و هوا رو به سردی می‌گذارد، و آبها منجمد می‌شد «جمادیین» [یعنی جمادی الأولی» و «جمادی الآخره» اش] می‌نامیدند.

و به گاهی که دریاها موّاج می‌شد، و رودها به جریان می‌افتاد، و درختان رشد ونمو می‌کردند و بزرگ و گُشْن می‌گشتند، آن را «رجب» نام نهادند. [از رسول خدا- صلی اللّه علیه وآله وسلم- روایت شده: رجب جویی‌است در بهشت، شیرین و از برف سفیدتر، هر که در این ماه روزه دارد از آن جویش آب دهند، از این سبب ماه مذکور را «رجب» نام کردند]

و ایامی که قبائل از هم می‌پراکندند و وسائل و وسائط ارتباط از هم می‌گسست، آن ایام را به ماه «شعبان» موسوم می‌داشتند.

و ایّامی که هوا گرم می‌شد، و ریگزارها و سنگستانها داغ می‌گشت، و کف پاها را می‌سوزاند، نام و عنوان «رمضان» را بر آن نهادند [معنای «رمض» سوختن است.

و چون ماه صیام، گناهان را می‌سوزاند؛ از این رو به این اسم، مسمی گشت ... و شاید که به وقت وضعِ این اسم، ماه صیام در شدّت گرما بوده است. رمضان را معنای سنگِ گرم نیز می‌باشد، و از سنگ گرم، پای روندگان می‌سوزد].

و زمانی که گرد و غبار در فضا خیزش گرفته و هوا غبارآلود می‌گشت، و مگسان رو به ازدیاد و فزونی می‌گذاشتند، و شتران دُمهای خود را بالا گرفته و برمی‌افراشتند، بدان «شوال» می‌گفتند. [در غیاث اللغات آمده: وجه تسمیه، آن که در این ماه عرب سیر و شکار می‌کردند و از خانه‌های خود بیرون می‌رفتند. مشتق از شول که مصدر

ص: ۲۴

است به معنای برداشته شدی!]

و وقتی بازار تجارت را پررونق می‌دیدند، و از سفرها و برده‌ها و افراد آزاد باز می‌نشستند، لذا «ذوالقعده» اش نامیدند. (۱) و وقتی از هر شکاف و درّه و وادی آهنگ حج کنند و صدای تلبیه و خون قربانی رو به فزونی نهد، آن را «ذوالحجه» نامیدند.

درباره «ذوالقعده» و «ذوالحجه»، فتح قاف و حاء و نیز کسر آندو را تجویز کرده‌اند؛ لیکن آنگونه که مشهور و رایج می‌باشد، «ذوالقعده» را به فتح قاف، و «ذوالحجه» را به کسر حاء می‌خوانند. (۲) [هرچند در این سخن جای تأمل وجود دارد].

از این شمارِ ماهها، چهار ماه در قرآن کریم با تعبیر «حُرُم»؛ یعنی برخوردار از حرمت یاد شده است: «منها أربعهٔ حُرُم» که یکی از آنها فرد و تنها است که آن را «رجب» یا «رجب الفرد الأصب» می‌نامند؛ در مجموعِ این ماهها، قتال و کشتار حرام می‌باشد.

اگرچه اجزاء و ابعاض زمان، همانند یکدیگرند؛ لیکن خداوند متعال پاره‌ای از امورِ همانند را از رهگذر اعطای حرمت و قداستِ فزونتری به آنها، از اختصاص و ویژگی برخوردار ساخته که امور دیگر دارای چنان ویژگی نیستند؛ چنانکه به روز جمعه و عرفه از نظر حرمت، امتیازی اعطا فرموده است که چنان امتیازی را نمی‌توان در سایر ایام جستجو کرد. و بدینسان ماه مبارک رمضان به خاطر این که دارای حرمت فراوانی است آن را از سایر ماهها ممتاز و دارای برجستگی خاصی معرفی نموده که ماههای دیگر را چنان حرمتی نیست؛ چنانکه پاره‌ای از ساعاتِ شبانه‌روز را برخوردار از امتیازاتی شناسانده که باید در چنین ساعاتی نماز را اقامه کرد و اقامه نماز در این بخشها از ساعاتِ شبانه‌روز، واجب و الزامی و یا مستحب است.

به همین ترتیب امکنه و جایهایی را بر سایر مکانها و سرزمینها برتری داده و فضائلی را برای آنها مقرر فرموده است، مانند «حرم مکه» و «مسجدالحرام» که بر سایر جایها و بلدان و سرزمینها فضیلت داشته و از مزایای خاصی برخوردار است.

بنابر این امتیاز دادن به پاره‌ای از ماهها به لحاظ برخورداری آنها از حرمتی فزونتر، از آن رو است که خداوند متعال هتک حرمت را در چنین ماههایی سخت‌تر و ناخوش‌آیندتر از هتک حرمت در سایر ماهها مقرر فرموده که سیّئات و گناهان در این ماهها کیفرهای سخت‌تری را در پی داشته، و حسنات در آنها پاداشهایی مضاعف و دوچندان را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

۱- بنگرید به: روح البیان، مطبعه «دَرِ سعادت»، ج ۳، ص ۴۲۲؛ غیاث اللغات، ص ۴۰۲ و ۴۱۲ و ۵۲۴؛ فرهنگ عمید، ص ۱۰۵۷

۲- روح البیان، ج ۳، ص ۴۲۲

ص: ۲۵

فضیلت و برتری برخی از ماهها و روزها و اوقات و ساعات به سانِ برتری شماری از رسولان خدا و گروهی از امتها بر سایرین می‌باشد. نفوس مردم و دلهای آنها به درک و حرمت نهادن چنان اوقاتی شائق بوده و سعی بر آن دارند که از طریق عبادت و دعا، این برهه‌ها از زمان را احیا کرده و مالًا رغبت و تمایلی را برای تمتع و برخورداری از فضائل چنان لحظات گرانبها را در خود احساس می‌نمایند.

اما چند برابر شدن حسنات در پاره‌ای از اوقات را باید از مواهب لدنّی و مزایا و اختصاصات ربانی دانست. در کتاب «الأسرار المحمدیة» آمده است:

«وقتی خداوند متعال می‌خواهد با بنده خود از درِ دوستی و محبت درآید، او را در اوقات و فرصتهای پرفضیلت و گرانبها با برترین و والاترین اعمال شایسته سرگرم می‌سازد؛ ولی آنگاه که می‌خواهد او را مشمولِ خشم خود قرار دهد، اهتمام او را پریشان ساخته و او را در سوی اعمال بد سوق می‌دهد؛ و از رهگذر محروم گشتن او از برکاتِ فرصت زندگانی و حرمت ننهادن به چنان لحظات مغتنم، بر مراتب کیفر او در دنیا می‌افزاید. و مراتب خشمِ او نسبت به وی فزونی می‌یابد.»

بنابر این آن که آهنگِ دریافت مهر الهی را در سر می‌پرورانـد باید تمام وُسع و توانِ خویش را به کار گیرد تا از اوقات با فضیلت در غفلت و بی‌خبری به‌سر نبرد؛ چراکه چنان اوقات شریفی موسم خیرات و مظانّ تجارت‌ها و سوداگریهایی است که ربح و سود فراوانی را برای او در دنیا و آخرت به ارمغان می‌آورد. تاجر و سوداگری که از موسم و وقتِ مناسب تجارت غافل بماند، سودی درخورِ توجه نصیب او نمی‌گردد. و نیز آن که اوقات و فرصتهای پرفضیلت را به دست غفلت و فراموشی می‌سپارد از پیروزی و کامیابی و فلاح و نجاح محروم می‌ماند و باید تن آسایی و سستی را در چنین ساعات پربرکتی به چستی و چالاکی سپرد که در ضرب‌المثل آمده است:

«زادِ رهروان چستی است و چالاکی»

علمای اسلام در لابلای سخنان خود از فضایل اوقات و فرصتهای زندگی گزارشهایی یاد کرده‌اند و در مورد ماههایی که باید لحظات و ساعاتِ آنها را مغتنم برشمرد، نکته‌هایی را خاطرنشان شده‌اند؛ از آنجمله گفته‌اند:

- ماه رمضان ماهی است مبارک و فرخنده که بر همه ماهها برتری دارد؛ زیرا خداوند متعال قرآن کریم را در این ماه فروفرستاد؛ چنانکه خود فرمود: «شهر رمضان الذی انزل فیه

ص: ۲۶

القرآن»؛ چنانکه در دعای ماهِ مبارک رمضان می‌خوانیم که شب قدر را خداوند در همین ماه مقرر فرمود و آن را از رهگذر مزایایی که در آن وجود دارد از تعظیم و تکریم خویش برخوردار ساخته است:

«... وهذا شهرٌ عظَّمتَهُ وکرّمْتَهُ وشرّفْتَهُ وفضّلْتَهُ علی الشُّهور ... وجعلت فیه لیلهٔ القدر، وجعلتها خیراً من ألف شهر ...»:

«و این ماهی است که مقامش را بزرگ داشتی و آبرومندش ساختی، و آن را شرف نهاده و بر همه ماهها برترش داشتی ... و شبِ قدر را در آن مقرر فرمودی، و آن را بهتر از هزار ماه [از نظر شرف و فضیلت] خاطرنشان شدی.»

- آنگاه ماه ربیع‌الاول دارای فضیلتی درخورِ توجه می‌باشد؛ چراکه در این ماه آخرین پیام‌آور رسالت آسمانی متولد شد. و زادروزِ چنین وجود مقدسی را باید در این ماهِ فرخنده جستجو کرد. و حتی چنین ربیع و بهاران را با «المولود» می‌پیوندد: «بیع‌المولود» و بوستان بشریت با نورستن چنان گلی- که مشامِ روحِ آدمیان با بعثتش معطر گشت- شاداب و با طراوت شد، و به هنگام طلوع فجر روز هفدهم همین ماه خورشید وجود مبارک رسول گرامی اسلام- صلّی اللَّه علیه وآله وسلّم- طلوع و نورافشانی خود را آغاز کرد. و نیز در چنین روزی صادقِ آل محمد- علیه‌السلام- و پرچمدارِ تشیع و حامل لوای تعالیم آسمانی و ششمین اختر ولایت و ناشر پیامهای نبوی بر عرصه هستی گام نهاد.

- از آن پس نباید فضیلت و ارزش والای ماه رجب را فراموش کرد که در میان ماههای دوازده‌گانه، تنها و بدون ائتلاف با ماههای دیگر از حرمت و قداست برخوردار می‌باشد و به «رجب الفرد الاصب» نامبردار است. در این ماه قتالِ با کافران حرام است و ماه خدا است، چنانکه رسول اکرم- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود:

«ماه رجب، ماه بزرگ خدا است، و هیچ ماهی در حرمت و فضیلت به پایه آن نمی‌رسد ... و قتال با کافران در این ماه حرام است، و رجب ماه خدا است، و شعبان ماه من، و ماه رمضان ماه امت من است، و اگر کسی در ماه رجب حتی یکروز روزه بدارد، خدا را از خود خشنود ساخته و خشم الهی از او دور می گردد.»

امام صادق- علیه‌السلام- از حضرت رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- آورده است که فرمود:

«ماه رجب، ماه استغفار امت من است، در این ماه از خداوند، فراوان طلب آمرزش

ص: ۲۷

کنیـد ... و رجـب را «اصبّ» می گوینـد؛ زیرا رحمت خداونـد در این مـاه بر امت من بسـیار و فراوان فرومی‌ریزد؛ بنـابر این فراوان و مکرر بگویید: «أستغفر اللّه وأسأله التوبه».

روز سـیزدهم رجب نخستین روز «ایـام البیض» است که تـا روز پـانزدهم ادامه دارد و چون مـاه از آغـاز تـا پایـان این ایام به درستی می‌درخشـد به آن «ایام البیض» می گویند. (۱) ولادت با سـعادت امیر مؤمنان علی- علیه‌السـلام- در همین روز روی داده است آنهم در درون کعبه! خوشـا به حـال کسـانی که در چنین ایـام پربرکتی در کنـار کعبه یعنی زادگـاهِ مولاـی متقیان- علیه‌السـلام- به انجام مراسـم عمره توفیـق می‌یابنـد و در زادروز مولـود کعبـه بر گرد آن بـه نشـانه ارج نهـادن بر پـایمردی علی- علیه‌السلام- به توحیـد، پروانه‌وار بر گرد شمع سمبل توحید طواف می کنند.

- آنگاه بایـد از فضـیلت و ارزش گرانقـدر ماه «ذوالحجه» یاد کرد؛ از آن رو که موسم حج است و از دهه اولِ آن در قرآن کریم به «أیّامٍ معلومات» تعبیر شده، و هر شبی از این ده شب از نظر فضیلت، معادل با شب قدر است.

در چنین فرصتی حساس مراسم حـج به کمال خود می‌رسـد، در زمانی بس عزیز و مکانی سـرشار از شـکوه و عظمت الهی، حاجیان مراسـم حـج را آغـاز کرده و بـدان ادامـه می‌دهنـد و پس از آن کـه برای مَحْرم شـدن بـا حریـم الهی مُحْرم شدنـد، به سـوی مکه و مسجدالحرام روی می‌نهند تا بر گرد خانه خدا طواف کنند.

پی نوشتها:

۱- سفینهٔ‌البحار، ج ۱، ص ۱۱۶

ص: ۲۸

ص: ۲۹

فقه حج

ص: ۳۰

موضوع شناسی فقهی حج

میقات

محمد رحمانی

پیشگفتار

در مقاله پیشین وعده داده شد که سلسله مقالاتی درباره «موضوع‌شناسی فقهی حج» به رشته تحریر درآید و به خوانندگان علاقه‌مند مجله، تقدیم گردد و اینک پس از بررسی بحث «استطاعت» مبحث «میقات» مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. میقات گام نخست زائر خانه خدا است و احکام فراوانی دارد. مطالب زیادی درباره میقات شایسته بحث و تحقیق است؛ از قبیل مباحث عرفانی، تاریخی، جغرافی و فقهی.

این نوشته در پی آن بخش از مباحث فقهی است که در تبیین هرچه بیشتر این موضوع فقهی مؤثر است.

پیشینه بحث

بررسی تاریخ مطالب علمی و کیفیت طرح و عنوان آنها، به ویژه مباحث فقهی، نقش بسزایی در روشن شدن آنها دارد؛ زیرا نظرات فقهای صدر اول، از فرمایشات ائمه- علیهم السلام- گرفته شده و از این رو اشاره‌ای اجمالی به سرگذشت این بحث نیز ضروری است.

۱- شیخ صدوق (۳۸۱ ه.) در المقنع می‌نویسد:

«میقاتهایی را که رسول خدا- ص- معین کرده، عبارتند از: ۱- قرن المنازل برای

ص: ۳۱

اهالی طائف ۲- یلملم برای اهالی یمن ۳- مَهْیعه (جحفه) برای اهالی شام ۴- ذی‌الحلیفه (مسجد شجره) برای اهالی مدینه ۵- وادی عقیق برای اهالی عراق.» (۱) همو در کتاب الهـدایه نیز همین عبارت را تکرار کرده است که جهت جلوگیری از تکرار بی‌فایـده، از آوردن عبارت آن، خودداری می‌شود. (۲) ۲- شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳) در کتاب المقنعه می‌نویسد:

«همانا رسول خدا- ص- برای هر گروهی میقاتی تعیین کرد که از آن احرام ببندند.

پوشش احرام پیش از میقـات و یـا پس از آن جـایز نیست ... (۳) آنـان که در داخـل میقـات و در فاصـله‌ای کمتر از میقات تا مکه ساکنند، هر گاه قصد انجام حج و عمره را داشته باشند، محل سکونت آنان میقاتشان است، بنابر این از منزل خود محرم می‌شوند و آنـان که ساکنـان غیر بومی و در مجـاورت مکه هستند، آنگاه که اراده حـج یا عمره کردنـد، به یکی از میقاتهای خویش رفته و از آنجا محرم می‌شوند و اگر رفتن به میقات اهل خویش، خارج از توان باشد، از بیرون حرم محرم می گردند.»

۳- سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶) در کتاب جمل العلم والعمل می‌نویسد:

«میقات اهالی مدینه منوّره، مسجد شجره است که همان ذوالحلیفه باشد ... مجاور در مکه (مهاجر) هر گاه بخواهد حج و عمره انجام دهـد، به یکی از میقاتهـای اهـل خـویش رفته و از آنجـا احرام می‌پوشـد و اگر این کـار خـارج از تـوانش بـود، از بیرون حرم محرم می‌شود.» (۴) ۴- حلبی (۳۴۷- ۴۴۷) در کتاب کافی پس از بیان فقهای پیشین، می‌فرماید:

«شخصـی که منزل او در فاصـله کمتر از میقـات تـا مکه قرار گرفته، جایز است از همانجا احرام بپوشـد گرچه احرام بسـتن از میقات فضـیلت بیشتر دارد. و مجاور مکه (مهاجر) میقاتش همان میقات شـهر خودش می‌باشد و او می‌تواند از جعرانه محرم گردد و چنانچه زمان تنگ باشـد از بیرون حرم احرام جایز است. و میقات شخصـی که عمره انجام می‌دهد میقات اهالی شـهر خودش می‌باشد. بنابر این اگر از مکه قصد عمره دارد از خارج حرم احرام بندد، گرچه میقات اهالی شهر خودش بهتر است.

ساکنان مکه مخیّرنـد میان دیگر میقاتها.» (۵) ۵- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰) در کتـاب النهایه پس از بیان مواقیت پنجگانه، که فقهای پیش از او گفته‌اند، می‌نویسد:

۱- «... المواقیت الـتی وقتهـا رسول اللَّه صـلی اللَّه علیه وآله فـانه وقت لأهـل الطـائف قرن المنـازل ولأهـل الیمن یلملم ولأهـل الشـام المهیعه وهی الجحفه ولأهل المدینه ذاالحلیفه وهی مسجدالشجره ولأهل العراق العقیق.»

شیخ صدوق، سلسلهٔ ینابیع الفقهیه، کتاب الحج، ج ۷، ص ۲۰، علی اصغر مروارید، دار التراث.

۲- همان، ص ۴۸

۳- «... واعلم انّ رسول اللَّه صـلی اللَّه علیه وآله وقّت لکـلّ قوم میقاتـاً یحرمون منه، لا یجوز لهم التقـدم فی الإحرام من قبل بلوغه ولا التأخّر عنه ... ومن کان منزله دون المواقیت فمیقاته منزله فیحرم منه والمجاور بمکـهٔ اذا أراد الحـج والعمرهٔ خرج منها الی میقات أهله فأحرم منه فان لم یتمکّن من ذلک أحرم من خارج الحرم.»

همان، ص ۶۹

۴- «میقات أهل المدینهٔ مسـجد الشجرهٔ وهو ذوالحلیفهٔ ... ومن جاور بمکهٔ اذا اراد الحج والعمرهٔ خرج من میقات أهله وأحرم منه فان لم یتمکّن أحرم من خارج الحرم.» سید مرتضی، جمل العلم والعمل، ص ۱۰۴

۵- «ویجوز لمن منزله دون المیقـات أن یحرم منه وخروجه الی المیقـات أفضـل ومیقـات المجاور میقات بلـده ویجوز له أن یحرم من الجعرانـهٔ وإن ضـاق علیه الوقت، فمن خـارج الحرم ومیقـات المعتمر میقـات أهله فان اعتمر من مکـهٔ فمن خارج الحرم و میقات أهله

أفضل وأهل مكة مخيّرون بين سائر المواقيت.»

ابی‌الصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۱۵۰

ص: ۳۲

«کسی که مجاور مکه است باید از میقات اهل خودش احرام ببندد، اگر نمی‌تواند از بیرون حرم، و اگر اینهم ممکن نشد از داخل مسجد محرم می‌شود.» (۱) ۶- سلّار (۴۶۳) در مراسم پس از بیان مواقیت پنجگانه، می گوید:

«ساکنان در حرم و کسانی که در حکم آنان می‌باشند (مجاور)، از خانه‌شان احرام می‌بندند و غیر اهل حرم بر دو قسم هستند:

۱- کسی که فقط برای حج احرام می‌بندد.

۲- کسی که برای حجی که پس از عمره تمتع است احرام می‌بندد.

گروه اول باید فقط از میقات الحرام ببندند و گروه دوم از زیر ناودان.

و اما شخصی که قصد انجام عمره دارد نمی‌تواند احرام ببندد مگر از میقات، چه از اهل مکه باشد و چه غیر اهل مکه. (۲) ۷- قاضی (۴۰۰- ۴۸۱) در کتاب جواهر این بحث را متعرض نشده و تنها به بیان این که احرام پیش از میقات باطل است، پرداخته. (۳) همو در کتاب کافی مواقیت پنجگانه را آورده و حدود هر یک را نیز مشخص می کند.

۸- ابن زهره (۵۱۱- ۵۸۵) در غنیة النزوع، پس از بیان مواقیت پنجگانه می‌نویسد:

«میقات مجاور مکه، میقات اهل اوست و اگر نتواند از خارج حرم و اگر باز هم نتوانست از داخل مسجد احرام ببندد.» (۴) ۹- ابن حمزه در وسیله، تنها به بیان مواقیت پنجگانه بسنده کرده و چیزی بر آن نیفزوده است. (۵) ۱۰- ابن ادریس در سرائر پس از بیان مواقیت پنجگانه می‌فرماید:

«احرام اهالی مصر و کسانی که بالاتر از دریا هستند، جدّه است. این مطلب را فقط ابن ادریس بیان کرده و افزون بر این مطلب می‌فرماید: مجاور در مکه، اگر کمتر از سه سال در آن ساکن باشد برای احرام باید به میقات اهل خودش برود.» (۶) ۱۱- علامه (۶۰۲- ۶۷۶) در مختصرالنافع فرموده:

«میقاتها شش‌تا است ... یکی از آنها شهر مکه است، برای کسی که حجةالاسلام انجام می‌دهد. و سپس می گوید: شخصی که منزلش از میقات به مکه نزدیکتر است و هر کس از راهی بگذرد میقاتش همان میقات اهلش است و اطفال در فخ برهنه می‌شوند (احرام می‌بندند).» (۷) فقها گرچه در اصل میقاتهای پنجگانه اتفاق نظر دارند، لیکن در خصوصیات محدوده و ابتدا و انتهای آنها اختلاف نظر دارند. افزون بر آن در برخی از موارد این که جده نیز از

۱- «والمجاور ... ان لم یتمکن من ذلک ایضاً أحرم من مسجدالحرام.»

شیخ طوسی، النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، همان مدرک، ص ۱۷۴

۲- «... فالمحرم من أهل الحرم و من فی حکمه بالمجاورة احرامه من بیته ومن لیس من أهل الحرم علی ضربین. محرم بالحج خاصة ومحرم بحج افضی الیه من عمرة تمتع بها فالأول لا یحرم الا من المیقات والثانی یحرم من تحت المیزاب فأمّا العمرة فلا ینعقد الإحرام بها الّا من المیقات علی کلّ حال.»

ابی یعلی؟؟؟ سلار، المراسم العلویه، همان مدرک، ص ۲۳۹

ابی یعلی علی سلار المراسم العلویه، همان مدرک، ص ۲۳۹

۳- قاضی ابن براج، جواهرالفقه، همان مدرک، ص ۲۶۰

۴- «ومیقات المجاور میقات أهل بلده فان لم یتمکّن فمن خارج الحرم فان لم یقدر فمن المسجدالحرام.»

ابن زهره، غنیةالنزوع الی علم الأصول والفروع، همان مدرک، ج ۸، ص ۳۹

۵- ابن حمزه، الوسیله الی نیل الفضیله، همان مدرک، ص ۴۲۶

۶- «ومیقات اهل مصر و من صعد من البحر جدّة.»

ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، همان مدرک، ص ۵۰۱

۷- «المواقیت ستةٌ ... ومیقات المتمتّع لحجه مکة و کل من کان منزله اقرب من المیقات فمیقاته منزله وکلّ من حج علی طریق فمیقاته میقات اهله ویجرد الصبیان من فخ.»

علامه حلی، مختصر النافع، همان مدرک، ص ۶۶۷

ص: ۳۳

مواقیت به شمار می‌آید، در کلام ابن ادریس آمده بود ولی دیگران متعرض آن نشده بودند و یا این که فخ میقات اطفال است در کلام علامه حلّی آمده بود و دیگران از بیان آن سکوت اختیار کرده بودند و یا این که با نذر می‌شود از غیر میقاتهای پنجگانه احرام پوشید در کلام شیخ آمده بود و فقهای پیش از او این مطلب را بیان نکرده بودند. اینها و برخی دیگر، از موارد اختلافی فقها در مبحث میقات است.

دیدگاه فقهای اهل سنت در میقات

از جمله مواردی که فقیهان اهل سنت با فقهای امامیه اختلاف دارند «میقات» است.

اکنون شایسته می‌نماید که دیدگاههای فقیهان اهل سنت را نیز به اختصار گزارش کنیم:

در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعه» پس از تقسیم میقات به «زمانی» و «مکانی»، به میقاتهایی که احرام پوشیدن از آنها صحیح است، می‌پردازد و می‌نویسد:

«اما میقات مکانی به اختلاف جهات مختلف می‌گردد؛ از این رو میقات اهالی مصر و شام و مغرب و کسانی که بعد از آنها هستند؛ یعنی اهالی اندلس، روم و تکرور جحفه است و اینها از این مکان و یا از محاذی آن احرام می‌بندند؛ زیرا در احرام پوشیدن لازم نیست بطور حتم در خشکی از آن بگذریم بلکه ملاک در پوشیدن احرام یکی از دو امر است؛ یا گذشتن از میقات و یا گذشتن از محاذی آن، گرچه در دریا باشد. و میقات اهل عراق و دیگر اهالی مشرق ذات عِرْق است و میقات مدینه منوره ذوالحلیفه است و میقات اهالی یمن و هند یلملم است و میقات اهل نجد قرن است و این حکم با این تفصیلات و اجمال آنها عبارت است از این که مواقیت برای اهالی آن و یا برای کسانی که از آنها عبور کنند و واجب است حاجی از میقات محرم گردد و مرور از آن بی احرام جایز نیست و چنانچه بی احرام عبور کند واجب است برگردد و اگر نتواند حج او صحیح است ولی باید یک گوسفند کفاره بدهد، در هر صورت این احکام مورد اتفاق مذهب شافعی و حنبلی می‌باشد. و شخصی که در مکه ساکن است چه دایم و چه موقت، میقاتش خود مکه است و لازم نیست شخصی که اهل مکه نیست جهت احرام به بیرون مکه برود گرچه زمان واسع باشد.

کسانی که محل سکونت آنها بعد از میقات و پیش از مکه باشد، میقات آنها همان محل سکونت است زیرا بجز مذهب مالکی بطور اتفاق گفته‌اند: میقات چنین فردی مسکن او است.» (۱)

۱- «واما المیقات المکانی فیختلف باختلاف الجهات فأهل مصر والشام والمغرب ومن ورائهم من أهل الاندلس والروم والتکرور میقاتهم الجحفة ... وهؤلاء یحرمون من هذا المکان عند محاذاته بحراً لانه لا یلزم فی الاحرام من المیقات المرور به فی البرّ بل المدار علی أحد الأمرین اما المرور علیه او محاذاته ولو بالبحر وأهل العراق وسائر أهل المشرق میقاتهم ذات عرق ... واهل المدینة المنورة بنور النبی صلی علیه وسلم میقاتهم ذوالحلیفه ... والمیقات لأهل الیمن والهند یلملم ... ولاهل نجد قرن ... وهذا الحکم بهذا التفصیل متفق علیه بین الشافعیة والحنابلة ... ومن کان بمکة سواء کان من أهلها أو لا فمیقاته نفس مکة ولا یطلب من غیر المکی اذا کان بها ان یخرج لمیقاته ولو کان الوقت متسعاً ومن کان مسکنه بعد المواقیت وقبل مکة فاحرامه یکون من مسکنه لأنه میقات باتفاق ثلاثه.» عبدالرحمن الجزیری، کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۳۹ دار احیاء التراث العربی.

ص: ۳۴

حنفی گفته است:

«عبور بدون احرام از میقات حرام است و لازم است قربانی کند. چنانچه پیش روی او میقاتی نباشد در چنین صورتی بهتر بستن احرام پیش از میقات است چنانچه اطمینان دارد از مرتکب نشدن به اعمال منافی احرام، در غیر این صورت بهتر به تأخیر انداختن احرام است تا میقاتهای بعدی.» (۱)مالکیه می گویند:

«هر کسی در حال گذر و عبور از میقاتها است باید در آن احرام ببندد و چنانچه بی احرام بگذرد، مرتکب حرام شده و قربانی لازم است، مگر این که پیش روی آن میقات، که از آن عبور نموده، میقاتی هست و بنا دارد در آنجا احرام بپوشد، در این صورت احرام بستن از میقات پیش مستحب است و اگر محرم نشد گناهی مرتکب نشده و قربانی لازم نیست و تنها مخالفت با مستحب نموده است.» (۲) روشن است که فقهای اهل سنت، ضمن داشتن اختلاف با شیعه در شمار میقاتها در احکام نیز اختلاف دارند و میان مکتبهای فقهی خود اهل سنت نیز اتفاق رأی وجود ندارد.

وجوب آشنایی با میقات

از مطالبی که در این نوشته لازم است بدان پرداخته شود، این است که «شناختِ میقات» واجب است. بسیاری از فقها در بحث از میقات، از جمله مطالبی را که بیان کرده‌اند، «وجوب شناخت میقات» است. شیخ طوسی می‌فرماید:

«معرفة المواقیت واجبة لأنّ الإحرام لا یجوز الّا منها.» (۳) «شناختن میقاتها واجب است؛ زیرا احرام پوشیدن جایز نیست مگر از میقاتها.»

ابن ادریس می‌فرماید:

«معرفة المواقیت واجبة لأن الإحرام لا یجوز الّا منها.»(۴) «شناختن میقاتها واجب است؛ زیرا احرام پوشیدن جایز نیست مگر از میقات.»

علامه در منتهی‌المطالب می‌نویسد:

«معرفة المواقیت واجبةٌ لانّ الإحرام رکن لا یصح الّا منها المتوقف علی معرفتها وما لا یتم الواجب الّا به فهو واجب.» (۵) «آشنایی با میقاتها واجب است؛ زیرا احرام که رکن حج می‌باشد صحیح نیست مگر این که از میقات انجام پذیرد واحرام از میقات بستگی دارد به شناخت میقات. پس آنچه که واجب بستگی بدان دارد واجب است.»

۱- «قالوا ان جاوز المیقات بدون احرام حرم علیه ذلک ویلزمه الدّم ان لم یکن امامه میقات آخر یمرّ علیه بعد والّا فالأفضل احرامه من الأول فقط ان أمن علی نفسه من ارتکاب ما ینافی الاحرام فان لم یأمن فالأفضل أن یؤخّر الإحرام الی آخر المواقیت التی یمر بها.» همان مدرک، ص ۶۴۰

۲- «قالوا متی مرّ بمیقات من هذه المواقیت وجب علیه الإحرام منه فان جاوزه بدون احرام حرم ولزمه دم الّا اذا کان میقات جهته امامه یمرّ علیه فیما بعد فان کان کذلک ندب له الإحرام من الأول فقط فان لم یحرم منه فلا اثم علیه ولا دم وخالف المندوب.» همان مدرک، ص ۶۴۰

۳- شیخ طوسی، النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، سلسلة ینابیع الفقهیه، ج ۷، ص ۱۷۳

۴- ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، سلسلة الینابیع الفقهیه، ج ۸، ص ۵۰۰

۵- علامه حلی، منتهی المطالب، ج ۲، ص ۶۶۵

ص: ۳۵

میقات مکانی و میقات زمانی

همانگونه که در مبحث میقات در نگاه ارباب لُغت پیش از این گذشت؛ میقات دو قسم است: میقات زمانی و میقات مکانی درباره میقات مکانی پس از این بحث خواهد شد و اما میقات زمانی در این که احرام پوشیدن برای عمره تمتع و حج تمتع و حج قران و حج افراد زمان خاصی در نظر گرفته شده میان فقها اختلافی وجود ندارد، اختلاف در این است که برخی زمان را محدود به ماه شوال، ذی‌قعده و دهه اول ذی‌حجه- به مقداری که بتواند پس از احرام اعمال حج را انجام دهد- می‌دانند. این نظر مشهور فقها است. برخی از فقها زمان احرام را ماه شوال، ذی‌قعده و ده روز از ذی‌حجه دانسته‌اند، و برخی دیگر سه ماه شوال، ذی‌قعده و تمام ذی‌حجه را برشمرده‌اند.

اختلاف اقوال فقها، از تفسیر آیه: «الحج أشهر معلومات فمن فرض فیهنّ الحجّ فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحجّ ...» (۱) ناشی شده است.

«حج در ماههایی معلوم و مشخص واجب شده است، پس هر کس در آن ماهها فریضه حج می‌گزارد، آمیزش با همسران و نافرمانی خدا و ستیزه در حج نیست.»

برخی «اشهر» را به ماه شوال و ذی‌قعده و سه روز از ذی‌حجه و گروهی شوال و ذی‌قعده و ده روز از ذی‌حجه و گروه سوّمی به شوّال و ذی‌قعده و تمام ذی‌حجه تفسیر کرده‌اند.

ابن ادریس می‌نویسد:

«برخی از فقهای شیعه گفته‌اند اشهر حج، سه ماه شوال و ذی‌قعده و ذی‌حجه است و برخی گفته‌اند شوال و ذی‌قعده و نه روز از ذی‌حجه و برخی آن دو و ده روز از ذی‌حجه است.» (۲) سپس قول اول را به شیخ مفید و شیخ طوسی در کتاب نهایه (۳)نسبت می‌دهد و قول دوم را به شیخ در کتاب الجمل و العقود (۴) و قول سوم را به شیخ در کتاب خلاف (۵) و مبسوط (۶) منسوب می‌داند.

بنابراین، اصل «میقات‌زمانی» درنظر فقها مسلم‌است واختلاف در حدّ واندازه‌آن است.

شمار میقاتهای مکانی از نگاه احایث

از جمله مباحثی که میان فقها مورد اختلاف بوده و شایسته نقد و بررسی است، تعداد

۱- بقره: ۱۹۷

۲- «أشهر الحج قال بعض أصحابنا ثلاثهٔ أشهر وهی شوال و ذوالقعدهٔ و ذوالحجهٔ وقال بعض أصحابنا شهران وتسعهٔ أیام وقال بعض منهم شهران وعشرهٔ أیام.»

ابن ادریس، کتاب السرائر، ج ۱، ص ۵۳۸

۳- شیخ طوسی، النهایه، کتاب الحج، باب انواع الحج، ص ۲۱۲ چاپخانه دانشگاه با ترجمه.

۴- شیخ طوسی، الجمل والعقود، کتاب الحج، فصل فی کیفیهٔ الاحرام وشرائطه، ص ۱۳۱ دانشگاه مشهد با ترجمه.

۵- شیخ طوسی، الخلاف، کتاب الحج، مسأله ۳۳، ص ۲۵۸، ج ۲، مؤسسهٔ النشر.

۶- شیخ طوسی، المبسوط، ج ۱، ص ۳۰۷، المکتبهٔ المرتضویه.

ص: ۳۶

میقاتها است؛ زیرا احادیث در این باره گوناگون است که بطور اجمال به آنها اشاره می گردد:

۱- برخی از روایات، تعداد مواقیت را پنج تا شمرده است؛ از جمله آن روایات، صحیحه حلبی است که نقل می‌کند:

امام صادق-ع- فرمود: «احرام از میقات‌های پنجگانه است که رسول خدا- ص- آنها را تعیین کرده و سزاوار نیست حاجی و معتمر (شخصی که قصد انجام عمره دارد) پیش از میقات یا بعد از آن، احرام ببندد.» (۱) ۲- برخی از روایات شمار مواقیت را شش مورد بیان کرده‌اند؛ از جمله صحیحه معاویهٔ بن عمار است که گوید:

امام صادق-ع- می‌فرماید: «تمامیت (و صحّت) حج و عمره به این است که از میقاتهایی که رسول خدا- ص- تعیین کرده، احرام ببندی و نباید از آنها بگذری مگر این که در حال احرام باشی. سپس امام-ع- پنج میقاتی را که رسول خدا- ص- برای گروههای مختلف تعیین کرده، برمی‌شمرد و در آخر می‌فرماید: و میقات شخصی که محل سکونت او بعد از این مواقیت به طرف مکه باشد، همان محل سکونت اوست.» (۲) بنابر این مواقیت، مطابق این حدیث، شش مورد است.

۳- برخی از روایات، افزون بر آن مواقیت، جِعْرانه را نیز از مواقیت به شمار آورده است، مثل صحیحه معاویهٔ بن عمار که از امام صادق-ع- نقل می کند که فرمود:

«پیامبر اسلام سه عمره در زمانهای مختلف انجام داد؛ از جمله بعد از برگشت از طائف در جنگ حنین از جعرانه محرم شد.» (۳) از این روایت استفاده می‌شود که یکی از میقاتها جعرانه است. روایات دیگری نیز به این مضمون هست (۴) که از آوردن همه خودداری می‌شود.

۴- برخی از روایات مسجد تنعیم را میقات شمرده‌اند؛ از جمله صحیحه جمیل بن درّاج که گفته است:

«از امام صادق-ع- از حکم زن حائضی که در روز هشتم (یوم الترویه) به مکه آمده پرسیدم امام-ع- فرمود: با همین حالت به عرفات برود و این اعمال را بعنوان حج به شمار بیاورد سپس مدت زمانی که پاک می گردد در مکه بماند. بعد از پاک شدن به مسجد تنعیم برود و احرام ببندد و این اعمال را عمره به شمار آورد.» (۵) ۵- برخی از روایات افزون بر جعرانه، حدیبیه را نیز از مواقیت شمرده است در صحیحه عمر بن یزید آمده که امام صادق-ع- فرمود:

۱- قال قال ابوعبد اللّه علیه‌السلام: «الاحرام من مواقیت خمسهٔ وقّتها رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله لا ینبغی لحاج ولا لمعتمر أن یحرم قبلها ولا بعدها.»

شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۸، کتاب الحج، ابواب المواقیت، باب ۱، ح ۳، ص ۲۲۲

۲- عن أبی عبداللّه- علیه‌السلام- قال: «من تمام الحج والعمرهٔ أن تحرم من المواقیت التی وقّتها رسول اللّه- صلّی اللّه علیه وآله وسلم- لا تجاوزها الّا وأنت محرم فانّه وقت لأهل العراق ... ومن کان منزله خلف هذه المواقیت ممّا یلی مکهٔ فوقته منزله.»

همان مدرک، ح ۲

۳- «اعتمر رسول اللّه عمر متفرقات ... و عمرهٔ من الجعرانه بعدما رجع من الطائف من غزوهٔ حنین.»

همان مدرک، ج ۱۰، ابواب العمرهٔ، باب ۲، ح ۱، ص ۲۳۸

۴- همان مدرک، ج ۸، باب ۹، از اقسام حج، ح ۶، ح ۳ و ۶ باب ۲ از ابواب العمره، ج ۱۰

۵- «سألت ابا عبداللّه- علیه‌السلام- عن المرأهٔ الحائض اذا قدمت مکهٔ یوم الترویهٔ قال تمضی کما هی الی عرفات فتجعلها حجهٔ ثم تقیم حتی تطهر فتخرج الی التنعیم فتحرم فتجعلها عمرهٔ.»

همان مدرک، ج ۸، باب ۲۱ از ابواب اقسام الحج، ح ۲، ص ۲۱۴

ص: ۳۷

«شخصی که بخواهد از مکه بیرون رود تا عمره انجام دهد، از جعرانه و یا حدیبیه و یا همانند این دو، احرام ببندد.» (۱) بنابر این، یکی از مواقیت که در روایات از آن اسم برده شده حدیبیّه است.

۶- برخی از روایات میقات صبیان را فخ بیان کرده؛ از جمله روایت معتبر ایوب ادیم است که امام در مقام پاسخ این پرسش که کودکان از کجا برهنه می‌شوند (لباسهای دوخته بیرون آورده می‌شود)؟ فرمود: پدرم کودکان را از فخ برهنه (محرم) می‌کرد. (۲)

۷- گروهی از روایات مانند صحیحه عمرو بن حریث صیرفی مکه را میقات برای حج بیان کرده است. صیرفی از امام- ع- سؤال می‌کند:

«برای حج از کجا احرام ببندم؟ امام صادق- ع- در پاسخ می‌فرماید: اگر بخواهی از محل سکونت یا از کعبه و یا در مسیر (خیابان) می‌توانی محرم گردی.» (۳) ۸- محاذات نیز طبق برخی از روایات؛ یکی از میقاتها به شمار آمده است؛ صحیحه عبداللَّه بن سنان از آن جمله است که از امام صادق- ع- نقل می‌کند فرمود:

«هر کس در مدینه زندگی می‌کند و بخواهد به مدت یک ماه و مانند آن حج انجام دهد و تصمیم بگیرد از راه مدینه خارج نگردد پس هرگاه در محاذی شجره و بیدا، در فاصله شش میل برسد باید از همانجا احرام ببندد.» (۴) این روایت گرچه در مورد محاذی مسجد شجره است، لیکن اختصاصی بدان ندارد و فقها حکم را به محاذی دیگر مواقیت نیز سرایت داده‌اند.

۹- در بخشی از روایات، ادنی‌الحل را میقات برای اشخاصی که بخواهند عمره مفرده پس از حج قران و افراد انجام دهند به شمار آورده است. یکی از روایات که دلالت بر این مدعی دارد، صحیحه عمر بن یزید است (۵) که پیش از این گذشت. و مورد استدلال، ذیل صحیحه است که دارد: هر کس بخواهد از مکه خارج گردد و عمره انجام دهد، به جعرانه و یا حدیبیه و همانند آن دو، برود. این جمله و ما اشبهها، اطلاق دارد و تمامی اطراف حرم را دربر می‌گیرد.

۱۰- طبق بیان برخی از روایات، انسان می‌تواند با نذر هر محلی را میقات خویش قرار دهد، از جمله آن روایات است صحیحه حلبی که گوید:

«از امام صادق- علیه‌السلام- درباره مردی که به جهت شکر برای خدا نذر می‌کند از کوفه احرام بپوشد پرسیدم. امام صادق- ع- فرمود: باید از کوفه احرام بپوشد و باید برای خدا به آنچه گفته است وفا کند.» (۶)

۱- «عن ابی عبداللَّه- علیه‌السلام- قال: من اراد ان یخرج من مکة لیعتمر احرم من الجعرانة او الحدیبیة او ما اشبهها.»

همان مدرک، ج ۸، از ابواب المواقیت، باب ۲۲، ح ۱، ص ۲۴۷

۲- همان مدرک، باب ۱۸ از ابواب المواقیت، ح ۱، ص ۲۴۳

۳- «قال قلت لابی عبداللَّه- علیه‌السلام- من أین أهلّ بالحج فقال ان شئت من رحلک وان شئت من الکعبة وان شئت من الطریق.»

همان مدرک، باب ۲۱ از ابواب المواقیت، ح ۲، ص ۲۴۶

۴- «عبداللَّه بن سنان عن أبی عبداللَّه- علیه‌السلام- قال من أقام بالمدینة وهو یرید الحجّ شهراً أو نحوه ثم بدا له أن یخرج فی غیر طریق المدینة فاذا کان حذاء الشجرة والبیدا مسیرة ستة أمیال فلیحرم منها.»

همان مدرک، باب ۷ از ابواب المواقیت، ح ۳، ص ۲۳۰

۵- همان مدرک، ج ۸، ابواب المواقیت، باب ۳۲، ح ۱، ص ۲۴۷

۶- «قال سألت أبا عبداللَّه- علیه‌السلام- عن رجل جعل للّه‌علیه شکراً ان یحرم من الکوفة قال فلیحرم من الکوفة ولیف للّه‌بما قال.»

وسایل الشیعه، باب ۱۳ از ابواب المواقیت، ح ۱، ص ۲۳۶

ص: ۳۸

روایت دیگری نیز به این مضمون رسیده است که از نظر سند و دلالت تمام است. (۱) برخی از فقها در مقابل این نظر فرموده‌اند: احرام در غیر میقات باطل است گرچه نذر شده باشد. ابن ادریس از این گروه است. وی گوید:

«سخن روشن‌تر که مقتضای ادله و اصول مذهب شیعه است، این است که احرام بجز از میقات منعقد نمی‌گردد؛ چه مورد نذر واقع گردد و یا مورد نذر نباشد، زیرا نذر احرام از غیر میقات خلاف آن چیزی است که از جانب شارع تشریع شده است.» (۲) سپس این قول را به سید مرتضی، ابن عقیل و شیخ طوسی نسبت می‌دهد.

جمع‌بندی

مستفاد از روایات این است که شمار میقاتها بطور اجمال عبارتند از:

۱- مسجد شجره ۲- جحفه ۳- یلملم ۴- قرن‌المنازل ۵- عقیق ۶- محاذات مواقیت ۷- ادنی‌الحل ۸- محل سکونت ۹- مکه ۱۰- فخ ۱۱- مسجد تنعیم ۱۲- جعرانه ۱۳- حدیبیه ۱۴- مکانی که با نذر باید از آنجا احرام بسته شود.

این موارد، از آنچه که برخی از فقها فرموده‌اند بیشتر است و مباحث زیادی درباره این مواقیت قابل طرح و بررسی است از جمله:

۱- چرا جعرانه، مسجد تنعیم و حدیبیه جداگانه از مواقیت به شمار آمده‌اند، با این که بیان «ادنی‌الحل» ما را از آنها بی‌نیاز می‌کرد؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: ادنی‌الحل دربر گیرنده این سه هست لیکن برخی از فقها احتمال خصوصیت و موضوعیت برای این مکانها داده‌اند و مطلق ادنی‌الحل را کافی ندانسته‌اند گرچه بسیاری از فقها احرام از ادنی‌الحل را کافی شمرده‌اند و احرام از این سه مکان را حمل بر افضل و استحباب کرده‌اند.

۲- از جمله مباحثی که درباره موضوع شناسی فقه درخور تحقیق و بررسی است، تعیین محدوده و مساحت این مواقیت است؛ بطور مثال آیا مکه که میقات حاجی است، شامل تمامی آن قسمتهایی است که امروز صدق مکه می‌کند یا فقط مکه قدیم مراد است؟ و آیا شجره که میقات اهالی مدینه است فقط مسجد را شامل است یا این که شجره نام منطقه است؛ همانند «مسجد سلیمان» در ایران. و آیا محاذات که میقات است، حد و مقدار آن چقدر است؟ در هر فاصله‌ای محاذات صدق می‌کند یا نه و آیا محاذات در فضا نیز صادق است یا خیر؟

۱- همامن مدرک، ح ۲ و ۳، ص ۲۳۷

۲- «والأظهر الذی یقتضیه الأدلّهٔ وأصول مذهبنا أنّ الاحرام لا ینعقد الّا من المیقات سواء کان منذوراً أو غیره ولا یصحّ النذر بذلک ایضاً لأنّه خلاف المشروع.»

ص: ۳۹

و بالأخره آیا مسجد تنعیم که میقات است، مکان اصلی مسجد تنعیم مکان فعلی بوده و فقط گسترش پیدا کرده و یا مسجد تنعیم جای دیگری بوده است؟ این پرسشها و پرسشهای دیگری همانند اینها رابطه مستقیم دارد با موضوع شناسی فقه که نقد و بررسی آنها مقاله‌ای مستقل می‌طلبد.

۳- گرچه در آغاز به حسب ظاهر، در مدلول برخی از این روایات با برخی دیگر، تعارض و تناقض دیده می‌شود لیکن با دقّت بیشتر روشن و معلوم می‌شود که تعارضی وجود ندارد به این جهت که: اختلاف «تعداد» در روایات، ناشی از اختلاف «جهات» است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف- پیامبر- ص- به لحاظ راههایی که در آن زمان محل عبور و مرور اقوام و گروهها بوده، پنج مورد را به عنوان میقات تعیین کرده است و آن احادیث در مقام بیان انحصار و تحدید از جهات دیگر نبوده و به عبارت دیگر در زمان پیامبر- ص- بطور غالب عبور و مرور از این پنج نقطه بوده است. از این رو این جاها به عنوان میقات بیان می‌گردد پس میان احادیثی که مواقیت را پنج مورد بیان کرده با احادیث دیگر اختلافی نیست.

ب- روایاتی که مواقیت را برای کسانی که بیرون از مواقیت ساکنند، پنج مورد بیان کرده‌اند از آن جهت است که در مقام بیان مواقیت برای افرادی بوده‌اند که از خارج مکه به آنجا می‌روند.

ج- گاهی میقاتهای عمره و حج واجب بیان می‌گردد و گاهی میقاتهای اعم از حج و عمره واجب، بطور مثال: «فخ» میقات هست لیکن نه برای حج و عمره واجب بلکه فقط برای کودکان که حج و عمره بر آنها واجب نیست.

د- و سرانجام ممکن است جمع برخی از روایات به این باشد که بعضی از میقاتها بعنوان فرد افضل بیان شود مانند روایاتی که تنعیم، جعرانه و حدیبیه را از مواقیت شمرده‌اند؛ زیرا از غیر آنها نیز احرام جایز است.

با دقت در روایات ممکن است راههای دیگری نیز جهت جمع میان روایات گوناگون باشد.

شمار مواقیت از نگاه فقها

کلمات فقها همانند روایات، در بیان «تعداد مواقیت» یکسان نیست، زیرا اقوال فقها

ص: ۴۰

نیز بی‌شک ریشه در سرچشمه زلال احادیث و روایات دارد. برای روشن‌تر شدن این بحث، شایسته است اقوال فقها نیز مورد نقد و بررسی قرار گیرد:

الف- برخی از بزرگان از منتهی و تحریرالأحکام علامه نقل کرده‌اند که مواقیت پنج تا است.

صاحب تفصیل الشریعه می‌نویسند: «کلمات فقهای شیعه در شمار میقات گوناگون است منتهی و تحریر میقاتها را پنج مورد می‌دانند.» (۱) لیکن در منتهی پس از بیان این که آشنایی با میقاتها واجب است، می‌نویسد: بحث در آن، در دو مقام انجام می‌گیرد: ۱- در تعیین مواقیت ۲- میقاتهای پنج‌گانه را که رسول خدا- ص- تعیین کرده برمی‌شمرد؛ از جمله میقات اهل مدینه و عراق را سپس میقات کسی را که منزلش بعد از این مواقیت است. و بعد میقات صبیان را بیان می‌کند. (۲) و در تحریر نیز، همانند منتهی، اول مواقیت منصوص سپس میقات کسی را که منزلش بعد از مواقیت است و نیز میقات صبیان را بیان می‌کند. (۳) بنابر این علامه مواقیت را در پنج مورد منحصر نمی‌کند و این نسبت نادرست است، به ویژه این که روایاتی که میقاتها را پنج مورد دانسته در ذیل برخی از آنها میقات شخصی که محل سکونتش بعد از مواقیت است را برشمرده است.

ب- برخی از فقها فرموده‌اند مواقیت شش مورد است و این قول رأی مشهور فقها دانسته شده.

مرحوم بحرانی در حدائق می‌نویسد:

«مقام اول بحث در اقسام میقاتها است و مشهور در کلام فقهای شیعه این است که میقات شش مورد است؛ همانگونه که در اخبار آمده است.» (۴) از جمله فقیهانی که مواقیت را شش مورد دانسته‌اند، محقق در شرایع (۵) و شهید در لمعه (۶) و بسیاری از فقهای دیگر است.

ج- از بعضی فقیهان نیز نقل شده که میقاتها هفت مورد است، در تفصیل‌الشریعه آمده است: «وعن بعض انّها سبعةٌ»؛ (۷) «برخی از فقها بر این باورند که میقاتها هفت مورد است.»

د- فقیهان دیگری شمار میقاتها را ده مورد دانسته‌اند؛ از جمله آنها است سید در عروۀالوثقی که افزون بر پنج میقات مشهور مکه، ده مورد را به عنوان میقات برمی‌شمارد و دویرۀالأهل و فخ و محاذات مواقیت و ادنی‌الحل را نیز اضافه می‌کند. (۸)

۱- «قد اختلف کلمات الأصحاب فی تعدادها فعن المنتهی والتحریر انّها خمسةٌ.»

آیۀاللَّه فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، کتاب الحج، ص ۱۸، مرکز نشر.

۲- علامه حلی، منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۶۵، ناشر چاپ نشر.

۳- علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۹۴، مؤسسه طوس.

۴- «المقام الاول فی اقسامها والمشهور فی کلام الاصحاب انها ستةٌ کما سیأتی ذکرها فی الاخبار.»

محدث بحرانی، الحدائق الناضرۀ فی احکام العترۀ الطاهره، ج ۱۴، ص ۴۳۴، مؤسسۀ النشر الإسلامی.

۵- محقق حلّی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۱۸، ص ۱۰۲، دار احیاء التراث العربی.

۶- شهید اول، لمعۀ الدمشقیه، سلسلۀ ینابیع الفقهیه، ج ۸، ص ۷۸۲، دارالتراث.

۷- آیۀاللَّه فاضل لنکرانی، تفصیل‌الشریعه، کتاب الحج، ج ۳، ص ۱۸

۸- سید محمدکاظم یزدی، عروۀالوثقی، ج ۳، چاپ اسلامیه.

ص: ۴۱

از فقیهـان دیگری که میقاتهـا را ده مورد دانسـته، شـهید در کتاب دروس است که می‌نویسـد: «والمواقیت عشرةٌ ...»؛ (۱)«میقاتها ده مورد است ...»

ه- تعـدادی از فقها فرموده‌انـد: ممکن است میقاتها یازده مورد باشـد. جواهرالکلام می‌نویسـد: «بل یمکن جعلها أحـد عشـر بنوع من الاعتبار ایضاً»؛ (۲) «ممکن است میقاتها یازده مورد باشد به نحوی از اعتبار.»

با تتبع و جستجو در کتابهای فقهی ممکن است اقوال فقها از اینهم بیشتر باشد.

بی‌شـک اختلاـف آرای فقهـا ریشه در اختلاـف روایـات دارد گرچه در برخی از کلمـات فقها از مکانهایی به عنوان میقات نام برده شـده که در روایات نیست؛ مثل ابن ادریس در سـرائر می‌نویسد: «ومیقات أهل مصـر و من صـعد من البحر جدة»؛ (۳) «میقات اهالی مصـر و کسانی که از دریا به بالاتر بروند جده است.» لیکن این عبارت ابن ادریس بی‌شک باید توجیه شود. شاید مرادش این باشـد که جـده در محاذات میقات است پس به منزله میقات به شـمار می‌آید. و گرنه در هیچ روایتی، جدّه به طور مسـتقل، میقات شـمرده نشده است.

در هر صورت همان راههایی که برای حل تعارض ابتدایی در روایات بیان شد در اینجا نیز جاری است.

پی نوشتها:

۱- شهید اول، الدروس الشرعیهٔ فی فقه الامامیه، ص ۹۴، انتشارات صادقی- قم.

۲- شیخ محمدحسین نجفی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۱۸، ص ۱۰۳، دار احیاء التراث العربی.

۳- ابن ادریس، کتاب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۵۲۹، مؤسسهٔ النشر الاسلامی.

ص: ۴۲

ص: ۴۳

ص: ۴۴

ص: ۴۵

حقیقت احرام در مذاهب اسلامی

سید علی حسینی

بی گمـان «احرام» از مهمترین واجبات حـج است و بخش قابل توجهی از مبحث حـج را تشـکیل می‌دهـد. فقیهان شـیعه هماره از آن سخن گفته‌انـد. امـا از موضوعـاتی که کمـتر بـدان پرداخته‌انـد و حـدود و قلمرو آن را- آن‌گونه که درخور و شایسـته است- تـبیین نکرده‌اند، حقیقت و ماهیّت احرام است.

بسـیار منـاسب بـود کـه پیش از بحث از احکـام احرام، تعریفی از آن ارائه می‌شـد و حقیقت آن برای خواننـده روشن می گشت. جز گروه اندکی از فقها بدین‌گونه عمل نکرده‌اند و اگر از تعریف آن سـخنی گفته‌اند، تنها به دلیل پیش آمدن مناسـبتی و یا تطفّلًا بوده است.

مرحوم نراقی در این باره می‌نویسد:

«فههُنا أربعـهٔ أبحاث نـذکر بعـد مقدمـهٍٔ لابدّ من تقدیمها نبیّن فیها معنی الإحراما وحقیقته وما به یتحقق فإن کلام القوم فی هذا المرام غیر منقح جدّاً.» (۱) آنگاه نظر خود را درباره حقیقت احرام به تفصیل ارائه می‌دهد.

جای تأسف است که جناب صاحب جواهر فشـرده‌ای از نظر مبارک وی را پیش از ورود به بحث احرام می‌آورد اما با سـردی کامل با آن برخورد کرده و آن بحث را چندان سودمند نمی‌داند. (۲)

۱- مستند الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۲، ص ۱۹۳

۲- جواهرالکلام، ج ۱۸، ص ۱۹۹

ص: ۴۶

به نظر می‌رسد همان‌گونه که صاحب مستند بدان اشارت کرد، پژوهشی درخور، در حقیقت احرام انجام نشده، از این رو تحقیقی در این باره بسیار سودمند و ضرور می‌نماید:

بخش اوّل

دیدگاههای فقیهان شیعه درباره حقیقت احرام

فقیهان شیعه در این باره دیدگاههای متعددی دارند که ابتدا آنها را برمی‌شماریم آنگاه دلایل مهمترین اقوال را به تماشا می‌نشینیم.

۱- احرام ماهیتی است مرکب

احرام از حقایق مرکب است و از نیّت، تلبیه و پوشش در لباس تشکیل می‌شود؛ مانند سایر عباداتِ مرکّب. این نظر مرحوم علامه در مختلف و صاحب جواهر است.

علامه در مختلف می‌نویسد:

«فإنّ الإحرام ماهیة مركّبة من النية والتلبية ولُبس الثوبين ولا شكّ فى عدم المركب بعدم أحد أجزائه.» (۱) صاحب جواهر نیز پس از نقل سخن نراقی در مستندالشیعه می‌نویسد:

«... ضرورة كون الإحرام عبارة عن النسك المخصوص.» (۲) ظاهر عبارت ایشان آن است که احرام معنای مرکبی دارد و از مطالبی که پس از این سخن درباره احرام آورده است، بدین نتیجه می‌رسیم که مقصود ایشان از «نسک» همان نیت، تلبیه و لبس‌الثوبین است. (۳) بررسی:

به نظر می‌رسد این نظریه دلیلِ خاصی نداشته باشد؛ نه علامه در مختلف و نه صاحب جواهر و نه فقهای متأخری که نظر علامه را نقل کرده‌اند، دلیلی برای این نظریه نیاورده‌اند و روایات هم چندان مساعدتی با این قول ندارد، اگر نگوییم هیچ دلالتی بر آن ندارد بلکه مخالف آن است. در مباحث بعدی به تفصیل از دلالت روایات بحث خواهیم کرد.

۱- مختلف الشیعه، قم، مرکز تحقیقات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق.، ج ۴، ص ۷۰- ۶۹

۲- جواهرالکلام، ج ۱۸، ص ۱۹۹

۳- همان، ۲۳۰- ۱۹۹

ص: ۴۷

۲-احرام همان نیّت و تلبیه است

بر پایه این نظریه، احرام همان تلبیه و نیت است و حقیقت آن را این دو امر می‌سازد.

لُبس ثوبین و تجرّد از لباس مخیط و دوخته، در واقعیت و حقیقت آن هیچ نقشی ندارد گرچه آنها نیز واجب است.

برحسب تتبع این حقیر، این نظریه طرفداران زیادی دارد:

ابن برّاج (م ۴۸۱) می‌نویسد:

«مسألهٔ: هل ینعقد الإحرام بمجرّد النیهٔ؟

الجواب: لا ینعقد الإحرام بمجرّد النیهٔ ولابدّ من انعقاده من أن ینضاف إلی مجرد النیهٔ، التلبیهٔ أو التقلید أو الإشعار أو سیاق الهدی لأن ما ذکرناه مجمع علی صحّته ولیس علی ما خالفه دلیل وعلیه ایضاً اجماع الطائفهٔ.» (۱)در سخن این عالم فرزانه در واقع دو بار ادعای اجماع بر این نظریه شده است، افزون بر این که دلیلی بر قول مخالف وجود ندارد، اگر اجماع بر حکمی قائم باشد و دلیلی هم برخلاف آن نباشد، طبعاً این حکم ثابت می‌شود.

همو در کتاب ارزنده جواهرالفقه نیز همین نظر را آورده:

«وعقد نیهٔ لذلک (حج تمتع) فی حال الإحرام وعقد احرامه بالتلبیهٔ.» (۲) گو این که آن بزرگوار این سخن را از خلاف شیخ طوسی اخذ کرده است. جناب شیخ (م ۴۶۰) می‌نویسد:

«لا ینعقد الإحرام بمجرّد النیهٔ، بل لابدّ أن یضاف إلیها التلبیهٔ والسوق أو الإشعار أو التقلید.

وقال أبو حنیفهٔ: لا ینعقد الّا بالتلبیهٔ أو سوق الهدی.

وقال الشافعی: یکفی مجرّد النیهٔ.

دلیلنا: «اجماع الفرقهٔ»، وأیضاً «لا خلاف أنّ ما ذکرناه ینعقد به الإحرام» وما ذکروه لیس علیه دلیل.» (۳) بررسی:

در واقع منشأ این قولِ ابن برّاج سخن شیخ است و اجماعهای شیخ در خلاف اجماعهای اصطلاحی نیست؛ یعنی شیخ اجماعِ تعبّدیِ کاشف از قول معصوم را نقل نمی‌کند

۱- سلسلهٔ الینابیع الفقهیه، جواهر الفقه، ج ۷، ص ۲۵۷. مرحوم نراقی در مستند این مطلب را نادیده گرفته و به درستی روشن نیست که در کجای «جواهر الفقه» نظری دیگر را یافته و آن را به ابن براج نسبت داده است! مستند، ج ۲، ص ۱۹۳

۲- سلسلهٔ الینابیع الفقهیه، جواهرالفقه، ص ۲۶۹

۳- کتاب الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۲۸۹ و ۲۹۰

ص: ۴۸

بلکه در کتاب خلاف، شیخ خود را در مقابل اهل سنّت می‌داند و در پی آن است که نظرگاه فقه شیعه را استوار سازد و جایگاه بلند آن را بنمایاند و چندان در پی استدلالهای فنی- آن‌گونه که در کتابهای دیگرش مطرح کرده است- نیست.

ابن ادریس در سرائر:

مشهور است که این نظریه را ابن ادریس ابداع کرده است. آن بزرگوار می‌نویسد:

«فأمّا نیّات الأفعال وما یرید أن یحرم به فإنّه یجب ذلک ونیات القلوب فإنّه لا ینعقد الإحرام إلّابالنیة والتلبیة للمتمتع والمفرد وأما القارن فینعقد إحرامه بالنیة وانضمام التلبیة أو الإشعار أو التقلید ... والأوّل (همین نظر) اختیار شیخنا ابو جعفر الطوسی.» (۱) نظر شهید اوّل و ثانی درباره سخن ابن ادریس

اگر ما باشیم و همین سخن ابن ادریس، مطلب همان است که گفته‌اند؛ (۲) یعنی ابن ادریس طرفدار همین قول است. لذا شهید در کتاب غایةالمراد (در شرح ارشاد علامه) این نظر را از ابن ادریس نقل می‌کند:

«ظاهر کلام الفاضل فی السرائر أن الإحرام عبارة عن النیة والتلبیة ولا مدخلَ للتجرّد ولُبس الثوبین فیه.» (۳) آنگاه آن شهید فرزانه ضمن نقل بقیه تعریفهای احرام و بیان نظر خود، می‌نویسد:

«وبالجملة فکلام ابن ادریس رحمه اللّه أمثل هذه الأقوال لقیام الدلیل وهو قول الصادق- علیه‌السلام- الصحیح السند:

«فاذا فعل شیئاً من الثلاثة؛ یعنی التلبیة والإشعار والتقلید؛ فقد أحرم فعلی هذا یتحقق نسیان الإحرام بنسیان النیة والتلبیة.» (۴) بررسی:

شهید ثانی نیز هیچ حاشیه‌ای بر این مطلب نمی‌زند و با سکوت خود نظر شهید اول را تأیید می‌کند. لازم است یادآوری شود که شهید اوّل و ثانی در همین کتاب نظر ابن ادریس را نمی‌پذیرند و خود نظریه‌ای جداگانه دارند امّا در میان دیگر نظریه‌ها- از نظریه خودشان که بگذریم- آن را بهترین و خیرالموجودین می‌شمارند؛ زیرا با روایت صحیحه‌ای موافق است.

۱- سلسلة الینابیع الفقهیه، سرائر؛ ج ۸، ص ۵۰۴

۲- این نظر را بسیاری از متأخرین به ابن ادریس نسبت داده‌اند. مسالک، ج ۱، ص ۱۰۵؛ فقه الصادق، ج ۱۰، ص ۲۰۷؛ مستمسک العروةالوثقی، ج ۱۱، ص ۲۵۸ و ...

۳- غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ص ۳۹۰

۴- همان. این کتاب ارزنده عبارت است از شرح شهید اوّل بر ارشاد، ضمناً شهید ثانی حاشیه‌ای بر آن دارد که در سال ۱۳۷۳ جلد نخستش به چاپ رسید.

ص: ۴۹

شگفت این که معلوم نیست نظر ابن ادریس از کجای این صحیحه استفاده می‌شود! بلکه این صحیحه مطابق با آن نظر است که حقیقت احرام همان تلبیه است.

در هر حال نکته‌ای که تذکر آن ضرور است آن است که این نظریه را پیش از ابن ادریس، ابن براج در جواهر و مهذب و پیش از آنان جناب شیخ طوسی آورده است و خود ابن ادریس در پایان کلامش به صراحت این نکته را آورد. اما شاید چون شیخ انظار مختلفی در تهذیب، مبسوط، و الجُمَل والعقود دارد، از انتساب این نظر به ایشان پرهیز کرده‌اند.

در پاسخ چنین حدسی- که البته قوی است- باید گفت کتاب «خلاف» پس از نهایه و مبسوط و تهذیب و استبصار نوشته شده است، گرچه تبیان آخرین کتاب شیخ است (۱) و شگفت است که مرحوم آقا بزرگ تهرانی در رساله‌ای تألیف نهایه را پس از تبیان دانسته است. (۲) و شاید با توجه به این نکته بوده است که جناب ابن ادریس این نظر را به شیخ نسبت داده و به اقوال دیگر وی اشارتی نکرده است. علاوه بر این که سخن شیخ در خلاف، در تعریف «احرام» بسی روشن است. برخلاف نظر ایشان در سایر کتابهایش که تا این حدّ روشن نیست.

۳- احرام همان نیّت است

این نظریه نیز طرفدارانی دارد، شیخ در مبسوط، (۳) آیةاللَّه مرحوم محقق داماد در کتاب الحج، (۴) شهید اوّل در خلاصةالاعتبار و به یک معنا شهید اوّل در غایةالمراد (۵) و شهید ثانی در حاشیه بر آن (۶) و نیز در مسالک (۷) طرفدار همین قولند. و جناب شیخ انصاری ضمن طرفداری از آن، این نظر را به مشهور فقها نسبت می‌دهد. (۸) و این نظر چون بحث و بررسی فراوانی می‌طلبد و از مهمترین اقوال است، پس از نقل سایر اقوال بدان می‌پردازیم.

اجمالًا این نظریه شواهد و دلایلی از روایات دارد و متقابلًا مخالفانی که ادله‌ای بر بطلان آن دارند، که ضرور است بررسی دقیق‌تر آن.

۴- توطین نفس بر ترک محرمات (آماده‌سازی)

این نظر شهید اوّل و ثانی و برخی از معاصران است.

بسیار بجا و شایسته است در آغاز بر روح فقیه بلندآوازه شیعی جناب شهید اوّل درود و رحمت فرستیم. چه، آن شهید فرزانه- طبق تتبع این حقیر- نخستین فقیهی است که

۱- مرحوم ابن ادریس در لابلای کلمات خود به تاریخ تقدّم و تأخّر آثار شیخ اشاره می‌کند؛ از جمله در ج ۲، ص ۵۶۳

۲- حیاة الشیخ الطوسی در مقدمه النهایة ونکتها ج ۱، ص ۷۱ چاپ شده است.

از سخنان آیةاللَّه بروجردی نیز استفاده می‌شود که تبیان در زمره آخرین نوشته‌های شیخ بوده است. «زبدةالمقال فی خمس الرسول والآل»، ص ۶۱

۳- مبسوط، ج ۱، ص ۳۰۸- ۳۰۷

۴- کتاب الحج، تقریرات درس مرحوم داماد، مقرر آقای جواد آملی، ج ۱، ص ۱۳۰

۵- غایةالمراد، ج ۱، ص ۳۸۸

۶- همان.

۷- مسالک الافهام، ج ۱، ص ۱۰۵

۸- به نقل المعتمد فی شرح العروه، آیهٔاللَّه خویی، ج ۲، ص ۴۷۸

ص: ۵۰

تحقیق قابل توجهی درباره حقیقت احرام کرده است. شهید ثانی، شارح تواناىِ برخی از آثار ایشان، در مسالک می‌نویسد: «وللشهید تحقیق رائع ...» (۱) آن فقیه بصیر (شهید اوّل) پس از نقل اقوال فقها، در این باره می‌نویسد:

«إن الإحرام هو توطین النفس علی ترک المنهیّات المعهودهٔ إلی أن یأتی بالمناسک، والتلبیهٔ هی الرابطهٔ لذلک التوطین نسبتها الیه کنسبهٔ التحریمهٔ إلی الصلوهٔ.» (۲) آنگاه از این تعریف، تحلیلی ارائه می‌دهد که بشرح زیر است:

احرام همان آماده‌سازی نفس بر ترک محرّمات است و به تعبیر دیگر: نوعی التزام بدان است و در واقع میان نفس انسان و ترک منهیات گرهی و رابطه‌ای برقرار می‌شود. طناب و وسیله این گره و ارتباط «تلبیه» است، از این روی نقش بسیار مهمی در احرام دارد و به همین دلیل است که می‌شود نام آن را تلبیه گذاشت و در تعریف آن گفت: احرام همان تلبیه است. چون تحقّق آن متوقف بر تلبیه است از باب: تسمیهٔ الشیء باسم أشهرِ شروطه أو أجزائه. یا احرام را بر مرکب از این التزام نفسانی و تلبیه اطلاق کرد.

و حق آن است که نیّت همین توطین نفسانی است و ما در واقع معناىِ [عمیقی] از نیّت ارائه کردیم.

پس تلبیه در واقع شرطِ تحققِ احرام است که میانِ نفس و ترک محرمات گرهی و عقدی ایجاد می‌کند و به تعبیر خود شهید، میان این دو «رابط» است و از سویی افعال حج وعمره نقش معکوسی دارند و این رابطه را از بین می‌برند، هریک از افعال عمره و حج قدمی به سوی زوال این ارتباط است تا زمانی که آخرین عمل در عمره «تقصیر» و در حج «طواف نساء» انجام شود، این رابطه کاملًا از بین می‌رود (۳) و محرمات حلال می‌شوند.

شهید ثانی در حاشیه این نگاشته با سکوت خود بر این تعریف مهر تأیید می‌زند و در مسالک ضمن تحسین آن، آن را نقل و تصویب می‌کند. صاحب مدارک نیز بر همین نظر است؛ (۴) یکی از فقهای معاصر ضمن بحث نسبتاً مشروحی می‌نویسد:

«فالمتحصّل مما ذکرناه ان الإحرام عبارهٔ عن الالتزام والنباء النفسانی علی ترک المحرمات وقد جعل الشارع الأقدس لذلک قیوداً وحدوداً وحکم بعدم الخروج عنه بعد تحققه الّا بالمُحلّ وهذا هو الّذی بنی علیه الشهید وصاحب المدارک- قدس سرهما- وأظنّ أنّ القائلین بأنه عبارهٔ عن النیهٔ یکون مرادهم ذلک.» (۵)

۱- غایهٔ‌المراد، ج ۱، ص ۳۸۹؛ نیز خلاصهٔ‌الاعتبار، چاپ شده در ضمن معادن الجواهر، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ در مجمع‌البحرین نیز «احرام» را بدین گونه معنا کرده است. مجمع البحرین، فخرالدین الطریحی، ج ۶، ص ۲۸، تهران، کتابخانه مرتضوی، چاپ دوم ۱۳۹۵ ه.

۲- همان.

۳- همان، ص ۳۹۰

۴- بنقل از فقه الصادق، ج ۱۰، ص ۲۱۲ و ۲۱۳

۵- همان.

ص: ۵۱

بررسی نظریه شهید:

بی‌گمان شهید تحلیل خوبی از حقیقت احرام کرده است. اما چند نکته در نظریه ایشان مهم می‌نماید:

۱- آیا نظر مشهور و یا گروهی از فقها که احرام را همان نیّت می‌دانند، همان نظر شهید است؟ مذاهب اهل سنّت چطور؟ پاسخ این سؤال را به تفصیل در آینده بررسی خواهیم کرد.

۲- آیا آن دسته از فقیهان که احرام را همان تلبیه می‌دانند، از این جهت است که تلبیه مهمترین شرط یا جزء آن است یا این که واقعاً حقیقت احرام را همان تلبیه می‌دانند. به نظر می‌رسد آنان حقیقت احرام را جزء تلبیه نمی‌دانند.

۳- متأسفانه شهید عزیز ما دلیلی بر مدعای خود نیاورده است.

۵- گفتن و انشای تلبیه مقارن با نیّت حج یا عمره

این نظر را مرحوم نراقی در مستند آورده است، آن عالم فرزانه می‌نویسد:

«... هو ایقاع التلبیـة المقارنة لنیّة العمرة أو الحج ولو حکمیة، أو غیره من النیة الفعلیة لأحدهما الواقعة فی الموضع المعین.» (۱) مرحوم نراقی در آغاز مقدمه‌ای بیان کرده که فشرده آن را در این جا باز می‌گوییم:

«احرام در حج نیز مانند احرام در نماز است. و احرام در نماز؛ یعنی مصلّی خود را با احرام به فضایی وارد می‌کند که خنده، خوردن و آشامیدن و ... بر وی حرام می‌شود؛ یا برای خود به وسیله احرام حالتی به وجود می‌آورد، به گونه‌ای که «مصلّی» بر او صدق می‌کند.

احرام در حج نیز به همین معنا است؛ یعنی دخول در حج و یا عمره به گونه‌ای که شخص «حاج» و «معتمر» شود یا دخول شخص در حالتی که بسیاری از افعال در آن حالت بر وی حرام است و این حالت همان «ایقاع التلبیة المقارنة لنیة الحج أو العمرة» است.

آنگاه می‌نویسد:

«والأوّل (همین معنا) هو الـذی صـرّح به الشـیخ فی التهـذیبین بل ظاهر کلام الأکثر المصـرّحین بعدم انعقاد الإحرام إلّابالتلبیة، بل علیه الإجماع عن الإنتصار والخلاف والجواهر والتذکرة والمنتهی وغیرها.» (۲)

۱- مستند الشیعه، ج ۲، ص ۱۹۳؛ ونیز جواهر، ج ۱۸، ص ۱۹۷ و ۱۹۸

۲- مستند الشیعه، ج ۲، ص ۱۹۳

ص: ۵۲

بررسی:

در سخنان ایشان مطالبی قابل توجه است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- متأسفانه ایشان این معنا را به شیخ در خلاف، تهذیب و استبصار نسبت داده است.

سخن شیخ را در خلاف نقل کردیم و سخن دیگر ایشان را در تهذیب خواهیم آورد. و شگفتا که این نظر را به «اکثر» نسبت می‌دهد! و شگفت‌تر منسوب دانستنش به تذکره و منتهی است.

نخستین کسی که این موضوع را بسیار مفصّل مورد بحث قرار داده، مرحوم نراقی در مستند است. اما ایشان اقوال فقها را صحیح نقل نکرده است؛ مثلًا می‌توانست به غایهٔ‌المراد شهید رجوع کند که چهار نظر در آن مطرح شده است. (۱) به نظر می‌رسد که این عالم بزرگوار توجه چندان به مقصود قائلان نکرده و بیشتر به اجتهاد خود در نقل اقوال تکیه کرده است.

متأسفانه غالب فقهای بعدی نیز اقوال فقهای گذشته را از قول مرحوم نراقی نقل کرده و به منابع اصلی رجوع ننموده‌اند. (۲) و مهمتر این که بخشی از عبارت نراقی را، صاحب جواهر

۱- غایهٔ‌المراد، ج ۱، ص ۳۹۰- ۳۸۸

۲- فقه الصادق، ج ۱۰، ص ۲۱۳ و ...

ص: ۵۳

نقل کرده، (۱) لیکن نام نراقی را نیاورده است.

۲- اشکالات مختلفی بر تعریف ایشان وارد است که برخی از آنها عبارت است از:

الف: روایاتی که دلالت دارد: تلبیه با احرام مغایر است و احرام قبل از تلبیه می‌باشد، (۲) با این نظر مغایرت دارد. این روایات را در پایان همین بخش می‌آوریم.

ب: روایاتی که به صراحت دلالت دارد احرام باید در میقات باشد و در عین حال تأخیر تلبیه را از میقات جایز می‌شمارد.

ج: فقها تصریح کرده‌اند اگر عقد احرام را ببندد ولی تلبیه را- که شرط آن است- هنوز نگفته است، اگر مرتکب یکی از منهیّات شود کفاره بر او واجب نیست پس فقها در واقع در «عقد احرام» تلبیه را دخیل نمی‌دانند بلکه آن را مؤثر در تحقق آن می‌دانند.

د: بسیاری از فقها تصریح می‌کنند تلبیه از واجبات احرام است، پس معلوم می‌شود حقیقت احرام غیر از تلبیه است.

ه: بسیاری از فقها حکم کرده‌اند که باید خود احرام را نیّت کند، اگر تلبیه همان احرام باشد معنای این سخن آن است که خود تلبیه را نیت کند و این مثل آن است که بگوییم در نماز لازم است تکبیرةالاحرام را نیت کنیم و نیّت صلوة متعلقش تکبیرةالاحرام است و این واضح‌الفساد است.

این اشکالات را خود ایشان نیز مطرح کرده و در مقام جواب برآمده است و البته جواب کارسازی از پاره‌ای از مهمترین این اشکالها نداده است. مهمترین اشکال، منافات این نظریه با روایات است که جواب درخوری از آن نداده است. در پایان این بخش به تفصیل روایات را بررسی می‌کنیم.

۶- گفتن تلبیه و لبس ثوبین به شرط مقارنت با نیّتِ عمره یا حج

این تعریف نیز از آنِ صاحب مستند است. برای این نظریه نیز دلایل و مؤیداتی آورده است. البته ایشان تعبیر دیگری دارد که خلاصه‌اش همین معنا است. (۳) ۷- نتیجه و حاصل التزامِ به ترک محرمات یا ...

این نظر مرحوم حکیم در «مستمسک» است. آن عالم فرزانه پس از نقل و نقد اقوال فقها در معنای احرام؛ می‌نویسد: محال است نیّت حقیقت احرام باشد و احرام امری است

۱- جواهر، ج ۱۸، ص ۲۰۰- ۱۹۷

۲- وسایل، باب ۳۴ از ابواب احرام.

۳- مستند الشیعه، ج ۲، ص ۱۹۳

ص: ۵۴

اعتباری که عبارت است از التزام به تروک احرام یا نتیجه و حاصل این التزام و خلاصه پس از بررسیهای پیاپی به این نتیجه می‌رسد که نه نیّتِ تروک احرام است و نه التزامِ به تروکِ احرام.

بلکه احرام چیزی است که مسبّب از التزام به ترک محرمات است و یا منشأ آن نیّت ترک محرمات است.

پس احرام صفتی اعتباری است که از التزام نفسانی به ترک محرمات و یا از نیّتِ ترک محرمات حاصل می‌شود و به دست می‌آید. (۱) آن بزرگوار می‌نویسد:

«فهو صفة اعتباریة تحصل بأحد السببین أما الإلتزام بترک المحرمات أو نیة ترک المحرمات. لا أنّه نفس ترک المحرمات ولا أنّه نفس نیّةِ ترکِ المحرمات فإنّ الأوّل خلاف الإجماع والثانی غیر معقول.» (۲) بررسی:

اولًا: محال بودن «نیّت» به عنوان حقیقت احرام، سخنی است باطل و در آینده بررسی خواهد شد.

ثانیاً: بر فرض که چنین باشد، ایشان هیچ شاهدی از روایات و یا غیر آن برای تعریف خود نیاورده است؛ به هر حال احدی شک ندارد که احرام یک عنوان شرعی است و تعریف آن زمانی صحیح است که برگرفته از روایات باشد. و ایشان هیچ شاهد روایی برای آن نیاورده‌اند بلکه روایاتی برخلاف آن داریم.

۸- احرام همان تروک (ترک محرمات) است

این دیدگاه را فاضل هندی- قدس سرّه- در کشف‌اللثام آورده است.

توضیح سخن آن بزرگوار این است که واقعیّت احرام ترک همان محرماتی است که برای محرم جایز نیست و تلبیه و لبس ثوبین از وسایل تحقّق احرامند و نه خود آنها؛ در واقع احرام مثل صوم است و حقیقت صوم جز «ترک مفطرات» نیست. در احرام نیز همین شیوه جریان دارد و احرام همان ترک محرماتی است که محرم باید از آن پرهیز کند، از این رو چون در تروک نیازی به نیت نیست، در احرام به نیت نیازی نداریم. (۳) صاحب عروۀالوثقی به این نظر توجهی ویژه داشته است و در ردّ آن می‌نویسد: «ولا

۱- مستمسک العروۀ الوثقی، ج ۱۱، ص ۳۶۰- ۳۵۸

۲- همان، ص ۳۶۰

۳- کشف اللثام، ج ۱، ص ۳۱۲

ص: ۵۵

وجه لما قیل من الإحرام تروک وهی لا تفتقر الی النیة.» (۱) ۹- احرام همان تلبیه است

یکی از اقوال مهم در باب حقیقت احرام آن است که احرام همان تلبیه است. نخستین کسی که به صراحت بر این دیدگاه تأکید ورزید، سید مرتضی بود.

آن بزرگوار در این باره می‌نویسد:

«ومما انفردت به الإمامیّة القول بوجوب التلبیة فعندهم أنّ الإحرام لا ینعقد إلّابها إلّا أنّ أبا حنیفة وان وافق فی وجوب التلبیة فعنده أنّ الإحرام ینعقد بغیرها من تقلید الهدی وسوقه مع نیة الإحرام.»

وقال مالک والشافعی: «التلبیة لیست بواجبة ویصحّ الدخول فی الإحرام بمجرّد النیة.» (۲) آنگاه آن علم هدایت دو دلیل بر این مدعا اقامه می‌کند:

۱- اجماع مکرّر داریم که با تلبیه، احرام محقق است و بدون آن احرام محقق نمی‌شود.

۲- قرآن حج را به صورت کلّی واجب کرده است و بیان جزئیات آن را خداوند به عهده پیامبر گذاشت، آن‌گاه چند روایت بدین مضمون نقل می‌کند. یکی از آن روایتها را از فریقین نقل می‌کند: «أنّ النبیّ لبّی لمّا أحرم» و روایات دیگر را از اهل سنّت.

بررسی:

به نظر می‌رسد مرحوم سید در صدد بیان این نکته نیست که حقیقتِ احرام تلبیه است، بلکه در پی آن است که اصل نقش تلبیه را در آن بنمایاند و این امری است روشن و اجماعی و همه فقهای شیعه بدان فتوا داده‌اند؛ یعنی آن را از واجبات احرام شمرده‌اند اما با این حال برخی از چهره‌های برجسته فقاهت شیعه سخن ایشان را این‌گونه فهمیده‌اند که حقیقت احرام همان تلبیه است.

ابن ادریس در سرائر در زمره این گروه است، آن فقیه فرزانه می‌نویسد:

«وذهب بعض أصحابنا أنه لا ینعقد الإحرام فی جمیع أنواع الحجّ إلّابالتلبیة فحسب وهو اختیار السید المرتضی وبه أقول لأنّه مجمع علیه ...» (۳)

۱- عروة الوثقی، فصل فی کیفیة الاحرام، مسأله ۲

۲- سلسلة الینابیع الفقهیه، الإنتصار، ج ۷، ص ۱۲۴

۳- سلسلة الینابیع الفقهیه، السرائر، ج ۸، ص ۵۰۴

ص: ۵۶

افزون بر ابن ادریس، گروهی از فقیهان دیگر همین معنا را از سخن سید مرتضی فهمیده‌اند. بر فرض منظور سید این باشد اوّلًا: چنین اجماعی وجود ندارد چون شیخ طوسی مخالف این نظر است، البته در غیر از تهذیب و ثانیاً اجماع مدرکی است و مدرک نیز برای ما معلوم است و در اختیار ما است. و قاعده در چنین مواردی آن است که باید سراغ مدرک رفت و در ابعاد مختلف آن کاوش کرد.

دلیل دوّم ایشان روایاتی است که نخستین و مهمترین آنها نه تنها بر مدعای ایشان دلالت ندارد بلکه بعکس ظهور در معنای مخالف دارد «انّ النبیّ لَبّی لَمّا أحرم» ظاهر این روایت آن است که پیامبر همراه با احرام تلبیه گفت، پس معلوم می‌شود تلبیه غیر از احرام است و باید مقارن با آن باشد. اگر از این ظهور صرف‌نظر کنیم و بگوییم «لمّا أحرم» بر تغایر میان احرام و تلبیه دلالت ندارد و نهایت دلالتش آن است که تلبیه شرط و یا جزء احرام است.

بعید نیست نظر محقق در شرایع (۱) و نظر یحیی بن سعید حلی در الجامع للشرایع (۲) و علامه در قواعد (۳) و ...؛ یعنی همه فقهایی که تعبیر «لا یتحقق الإحرام الّا بالتلبیة» را دارند همین نظر باشد.

و نیز به احتمال بعید، نظر صدوق در مقنع (۴) و شیخ در «الجُمَل والعقود» (۵) نیز همین باشد.

از دیگر طرفداران این نظریه، جناب شیخ طوسی در تهذیب است. آن بزرگوار پس از نقل روایات فراوان، به روایاتی برمی‌خورد که برطبق آنها مادامی که تلبیه نگوید حتی با نیت احرام یا به تعبیری عقد احرام، اگر یکی از منهیات را بجا آورد کفاره واجب نیست؛ زیرا احرام محقق نشده است و حقیقت احرام همان تلبیه است.

در جلد ۵ تهذیب ذیل روایت ۲۷۶ می‌نویسد:

«والمعنی فی هذه الأحادیث أنّ مَن اغتسل للإحرام وصلّی وقال ما أراد من القول بعد الصلوة؛ لم یکن فی الحقیقة محرماً وانّما یکون عاقداً للحجّ والعمرة وإنّما یدخل فی أن یکون محرماً اذا لبّی.» (۶) شگفت از مرحوم نراقی است که از کجای سخن ایشان این استفاده را کرده است که احرام: «ایقاع التلبیة المقارنة لنیة العمرة أو الحجّ» بلکه این سخن صراحت در عدم مقارنت دارد و به روشنی احرام را همان تلبیه می‌داند. در استبصار نیز سخن مشابه دارد. (۷)

۱- همان، ج ۸، ص ۶۲۷

۲- همان، ص ۷۰۰

۳- همان، ص ۷۴۵

۴- همان، ج ۷، ص ۲۱

۵- همان، ص ۲۲۷

۶- تهذیب، ج ۵، ص ۸۳ فی صفة الإحرام، ح ۲۷۶

۷- استبصار، ج ۲، ص ۱۹۰، ذیل حدیث ۶۸۳

ص: ۵۷

۱۰- نظریه آیهٔاللّه خویی

ما در خارج بیش از سه چیز نداریم:

۱- عزم بر ترک محرمات احرام.

۲- تلبیه.

۳- حکم شارع به حرمت امور معلومه.

و حقیقت احرام جز این سه امر نمی‌تواند باشد، اما عزم و نیت- گرچه نظر مشهور فقها در معنایِ احرام همین است- نمی‌تواند حقیقت احرام را سامان دهد؛ زیرا دلیلی بر آن نداریم.

و اما محرمات معلوم نمی‌تواند احرام باشد؛ زیرا روشن است که آنها احکام شرعی مترتب بر احرامند؛ در واقع احرام موضوع برای این‌ها است و با تحقق آن، این احکام بر آن مترتب می‌شود.

آنگاه خود به توضیح معنای احرام می‌پردازد و می‌نویسد: (۱) «ظاهر روایات آن است که تلبیه سبب احرام است و به تکبیرهٔالاحرام نماز می‌ماند، بدین سان تلبیه اوّلین جزء از اجزاء حج است، همانطور که تکبیر نخستین جزء نماز است و این تلبیه و اشعار (۲) است که انسان را وارد حج می‌کند و این امور بر وی حرام می‌شود و تا زمانی که تلبیه را نگفته است این امور بر وی حلال است. (۳) [گرچه نیت احرام را کرده باشد]

آنگاه بر این مدعا به صحیحه عبدالرحمن بن حجاج و صحیحه حفص بختری تمسک می‌کند در صحیحه اوّل چنین آمده است: «فی الرّجل یقع علی أهله بعد ما یعقد الإحرام ولم یلبّ، قال: لیس علیه شیء.» (۴) می‌نویسد: این روایت شریف به روشنی نشان می‌دهد که تا انسان تلبیه نگوید محرم نیست. گرچه نیّت احرام کرده باشد؛ زیرا مقصود حضرت- علیه‌السلام- از «عقد احرام» همان «نیت» است.

و در صحیحه حفص بختری چنین آمده است:

«فیمن عقد الإحرام فی مسجد الشجرهٔ ثمّ وقع علی أهله قبل أن یلبّی؟ قال: لیس علیه شیء.» (۵) ایشان در تفسیر «عقد احرام» می‌نویسد: ایْ بنی علیه وعقد قلبه علی ذلک.

۱- معتمد العروهٔ، ج ۲، ص ۴۷۷ و ۴۷۸

۲- اشعار در حج قران به جای تلبیه است.

۳- المعتمد، ج ۲، ص ۴۷۸

۴- وسایل الشیعه، ج ۱۳، انتشارات آل البیت، باب ۱۱ من تروک الإحرام، ح ۱

۵- وسایل، ج ۱۳، باب ۱۴ من ابواب الإحرام، ح ۱۳

ص: ۵۸

بررسی:

این دو روایت دلالت می‌کند که بدون تلبیه احرام محقق نمی‌شود یا به عبارت دقیق‌تر، بدونِ تلبیه احرام کامل نیست و مؤثّر نمی‌باشد و این مطلب را همه فقیهان شیعه قبول دارند؛ زیرا تلبیه را از واجبات احرام می‌شمارند. منافاتی ندارد تلبیه را در احرام مؤثر بدانیم ولی آن را خارج از حقیقت احرام قرار دهیم، همانطور که طهارت در صحت و تحقق صلوهٔ مؤثر است و خارج از حقیقت آن. بلکه به نظر ما این دو صحیحه دلالت روشن دارد که ماهیت احرام غیر از تلبیه است چون در هر دو روایت فرض آن است که احرام بسته شده و تحقق یافته است اما هنوز تلبیه نگفته است. البته انکار نمی‌کنیم که این دو روایت، تلبیه را مؤثر در تحقق احرام می‌داند و می‌توان بدانها استدلال کرد که تلبیه از واجبات احرام است.

ایشان چندین روایت دیگر آورده است که مضمون غالب آنها بر تأثیر تلبیه در تحقق حقیقتِ احرام دلالت دارد؛ علاوه بر این که ایشان تأکید می‌کنند که ما منظورمان آن نیست که احرام خود تلبیه است بلکه مقصود آن است که انسان با تلبیه داخل احرام می‌شود. در این باره می‌نویسد:

«انّ المستفاد من الرّوایات المعتبرهٔ الکثیرهٔ أن التلبیهٔ سبب للإحرام وبها یدخل فی الإحرام وقبلها لا یکون محرماً ولکن لیس مرادنا من ذلک أنّ الإحرام یصدق علی التلبیهٔ أو التلبیهٔ صادق علی الإحرام فانّ المکلف بسبب التکبیرهٔ یدخل فی الصلوهٔ وکذلک بالتلبیهٔ بقصد الحج یدخل فی الإحرام وفی اوّل جزء من الحج بل مرادنا أن الإحرام ادخال نفسه فی حرمهٔ اللَّه غایهٔ الأمر إنّما یدخل فی حرمهٔ اللَّه بسبب التلبیهٔ ... وبعبارهٔ اخری ما استفدناه من الروایات أنّ الإحرام شیء مترتّب علی التلبیه لا انّه نفس التلبیه ... ولا یدخل فی هذه الحرمهٔ الالهیهٔ الّا بالتلبیهٔ.» (۱) ایشان در این سخن دو مدعا دارند:

۱- این که تلبیه سبب تحقق احرام است. تمام ادله‌ای که ایشان آورده‌اند- اگر صحیح باشد و تمام- به این مدعا برمی‌گردد و برای اثبات آن بکار رفته است.

۲- معنای احرام و حقیقت آن «ادخال نفسه فی حرمهٔ اللَّه» است در واقع مثل طهارت و وضو که این مسحات و غسلات سبب است برای طهارتِ مأمور به، تلبیه سبب است برای تحقق حقیقت احرام که «ادخال نفسه فی حرمهٔ اللَّه» است.

متأسفانه ایشان برای این ادعا هیچ دلیلی نیاورده است.

۱- معتمد الشیعه، ج ۲، ص ۴۸۲

ص: ۵۹

بررسی کلّی اقوال و رأی صواب

بی‌شک احرام مفهومی است شرعی و ما نمی‌توانیم در تعیین معنای آن، جز از روایات کمک بگیریم.

احرام در لغت

در اقرب‌الموارد چنین آمده است:

احرم: «الرجل دخل فی الحرم. وفی حرمةٍ لا تُهتَک (۱) وفی الشهر الحرام.»

و در «العین» می‌نویسد:

«أحرم الرّجل فهو محرم وحرام ... وأحرمت أی دخلت فی الشهر الحرام. والحرمهٔ ما لا یحلّ لک انتهاکه.» (۲) مؤلفان المعجم الوسیط در معنای آن نوشته‌اند:

احرم الرجل: «دخل فی الحرم، أو البلد أو فی الشهر الحرام ... وبالصلوهٔ دخل فیها.» (۳) و در قاموس می‌نویسد:

احرم: «دخل فیه، أو فی حرمهٔ لا تهتک أو فی الشهر الحرام.» (۴) معنای اصطلاحی و فقهی احرام

آنچه مهم است معنای اصطلاحی احرام است. از میان معانی ده‌گانه گذشته، دو دسته از آنها قابل توجه و درخور بررسی و دقّت است:

۱- آن گروه از تعریفات که احرام را خود تلبیه، ایقاع التلبیه می‌دانست چون روایاتی در این باره آمده است این سری از اقوال شایان توجه است.

۲- آن دسته از تعریفات که احرام را به معنای «نیّت» می‌دانست که در سخنان فقها، گاه از آن تعبیر به «التزام» و گاه به «توطین نفس» و بیشتر به «نیّت» شده است.

دلایل گروه اوّل: «تلبیه»

برای این نظریه به روایات فراوانی تمسک شده است و می‌توان تمسک کرد به:

۱- اقرب الموارد، ج ۱، ص ۲۳

۲- ترتیب کتاب العین، خلیل بن احمد با تنظیم محمدحسن بکایی، ص ۱۷۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.

۳- المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۲۹

۴- ترتیب القاموس المحیط، ج ۱، ص ۶۲۷

ص: ۶۰

۱- صحیحه عبدالرحمن بن حجاج.

۲- حفص بختری (بررسی آنها در توضیح نظریه آیةاللّه خویی گذشت.)

۳- صحیحه حماد بن عیسی عن حریز «فإنّه إذا أشعرها وقلّدها وجب علیه الإحرام ...».

«وجب» به معنای «ثبت» است. (۱) ۴- صحیحه معاویة بن عمار: «یوجب الإحرام ثلاثة أشیاء التلبیة والإشعار والتقلید فإذا فعل شیئاً من هذه الأمور فقد أحرم.» (۲) ۵- صحیحه معاویة بن وهب: عن الصادق- علیه‌السلام-: «عن التهیّؤ للإحرام ...

فتحرمون کما أنتم فی محاملکم، تقول: لبّیک اللّهمّ لک لبّیک ...» (۳) ۶- صحیحه معاویة بن عمار: «اذا فرغت من صلوتک وعقدت ما ترید [أی عزمت علی الإحرام] فقم وامش هنیئةً فاذا استویت بک الأرض ماشیاً کنت أو راکباً فلَبِّ.» (۴) ۷- صحیحه حلبی ... «وقّت لأهل المدینة ذاالحلیفة وهو مسجد الشجرة کان یصلی فیه ویفرض الحج فاذا خرج من المسجد وسار واستویت به البیداء حین یحاذی المیل الأوّل أحرم.» (۵) استدلال به این روایت بدین گونه است که عزم بر حج و نیّت در مسجد شجره انجام می‌شود ولی آنچه در بیدا انجام می‌شود تلبیه است و در حدیث بر آن احرام اطلاق شده است.

و روایات صحیحه دیگری مثل صحیحه بزنطی (۶) و صحیحه احمد (۷) و صحیحه عمر بن یزید. (۸) و روایات غیر صحیحه‌ای که نیازی به آنها نداریم.

بررسی روایات:

برخی از این روایات به روشنی دلالت دارد که تلبیه مؤثر است در تحقق احرام شرطِ تحقق و وجود آن است نه جزء ماهیت و یا تمام ماهیت آن؛ مانند صحیحه عبدالرحمن بن حجاج، حفص بختری و صحیحه معاویة بن عمّار.

اما ظاهر برخی از این روایات آن است که احرام همان تلبیه است؛ مثل صحیحه عمر بن یزید «من أشعر بدنته فقد أحرم وان لم یتکلم بقلیل ولا کثیر.» ومثل صحیحه حلبی و بزنطی و مهمتر از همه صحیحه معاویة بن عمار (حدیث شماره ۴)

حق این است که تأمل اندکی در این روایات وقتی در کنار روایاتی قرار گیرد که تنها تلبیه را دخیل در احرام می‌داند و روایاتی که به صراحت آن را غیر از احرام می‌داند نشان

۱- باب ۱۲ من اقسام الحج، ح ۱۹

۲- باب ۱۲ من اقسام الحج، ح ۲۰

۳- وسایل، باب ۱۲ من اقسام الحج، ح ۲۱

۴- وسایل، باب ۳۴ من ابواب الإحرام، ح ۳

۵- وسایل، باب ۱ من ابواب المواقیت، ح ۴

۶- وسایل، باب ۲۲ من ابواب الإحرام، ح ۴ و ۱

۷- وسایل، باب ۲۲ من ابواب الإحرام، ح ۴

۸- وسایل، باب ۱۲ من اقسام الحج، ح ۲۱

ص: ۶۱

می‌دهد که این احادیث نیز نشانگر مدخلیّت تلبیه است در احرام و نه دخالت آن در ماهیت آن.

اکنون برای روشن شدن مطلب به ذکر روایاتی می‌پردازیم که صریحاً یا ظاهراً تلبیه را غیر از احرام می‌داند:

۱- صحیحه معاویهٔ بن عمار: عن أبی عبداللَّه- علیه‌السلام-: «صلّ المکتوبهٔ ثمّ أحرم بالحج أو بالمتعهٔ وأخرج بغیر تلبیهٔ حتی تصعد الی البیداء ... فاذا استویت بک الأرضُ راکباً کنت أو ماشیاً فلبِّ.» (۱) این روایت بروشنی دلالت می‌کند که تلبیه غیر از احرام است چون احرام در میقات است و تلبیه در بیدا. و البته منافی نیست با روایاتی که آن را دخیل در احرام می‌دانست. دو صحیحه دیگر نیز به همین مضمون از معاویهٔ بن عمار نقل شده است.

۲- خبر شیخ مفید: «اذا أحرمت من مسجد الشجرهٔ فلا تلبِّ حتی تنتهی إلی البیداء.» (۲) ۳- صحیحه هشام بن الحکم عن أبی عبداللَّه- علیه‌السلام- قال: إن أحرمتَ من غمرةٍ ومن یرید البعث صلّیتَ وقلتَ کما یقول المحرم فی دبر صلوتک وإن شئت لبّیتَ من موضعک.

والفضل أن تمشی قلیلًا ثمّ تلبّی. (۳) و روایات فراوان دیگری که بر این مضمون دلالت دارد.

دسته‌ای دیگر از اخبار که مفادش لزوم احرام بستن از مواقیت است- که البته مستفیض بوده و فقیهان برطبق آنها فتوا داده‌اند- وقتی ضمیمه شود به اخباری که تأخیر تلبیه را جایز می‌شمارد (۴)- که این روایات نیز مستفیض است نتیجه می‌شود که احرام غیر از تلبیه است. تلبیه بعد از میقات جایز است- طبق این روایات- گفته شود. پس معلوم می‌شود با احرام که باید در میقات باشد تفاوت دارد.

دسته سوّم اخباری است که دلالت دارد: اگر کسی احرام بست و هنوز تلبیه نگفته است، اگر در این مدت یکی از تروک احرام را انجام دهد کفاره بر وی واجب نیست. برطبق این اخبار، بسیاری از فقیهان شیعه- اگر نگوییم اجماع است- فتوا داده‌اند این روایات بخوبی نشان می‌دهد حقیقت احرام امری دیگر است و مغایر با تلبیه. چون در آنها احرام بر «فعلی مثلًا نیّت» اطلاق شده است و عقد احرام مفروض است با این که تلبیه‌ای گفته نشده است. به عنوان نمونه:

صحیحهٔ عبدالرحمن بن حجاج عن أبی عبداللَّه- علیه‌السلام- فی الرجل یقع علی أهله بعدما یعقد الإحرام ولم یلبّ؟ قال- علیه‌السلام-: «لیس علیه شیء» (۵)

۱- وسایل، باب ۳۴ من ابواب الإحرام، ح ۶

۲- وسایل، باب ۳۴ من ابواب الإحرام، ح ۹

۳- وسایل، باب ۳۵ من ابواب الإحرام، ح ۱

۴- وسایل، باب ۱۴ من ابواب الإحرام، ح ۱

۵- وسایل، باب ۱۴ من ابواب الإحرام، ح ۱

ص: ۶۲

روایاتی از این دست به روشنی نشان می‌دهد که حقیقت احرام مغایر است با تلبیه، گرچه تلبیه در تحقق آن نقش اصلی را دارد.

صحیحه دیگر وی، (۱) صحیحه جمیل بن دراج، (۲) صحیحه یا خبر حفص البختری (۳) و ... در زمره این اخبارند.

برخی این روایات را بر این معنا حمل کرده‌اند که تأخیر تلبیه از میقات و عقدالاحرام جایز نیست و آنچه جایز است و تأخیر آن ومدلولِ روایات، جواز بلند گفتن تلبیه است والّا تلبیه را باید در میقات گفت چون احرام همان است. (۴) اما این جمع، جمعی تبرعی بیش نیست و چاره‌ای نداریم جز این که بگوییم این روایات دلالت می‌کند: احرام مغایر است با تلبیه.

دلایل قولِ به «نیّت»

در میان روایاتی که گذشت، به نظر می‌رسد صحیحه عبدالرحمن بن حجّاج (بعدَما یعقد الإحرام ولم یلبّ) و صحیحه یا خبر حفص بختری (فیمن عقد للاحرام من مسجد الشجرة ...) و صحیحه دیگر معاویة بن عمار (اذا فرغتَ من صلوتک وعقدت ماترید)؛ یعنی عزم بر احرام کردی، دلالت دارد بر این که احرام همان نیت یا به عبارتی عزمِ بر ترک محرمات مخصوص و انجام حج یا عمره است که در روایت با عنوان «عقد» از آن تعبیر شده است.

در صحیحه دیگری از معاویة بن عمار چنین آمده است:

«لا یکون الإحرام إلّافی دبر صلوةٍ مکتوبة أو ناقله ... فاذا انتفلت من صلوتک فاحمد اللَّه واثن علیه و صلِّ علی النبیّ- صلّی اللَّه علیه وآله- وتقول: اللّهم انّی أسألک أن تجعلنی ممن استجاب لک إلی أن قال فیه: أحرِّم لک شعری وبشری ولحمی ودمی وعظامی ومخّی وعصبی من النساء والثیاب والطیب.» (۵) روایات دیگری نیز در این باره آمده است که روایت عبداللَّه بن سنان (۶) و ابی‌الصلاح مولی بسام الصیرفی (۷) در زمره آنها است.

علاوه بر این که ما در اینجا جز نیّت، تروک احرام، تلبیه و لُبس ثوبین امر دیگری نداریم و وقتی تروک احرام (که بسیار واضح است نمی‌تواند احرام باشد) لُبس ثوبین (نه کسی ادعا کرده است که لبس احرام است و نه دلیلی دارد) و تلبیه نتواند حقیقت احرام را تشکیل دهد لا محاله باید بگوییم احرام همان نیّت است.

۱- وسایل، باب ۱۴ من ابواب الإحرام، ح ۳

۲- وسایل، باب ۱۴ من ابواب الإحرام، ح ۶

۳- وسایل، باب ۱۴ من ابواب الإحرام، ح ۱۳

۴- فقه الصادق، ج ۱۰، ص ۲۱۰

۵- وسایل، باب ۱۶ از ابواب احرام، ح ۱

۶- وسایل، باب ۱۶ من ابواب الاحرام، ح ۱

۷- وسایل، باب ۱۶ من ابواب الاحرام، ح ۲

ص: ۶۳

به همین دلیل است که روایات متعـددی درباره نیّت آمـده است. و صاحب وسایل علاوه بر روایاتی که در این باره در لابلای ابواب آورده است سه بـاب را به این احـادیث اختصـاص داده و برای هریک عنوانی انتخاب کرده است. مشـهور فقهای شـیعه و چهره‌های برجسته‌ای چونان شیخ انصاری نیز این نظر را برگزیده‌اند و برطبق این روایات فتوا داده‌اند.

آیةاللّه خویی می‌نویسد: «فقد التزم الشیخ الانصاری بل المشهور بأنه حقیقة الاحرام.» (۱) و در کلام فقها گاه از آن به توطین نفس و گـاه الـتزام بـه ترک منهیـات و تروک احرام و گـاه بـه نیّت و عزم تعـبیر کرده‌انـد. گرچه این مفـاهیم انـدکی بـاهم تفـاوت دارد اما استخوان‌بندی و بنیاد آنها یکی است.

متعلق این نیّت، التزام یا توطین نفس، می‌تواند ترک محرمات احرام و می‌تواند انجام افعال حج یا عمره باشد و کسی نگفته است که نیّت کنیم خودِ احرام را تا توقف الشیء علی نفسه لازم آید.

نتیجه‌گیری و فشرده پژوهش

در حقیقت احرام، فقیهان شیعی انظار و دیدگاههای متفاوت و متعددی دارند. تأمل در روایات انسان را بدین نکته رهنمون می‌سازد که حقیقت احرام تصمیم بر ترک منهیات مخصوص و یا انجام حج و آماده شدن برای این مهم است.

بخش دوّم

حقیقتِ «احرام» در دیگر مذاهب اسلامی

۱- حنفیان

فقیهان حنفی حقیقت احرام را تلبیه می‌داننـد؛ تلبیه‌ای که مشـروط به نیّت است؛ از دیـدگاه آنان احرام همان تحریم مباحات بر نفس است که تلبیه حقیقت آن را تشکیل می‌دهد و نیّت شرط تحقق آن است.

در فتح‌القدیر می‌نویسد:

«حقیقته الدخول فی الحرمهٔ.» (۲)

۱- معتمد، ج ۲، ص ۴۷۸

۲- فتح القدیر، چاپ اوّل، ۱۳۱۵ ه. ق.، ج ۲، ص ۱۳۴

و نیز الفقه الاسلامی وادلته، وهبه الزحیلی، ج ۳، ص ۱۲۳ و ۱۲۴؛ و نیز موسوعهٔ الفقه الإسلامی المقارن، ج ۳، ص ۲۴۵

ص: ۶۴

بر طبق نظر مفسران فقه حنفی مقصود وی آن است که در احرام التزام به ترک محرمات شرط است و تلبیه آن را تحقق می‌بخشد. پیش از این از خلاف شیخ نقل کردیم که حنفیان حقیقت احرام را همان تلبیه می‌دانند. مؤلفان کتاب «الموسوعة الفقهیة الکویتیه» در این باره چنین می‌نویسند:

«الاحرام عند الحنفیة هو الدخول فی حرمات مخصوصة غیر انّه لا یتحقّق شرعاً إلّا بالنیة مع الذکر أو الخصوصیة.»

والمراد بالدخول فی حرمات: التزام الحرمات.

والمراد بالذکر: التلبیة ونحوها مما فیه تعظیم اللّٰه تعالی.

والمراد بالخصوصیة: ما یقوم مقامها من سوق الهدی أو تقلید البدن. (۱) گو این که یک نکته را- شاید به دلیل روشن بودنش- توضیح نداده‌اند و آن این که نیت شرط است و تلبیه رکن و حقیقتِ احرام.

۲- مالکیان

حقیقت احرام نیّت است؛ نیتی که به عمره و یا حج و یا به هر دو تعلّق می‌گیرد و آنچه ملاک است قصد قلبی و درونی است و لفظ هیچ اهمیتی ندارد و بهتر آن است که فقط قصد کند و از آوردن الفاظ خودداری نماید حتی اگر الفاظ وی با نیتش مخالف باشد، نیت به قوت خود باقی است و معتبر است و همان ملاک است. (۲) البته این بدان معنا نیست که زبان از تلبیه باز دارد، بلکه مقصود آن است که نیّت را آشکار نکند والّا تلبیه و تجرّد از مخیط لازم است گرچه جزء حقیقت احرام نیست لذا اگر نیّت را بدون تلبیه یا تجرّد از مخیط انجام دهد احرام او صحیح و کامل است ولی باید کفاره بدهد (حیوانی را قربانی کند) (۳) ۳- شافعیان

از دیدگاه فقیهان شافعی مذهب، احرام، نیّت است و این نیت به دخولِ در مناسک تعلق می‌گیرد. پس احرام بدون نیّت تحقق نمی‌یابد و اگر تنها نیّت کند و تلبیه نگوید مجزی است اما اگر تلبیه بگوید ولی نیّت نکند احرام او منعقد نشده است و اگر بخواهد هم نیّت نماید و هم تلبیه را بر زبان جاری سازد، ضرورتی ندارد نیت با تلبیه مقارن باشد. (۴)

۱- الموسوعة الفقهیة الکویتیة، باب احرام، ص ۱۲۹، متأسفانه کتابخانه دانشگاه این کتاب را ندارد.

۲- الفقه الاسلامی وادلته، ج ۳، ص ۱۲۲؛ و نیز موسوعة الفقه المقارن، ج ۳، ص ۳۴۵

۳- الفقه الاسلامی وادلته، ج ۳، ص ۱۲۲

۴- همان؛ و الموسوعة الفقهیة الکویتیة، ماده احرام، ص ۱۲۸

ص: ۶۵

برخی در حقیقت احرام از نگاه شافعیان چنین نوشته‌اند:

«هو الدخول فی حج أو عمرهٔ أو فیهما أو فیما یصلح لهما أو لأحدهما.»

۴- حنبلیان

حنبلیـان نیز همـان نظر شافعیـان را دارنـد، آنـان احرام را همـان نیت نسک (مناسك) می‌داننـد؛ یعنی دخول در مناسك و دخول در مناسک را از آن روی احرام نامیده‌اند که انسان با وارد شدن به فضای انجام مناسک بسیاری از حلالها را برخود حرام می‌سازد. (۱)

فقیه نام آشنا و بلندآوازه حنبلی، ابن قدامه در المغنی می‌نویسد:

«الواجب النیهٔ وعلیها الإعتماد (۲) ... والإحرام ینعقد بالنیهٔ (۳) ... والتلبیهٔ فی الاحرام مسنونهٔ. (۴) خلاصه انظار مذاهب چهارگانه بطور بسیار فشرده حنفیان نیّت را شرط احرام می‌دانند و آن را دخول در حرمتِ افعالِ مخصوصی که با تلبیه محقق می‌شود می‌دانند، به عبارت دیگر احرام تلبیه است ولی سه مذهب دیگر احرام را همان نیت می‌دانند.

۵- ظاهریان

از ظاهر سـخن ابن حزم در المحلی چنین استفاده می‌شود که ایشان حقیقت احرام را «الدخول فی الحج أو العمرهٔ» می‌داند که با لبس لباس مخصوص و تلبیه یا نیت آن محقق می‌شود. (۵) ۶- زیدیان

زیـدیان نیز حقیقت احرام را همان نیّت می‌داننـد و متعلق نیت بایـد حـج یا عمره یا هر دو باهم باشد و این نیّت باید در میقات تحقق یابد و باید همراه با تلبیه باشد گرچه تلبیه از قلمرو حقیقت آن خارج است. (۶)

۱- همان.

۲- المغنی، عبداللَّه قدامهٔ، بیروت، دارالفکر، ج ۳، ص ۱۲۶

۳- همان، ص ۱۲۷

۴- همان، ص ۱۲۹

۵- المحلی، ابن حزم، بیروت، دارالجیل، ج ۷، ص ۷۸، مسأله ۸۲۳؛ ونیز موسوعهٔ الفقه المقارن، ج ۳، ص ۲۴۵

۶- موسوعهٔ الفقه المقارن، ج ۳، ص ۲۴۶

ص: ۶۶

۷- اباضیان (اباضیه)

به نظر فقیهـان اباضـی حقیقت احرام عبـارت است از نیّت احرام برای حـج یعنی نیتی که به احرامِ برایِ حـج تعلق گیرد و تلبیه گفتن است. پس این دو باهم حقیقت احرام را سامان می‌دهد و تا تلبیه نگوید داخل حج یا عمره نمی‌شود. (۱) پی نوشتها:

۱- موسوعهٔ الفقه المقارن، ج ۳، ص ۲۴۶

ص: ۶۷

ص: ۶۸

ص: ۶۹

تاریخ و رجال

ص: ۷۰

انگیزه سفر عقیل به شام و پذیرفتن هدیه از معاویه

محمدصادق نجمی

در مقاله گذشته اشاره کردیم که یکی از محورهای مخالفان عقیل بن ابیطالب در تحقیر و توهین وی، بزرگ‌نمایی سفر او به شام و ملاقاتش با معاویه است که این سفر را از نظر «زمان»، به دوران حیات امیر مؤمنان- ع- نسبت داده‌اند و در کیفیت آن نیز عناوین و عباراتی مانند: «دشمنی با علی»، «فرار از علی»، «مفارقت و جدایی از علی» و ... به کار برده‌اند تا هم شخصیت عقیل را درهم بشکنند و او را فردی معرفی نمایند که حاضر نبود از امیر مؤمنان اطاعت و تبعیت کند و هم امیر مؤمنان- ع- را شخصی معرفی کنند که از نظر سیاسی و جاذبه اخلاقی قادر نبود حتی با برادرش عقیل که بیست سال از وی بزرگتر بود مدارا و مماشات نماید! و تلویحاً از معاویه قیافه‌ای بسازند که دارای جاذبه اخلاقی و عاطفه انسانی بود که در بحرانی‌ترین شرایط و با وجود دشمنی شدید و درگیری سخت بین او و امیر مؤمنان، برادر علی- ع- به درباره معاویه پناه آورد و او هم با روی گشاده وی را پذیرفت.

و در همان مقاله در این زمینه از دو جهت بحث نمودیم که؛ اولًا طبق دلائل مسلّم، سفر عقیل به شام پس از شهادت امیر مؤمنان انجام گرفته است.

وثانیاً: گفتگوهای عقیل و معاویه نشانگر این است که هدف وی از این سفر

ص: ۷۱

تحقیر و نکوهش معاویه و بیان حقانیت و شخصیت امیر مؤمنان در حدّ توان و شرایط موجود آن زمان بوده است؛ بویژه در دورانی که معاویه خود را فردی بی‌رقیب و بلامنازع دیده و نفسها را در سینه‌ها قطع نمود و حدیث‌سازی و تبلیغ وسیعی را بنفع بنی‌امیّه و نکوهش از امیر مؤمنان- ع- به راه انداخت و مظلومیت آن بزرگوار بیشتر متجلی گردید.

البته مورخان و نویسندگانی که این مسائل را از دیدگاه جوّ حاکم و متأثر از سیاستهای بیادگار مانده از دوران امویها نقد نموده‌اند، حتی افرادی که خود منصف بودند اما در اثر روح تقلید از گذشتگان نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند انگیزه اصلی سفر عقیل را درک کنند و از ریشه‌یابی صحیح آن چشم فروبسته‌اند. طبعاً به بیان عوامل و انگیزه‌های غیر واقعی و فرعی متوسل گردیده‌اند که در اینجا به دو نمونه از این نوع انگیزه‌ها اشاره نموده و به پاسخ آن می‌پردازیم:

۱- عزالدین جزری می‌گوید: «وانّما سار الی معاویه لأنّه کان زوج خالته فاطمهٔ بنت عتبهٔ بن ربیعه»؛ «عقیل بدین جهت نزد معاویه رفت که (با او نسبت داشت) و همسر خاله معاویه بود!»

عقیل با یکی از دختران عتبه به نام فاطمه و ابوسفیان با یکی دیگر از دختران وی به نام هند ازدواج کرده بود.

جزری آنگاه وجه دیگری می‌آورد و می‌گوید: «عقیل مقروض گردید و برای ادای دینش نزد علی رفت، چون از او مأیوس شد به سوی معاویه شتافت.» (۱) ۲- ابن حجر نیز مطلب اخیر را انگیزه سفر عقیل عنوان نموده، می‌گوید:

«وکان قد فارق علیاً و وفد الی معاویهٔ فی دین لحقه» (۲) و ظاهراً مرحوم مامقانی تحت تأثیر همین مطالب قرار گرفته و می‌نویسد: «وممّا ورد فی ذمّه ما نطق بمضیّه الی معاویه لأجل حطام الدّنیا و ترکه أخاه علیاً ...» (۳) توجیه غیر وجیه

به عقیده ما بیان این دو وجه در سفر عقیل، همانند «زمان سفر» او ساختگی و نادرست و چنین توجیهی غیر وجیه است؛ چون عملکرد عقیل و برخورد وی با معاویه که در متون تاریخی نقل شده، بیانگر این است که نه خویشاوندی دور او با معاویه می‌تواند انگیزه چنین سفری باشد و نه احیاناً وجود قرض و بدهکاری.

زیرا سخنان صریح او در پاسخ

۱- اسدالغابه، چاپ بیروت، ج ۴، ص ۶۴ و ۶۵

۲- اصابه، ج ۲، ص ۴۹۴

۳- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۵

ص: ۷۲

معاویه و تجلیل و تکریم وی از امیر مؤمنان-ع- و اصحاب آن حضرت، که برخلاف میل معاویه انجام می گرفت، نه تنها با مسائل مادی و عاطفی سازش ندارد بلکه دقیقاً مخالف و مباین با چنین اغراض و اهدافی است. در مقاله گذشته، بحثی از این نوع سخنان و پاسخها را ملاحظه فرمودید، اینک دو نمونه دیگر که در تبیین این معنا صراحت دارد که می‌آوریم:

۱- ذهبی در «تاریخ الاسلام» نقل می کند: عقیل نزد معاویه رفت، او یکصد هزار درهم به عقیل داد و از وی خواست که به منبر رود و در میان مردم بی‌اعتنایی علی و محبت معاویه را نسبت به او اعلان نماید.

ذهبی می‌نویسد: عقیل هم این پیشنهاد را پذیرفت و به منبر رفت، پس از حمد و ثنای خداوند، چنین گفت: «مردم! من خواستم بر علی بن ابیطالب از راه دینش نفوذ کنم اما او دینش را بر من ترجیح داد و خواستم بر معاویه از راه دینش نفوذ کنم او مرا بر دینش ترجیح داد (انّی أردت علیّاً علی دینه فاختار دینه علیّ واردت معاویه علی دینه فاختارنی علی دینه) (۱) ۲- در غارات ثقفی و سایر منابع (۲) آمده است که عقیل پس از شهادت امیر مؤمنان و صلح امام حسن و معاویه نزد معاویه رفت. روزی در حالی که سران و افراد سرشناس از یاران معاویه حاضر بودند وارد مجلس وی گردید معاویه پرسید: یا ابایزید ارزیابی تو از سپاهیان من و سپاهیان علی چگونه است؟

عقیل پاسخ داد: اما سپاهیان علی-ع- شبهایشان همانند شبهای سپاهیان رسول خدا و روزهایشان مانند روزهای سپاهیان رسول خدا- ص- بود فقط خود پیامبر- ص- در میانشان نبود؛ زیرا آنان مسلمانانی بودند که تمام اوقاتشان، با قرائت قرآن و خواندن نماز سپری می گردید و اما سپاهیان تو را عده‌ای از همان افراد منافق تشکیل داده بودند که می‌خواستند با رَم‌دادن شتر پیامبر در لیله عقبه، آن حضرت را از بین ببرند! عقیل ادامه داد: معاویه! آن که در طرف راست تو نشسته کیست؟

معاویه: این عمرو عاص است.

این همان است که به هنگام تولد شش نفر مخاصمه داشتند تا سرانجام سلّاخ قریش بر دیگران غلبه کرد!

عقیل: آن دیگری کیست؟! معاویه:

ضحاک بن قیس است.

عقیل: آری به جدّم سوگند پدرش بهترین خایه‌کوب گاو و گوسفند مکه بود.

عقیل: آن یکی کیست؟

۱- تاریخ الاسلام، جلد معاویه، ص ۸۵

۲- غارات، ج ۱، ص ۶۴ و ۶۵؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ بحار، ج ۴۲، ص ۱۱۳

ص: ۷۳

معاویه: ابوموسی اشعری است.

عقیل: فرزند همان زن دزدپیشه!

معاویه وقتی دید عقیل یاران او را سخت رنجیده‌خاطر ساخت، برای دلجویی از آنان و تغییر در جوّ مجلس گفت:

عقیل! درباره من چه می گویی؟!

عقیل: از این مرحله درگذر!

معاویه: باید چیزی بگویی!

عقیل: حمامه را می‌شناسی؟

معاویه: حمامه کیست؟

عقیل: آنچه باید بگویم گفتم آنگاه مجلس را ترک گفت. معاویه نسب‌شناسی احضار کرد و از وی درباره حمامه پرسید او پس از گرفتن امان از معاویه گفت:

حمامه هفتین مادربزرگ ابوسفیان است که در جاهلیت از زنان بدکاره معروف و دارای پرچم بود، که این گروه از زنان طبق رسم آن روز، بر بالای خانه خویش نصب می کردند.»

بطوری که ملاحظه می‌فرمایید، این مطالب و مشابه آنها با مسائل مادّی تناقض صریح دارد، زیرا انتقاد و نکوهش علنی از معاویه در مقرّ حکومت و در میان پیروان بی‌اطلاع او و تعریف و تمجید از امیر مؤمنان- ع- در چنین محیطی، و علنی ساختن زشت‌ترین و حساس‌ترین اوصاف نیاکان معاویه و یارانش در مجلس رسمی او، نه تنها با انتظار و توقع مادّی سازگار نیست بلکه امکان مواجه شدن با هر نوع عکس‌العمل منفی و مجازات شدید از سوی معاویه و یاران او را به همراه دارد.

عقیل و قبول هدیه از معاویه

در تکمیل بحث از اصل سفر عقیل به شام، مناسب است این بحث و یا سؤال نیز مطرح شود که به هر حال از مجموع مطالبی که در منابع تاریخی درباره سفر عقیل به شام و ملاقات وی با معاویه نقل شده به این مطلب نیز اشاره شده است که در این سفر معاویه مبلغ یکصد هزار درهم در اختیار عقیل قرار داده و واو هم آن مبلغ را پذیرفته و به مدینه بازگشته است. آیا این عمل؛ اعم از این که از اول مقصود عقیل بوده یا نه، از نظر اخلاقی صحیح است و آیا برای عقیل برادر امیر مؤمنان و یکی از افراد سالخورده بنی‌هاشم برازنده و سزاوار است که از فردی مانند معاویه وجهی به عنوان «صله» و «جایزه» بپذیرد؟!

در پاسخ این پرسش می گوییم که نه تنها عقیل بلکه سایر اعضای خاندان پیامبر- ص- و بنی‌هاشم وحتی ائمه‌هدی- علیهم السلام- در طول تاریخ آنچه را که سلاطین

ص: ۷۴

جور و خلفای وقت در اختیار آنان قرار می‌دادنـد می‌پذیرفتنـد و در گرفتن وجه از آنان ابا و امتناع نمی‌ورزیدند و این وجوه را نه به عنوان صـله و جایزه و یا به عنوان صدقه بلکه به عنوان حقی که خودشان را مالک و صاحب آن می‌دانسـتند دریافت می کردند؛ زیرا آنـان علاوه بر این که در بیت‌المـال سـهیم و شـریک بودنـد، خمس غنـایم را نیز طبـق دسـتور قرآن و به عنـوان «ذوی‌القربی» سـهم اختصاصـی خود می‌دانسـتند که مانند سـهم عمومی از این سـهم اختصاصی نیز محروم شده بودند و با ظلم از دست آنان گرفته شده بود و آنچه گاه گاهی به دست آنان می‌رسید، نه صله و جایزه محسوب می‌شد و نه صدقه؛ زیرا آنان می گفتند:

«الصّدقة علینا حرام» بلکه جزئی از حق مشـروع و سـهم قانونی خودشان بود که با قبول و دریافت آن به همین اندازه از صـرف شدن آن در غیر محل مشروع، ممانعت به عمل آورده و در مصارف مشروع و نیازهای صحیح مسلمانان به کار می گرفتند.

آری اگر عقیل هم از معاویه وجهی پذیرفته است، نه صله و جایزه بلکه دارای چنین شرایط و استنقاط بوده و بخشی از حق مغصوب و سهم فراموش شده او بوده است.

البته ائمه هدی- علیهم‌السـلام- از گرفتن بیت‌المال از دست افرادی که از راه زور و سـتم بر آن مسلط شده بودند، در صورت امکان اعمـال ولایـت و قـدرت نیز می‌نمودنـد تـا از این فرصت ولو در دایره محـدود هم که باشـد، در تقویت ضـعفا و تضـعیف طاغوتیـان بهره‌مند شوند.

برای این حرکت در تاریخ، مثالهای زیادی وجود دارد؛ از جمله این که حسین بن علی-ع- به هنگام حرکت از مکه به سوی عراق، در «تنعیم» با قافله‌ای مواجه گردیـد که به همراه آن عـده‌ای شتردار از سوی اسـتاندار یمن «بحرین یسار حمدی» بارهایی از حلّه‌های یمنی و اجنـاس قیمتی به سوی شـام و یزیـد بن معـاویه حمـل می کردنـد، آن حضـرت این اجناس را از شترداران تحویل گرفت و به تصرف خود درآورد و به آنان فرمود:

هریک از شـما مایل باشـد همراه ما به عراق بیایـد، کرایه تا عراق را بدو می‌پردازیم و با او مصاحبت نیک خواهیم داشت و هر کس بخواهد از همین جا به وطن خود برگردد، کرایه تا اینجا را به او می‌دهیم و او مختار است. (۱)

۱- انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۴؛ طبری، ج ۷، ص ۲۷۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷۶؛ ارشاد مفید، ص ۲۱۹

ص: ۷۵

۳- عدم حضور عقیل در جنگها

سومین محور که از زندگی عقیل بن ابیطالب برای مخالفانش مورد بهره‌برداری قرار گرفته و موجب گردیده است شخصیت معنوی و موقعیت والای او حتی برای بعضی از مؤلفان و نویسندگان خودی نیز مورد سؤال واقع شود، عدم حضور او در جنگهای دوران خلافت امیر مؤمنان- ع- است؛ زیرا در هیچیک از سه جنگ جمل، نهروان و صفین از حضور عقیل سخن صریح به میان نیامده است.

تحریف تاریخ

عدم حضور عقیل در جنگهای دوران خلافت امیر مؤمنان- ع- و شرکت نداشتن او در جنگ؛ فرصت دیگری را به حدیث‌سازان و دروغ‌بافان داده و از غیبت او بهره‌برداری نموده و او را از کسانی معرفی کرده‌اند که در جنگ صفین همراه معاویه بوده و در کنار او به‌سر می‌برده است و این دروغ به تدریج در ارادتمندان خاندان ابوطالب هم موجب شک و تردید و یا بصورت یک حقیقت متجلی گردیده است و طبعاً بدگمانی و اشکال و ایراد به ساحت عقیل بنی‌هاشم را تقویت نموده است.

ما قبل از بیان اصل موضوع و علت عدم حضور عقیل در جنگهای دوران امیر مؤمنان- ع- به چگونگی تحریف این گوشه از تاریخ اشاره می‌کنیم آنگاه اصل موضوع را بررسی می‌نماییم:

۱- ابوالفرج اصفهانی می‌گوید:

«هرب عقیل الی معاویه و شهد صفین معه غیر انّه لم یقاتل ولم یترک نصح أخیه والتعصب له» (۱) «عقیل از علی جدا شد و به سوی معاویه فرار و به همراه وی در صفین شرکت نمود ولی وارد جنگ نشد و طرفداری و حمایت از برادرش را حفظ کرد.»

۲- عقدالفرید می‌نویسد: «وقال له معاویة لیلةالهریر بصفین یا أبا یزید أنت معنا؟» (۲) «معاویه در لیلةالهریر در صفین به عقیل گفت تو به همراه ما هستی؟»

۳- و در نقل دیگر چنین آمده است: «انّ معاویه قال یوم صفین لانبالی وابو یزید معنا» (۳) گذشته از این که، در بحث قبلی ثابت نمودیم که رفتن عقیل به نزد معاویه پس از شهادت امیر مؤمنان بوده است (۴) و لذا به کار بردن کلمه «فرار» از آن حضرت و یا حضور در جنگ صفین ساختگی و مغایر با حقایق تاریخی است. جاحظ نیز با نقل

۱- عمدة الطالب، ص ۳

۲- عقدالفرید، ج ۴، ص ۵؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۷۲ و ۷۳

۳- عمدة الطالب، ص ۳

۴- ابن عبدالبر در شرح حال عبداللّه بن عباس تصریح می‌کند: عقیل جزء کسانی است که در صفین به همراه امیر مؤمنان‌بودند لیکن به دلایلی که خواهیم گفت، این موضوع را نادرست می‌دانیم.

ص: ۷۶

تاریخ صحیح بر تحریف در کلمات «لیلةالهریر» و «یوم صفین» مهر تأیید زده است. آنجا که می گوید:

«قال له معاویه مرّة أنت معنا یا أبا یزید، قال ویوم بدر کنت معکم»

«معاویه روزی به عقیل گفت: اینک شما در کنار ما هستید. پاسخ داد آری در جنگ بدر نیز در کنار شما بودم.»

بطوری که ملاحظه می کنید نقل کنندگان این گفتگو کلمه «لیلةالهریر» و «یوم صفین» را جایگزین کلمه «مرّه» نموده و با این تغییر و تحریف عقیل را در جنگ صفین در کنار معاویه قرار داده‌اند.

انگیزه اصلی

این بود بیان تحریف در تاریخ از جهت حضور عقیل در صفین و به همراه معاویه و امّا انگیزه اصلی عدم حضور وی در صحنه‌های جنگ دوران امیر مؤمنان و مانع او از ایفای چنین وظیفه‌ای وجود عارضه جسمانی و از دست دادن بینایی بود که بر اساس دلایل تاریخی این عارضه در حال حیات رسول خدا- ص- پس از جنگ موته یا جنگ حنین در او بوجود آمده بود و چون از فعالیتهای اجتماعی و حضور در جبهه محروم و خانه‌نشین گردید، رسول خدا- ص- برای تأمین زندگی وی و عائله‌اش از غلّه و محصول خیبر سالانه یکصد و چهل وسق که بیش از دو هزار کیلو می‌باشد مستمری تعیین نمود.

در این مورد، کهن‌ترین مورّخان، ابن سعد می‌نویسد: «ثمّ عرض له مرض بعد شهوده غزوة موته (۱) لم نسمع له بذکر فی الفتح ولا ما بعدها وقد أطعمه رسول اللَّه بخیبر کل سنة مأة وأربعین وسقاً» (۲) همین جمله را ذهبی در تاریخ الإسلام آورده است.

گرچه این دو مورخ اسمی از این عارضه نبرده‌اند ولی گفتار مورّخان دیگر و مطالبی که از زبان خود عقیل نقل گردیده این عارضه را که از دست دادن بینایی او است مشخص می‌سازد.

۱- ابن قتیبه، یکی از مکفوفین و نابینایان معروف در صدر اسلام، در کنار ابوقحافه و ابوسفیان، عقیل بن ابی‌طالب را می‌شمارد.(۳) و همین عارضه در دوران خلافت امیر مؤمنان و تا آخر عمر عقیل ادامه داشت و این حالت در گفتار عقیل که کیفیت ملاقاتش با امیر مؤمنان- ع- و جریان «حدیدة محماة» را به معاویه نقل نموده، منعکس گردیده است آنجا که می گوید:

۱- ما در گذشته گفته‌ایم که عقیل در فتح مکه در جنگ حنین حضور داشته و این عارضه پس از حنین بوده است.

۲- طبقات، ج ۴، ص ۴۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، تاریخ معاویه، ص ۸۴

۳- معارف، ص ۲۵۴

ص: ۷۷

«فجئته یقودنی أحد وُلدی ثم قال: ألا فدونک فاهدیت حریصاً قد غلبنی الشـجع أظنّها سرّهٔ فوضعت یدی علی حدیدهٔ تلتهب ناراً فلما قبضتها نبذتها» «یکی از فرزندانم مرا نزد علی می‌برد و من رفتم، وقتی به محضرش رسیدم، فرمود:

بیا نزدیکتر من هم در اثر حرص و ولع و نیاز شدیـد، به گمان این که کیسه پول است خم شـدم، به ناگاه دسـتم را بر قطعه آهن داغ شده‌ای گذاشتم، چون آن را گرفتم، دور انداختم.»

این جملات صراحت دارد در این که وی در این ملاقات چون از بینایی محروم بود نیازمند کسی نبود که دستش را بگیرد و هدایت کند و محرومیت وی از بینایی موجب گردید دستش را به روی قطعه آهن داغ که قبل از تماس فکر می‌کرد کیسه طلا و نقره است، بگذارد.

و این عارضه به هنگام ملاقات با معاویه نیز در وی بوده است. در عقدالفرید آمده:

«دخـل عقیـل علی معـاویه و قـد کف بصـره فقـال أنتم معشـر بنی‌هـاشم تصـابون فی أبصـارکم فقال وأنتم معشـر بنی‌امیه تصابون فی بصائرکم» (۱) عقیل در خدمت امیر مؤمنان- ع-

این بود انگیزه اصـلی و عـذر عقلی عقیـل در عـدم شـرکت وی در جنگهـای دوران امیر مؤمنان- ع- ولی نبایـد این نکته را فراموش کنیم که عقیل گرچه به انگیزه یک مانع عقلی و شـرعی از حضور در صـحنه جنگ محروم بود ولی تاریخ بیانگر این حقیقت اسـت که او در عین حـال در آن برهه حسـاس و دوران خلافت امیر مؤمنـان وظیفه بزرگی را به عهـده گرفته بـود و خـدمت ارزنـده‌ای را نسـبت به امیر مؤمنـان- ع- انجـام می‌داد که اهمیت آن نه تنهـا کمتر از حضور در جبهه جنـگ نبود بلکه محوّل نمودن چنین وظیفه حساسـی به افراد عادی و غیر مورد اعتماد با موازین عقلی سازش نـداشت و آن وظیفه زیر نظر داشـتن فعالیتهای مخالفان امیر مؤمنان در حجاز و حوادث و شایعات موجود در مکه و مدینه و انتقال سریع آنها به آن حضرت بود وبرای این کار حساس و مهم چه کسی مناسب‌تر از عقیل برادر و شخص مورد اعتماد امیر مؤمنان- ع-.

دو نامه مهم: گرچه تحریفات فراوان در زنـدگی اجتماعی عقیل بوجود آمـده و حقایق زیادی از تاریخ حیات او از دسترس ما خارج شده است ولی خوشبختانه دو سند

۱- العقد الفرید، ج ۴، ص ۷

ص: ۷۸

مهم از وی بجا مانده و دو نامه‌ای که او خطاب به امیر مؤمنان- ع- نگاشته از دست حوادث نجات پیدا کرده که متن هر دو نامه مؤید نظریه ما و بیانگر این است که عقیل در دوران خلافت برادرش امیر مؤمنان- ع- یک وظیفه مهم را در مکه و مدینه ایفا می‌نمود و با این که او مقیم مدینه بود ولی برای ایفای نقش خویش در مواقع حساس به مکه سفر می‌کرد و ضمن انجام عمره و زیارت خانه خدا، آنچه را که در این شهر واقع می‌شد سریعاً به امیر مؤمنان- ع- منتقل می‌نمود.

و این مضمون و مفهوم دو فقره نامه‌ای است که عقیل یکی از آنها را در اوائل دوران خلافت امیر مؤمنان- ع- و دیگری را در اواخر خلافت و چند ماه به شهادت آن حضرت مانده، نگاشته است:

نامه اول: متن نامه اول را که ابن قتیبه نقل نموده است این است:

«فلما کان فی بعض الطریق أتاه کتاب أخیه عقیل بن ابیطالب وفیه:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، امّا بعد یا أخی کلأک اللّه واللّه جائرک من کل سوء وعاصمک من کل مکروه علی کلّ حال وانّی خرجت معتمراً فلقیت عایشهٔ معها طلحهٔ والزّبیر وذووهما وهم متوجهون الی البصرهٔ قد أظهروا الخلاف ونکثوا البیعهٔ ورکبوا علیک قتل عثمان وتبعهم علی ذلک کثیر من الناس من طغاتهم وأوباشهم» (۱) «علی- ع- در راه و در حال حرکت بود که نامه برادرش عقیل به دستش رسید و در آن نامه چنین نوشته بود: بسم اللّه الرحمن الرحیم، اما بعد، برادر! خداوند تو را حفظ کند وخداوند تو را همیشه و از هر ناگوار و بدی پناه و حامی باشد. من برای زیارت خانه خدا از مدینه حرکت کردم عایشه را و طلحه و زبیر و هواخواهانشان را دیدم که متوجّه بصره بودند، آنان مخالفت با تو را علنی ساخته و بیعتشان را شکسته‌اند و تو را با قتل عثمان متهم ساخته‌اند و عده زیادی از افراد سرکش و اوباش نیز در وارد کردن این اتهام از آنان پیروی نموده‌اند.»

نامه دوم: نامه دوم عقیل نامه‌ای است که او پس از جنگ صفین و در سال آخر حیات امیر مؤمنان- ع- به آن حضرت نگاشته و امیر مؤمنان- ع- به آن پاسخ داده، متن این نامه در منابع مورد اعتماد و پاسخ آن در نهج البلاغه به صورت یکی از نامه‌های آن حضرت نقل شده است و چون ما متن کامل این مکاتبه را در بخش اول این سلسله بحث آورده‌ایم، در اینجا به نقل بخشی از آن بسنده می‌کنیم. او چنین نوشته است:

۱- تاریخ الخلفا، ابن قتیبه الامامهٔ والسیاسهٔ، ص ۵۴ و ۵۵

ص: ۷۹

«انّی خرجت الی مکهٔ معتمراً فلقیت عبداللّه بن ابی سرح ...»

«من برای زیارت خانه خدا به سوی مکه در حرکت بودم که عبداللّه بن ابی‌سرح را با چهل نفر از جوانان که همه از فرزندان آزاد شدگان بودند، ملاقات و در قیافه آنان تصمیم بر مخالفت و انتخاب راه نادرست را مشاهده نمودم ...

چون وارد مکه شدم، از طریق مردم این شهر، از جریان حمله ضحاك بن قیس به حیره آگاه گشتم که چگونه اهالی حیره را غارت و مال و منال آنان را به یغما برده است ... اینک عقیده و تصمیم خود را بر من بنویس که اگر خود را برای مرگ آماده کرده‌ای، من نیز فرزندان برادرت و فرزندان پدرت را به سوی تو حرکت دهم که اگر تو زنده بمانی ما هم زنده بمانیم و اگر بمیری ما هم بهمراه تو بمیریم.»

کیفیت دریافت و سرعت انتقال اخبار

گرچه متن دو نامه، دلیل بر وجود مأموریت نسبت به عقیل و داشتن وظیفه زیر نظر داشتن فعالیت مخالفان امیر مؤمنان-ع- می‌باشد، ولی کیفیت دریافت و سرعت انتقال این دو خبر مهم، دو قرینه و شاهد دیگری است که موضوع مورد بحث را بیشتر تأیید می‌کند.

۱- سرعت انتقال: نامه اوّل که در آن خبر اجتماع عایشه و هوادارانش و حرکتشان به سوی بصره منعکس گردیده، زمانی به دست امیر مؤمنان-ع- رسیده است که آن حضرت در بین راه و در حال حرکت بوده است.

۲- کیفیت دریافت: عقیل خبر هر دو حادثه را در سفری که به مکه داشته، به دست آورده و به امیر مؤمنان-ع- منتقل نموده است و این دو موضوع را نمی‌توان تصادفی و کاری بدون مقدمه و پیش‌بینی شده تلقّی کرد، بلکه این سرعت انتقال و این دریافت و به دست آورن اخبار حوادث، مسأله‌ای بوده حساب شده و با تمهید مقدمه و به صورت اجرای وظیفه‌ای که به عهده عقیل محوّل شده بود.

و به عقیده ما به همین دلیل بود که وقتی عقیل از امیر مؤمنان-ع- درخواست می‌کند که به وی اجازه بدهد تا به سوی کوفه حرکت کند آن حضرت اجازه خروج از مدینه را به او نمی‌دهد و چنین می‌نویسد:

«وامّا ما عرضت به عَلَیَّ مِنْ مسیرك الیّ ببنیك وبنی أخیك فلا حاجهٔ لی فی ذلك فأقم راشداً ...»

«و اما در مورد پیشنهاد تو که می‌خواهی به همراه فرزندانت

ص: ۸۰

و فرزندان برادرت به سوی من حرکت کنی من نیازی به این اقدام شما ندارم، به سلامت در مدینه بمان! ...»

عقیل بن ابی‌طالب ابوالشهدا

یکی از افتخارات و امتیازاتی که عقیل بن ابیطالب از آن برخوردار است این است که تعداد دوازده نفر از شهدای قیام عاشورا از اولاد و احفاد این «ابوالشهدا» می‌باشد و این افتخار بزرگ بجز او و برادرش امیر مؤمنان- ع- نصیب هیچیک از مسلمانان نگردیده است. و اینک معرفی این شهدا:

شهدا از فرزندان عقیل

بلاذری می گوید: فرزندان عقیل که با حسین بن علی به شهادت رسیده‌اند، شش تن بودند، آنگاه شعری را که در رثای آنها سروده شده شاهد می‌آورد:

یا عین جودی بعبرهٔ و عویل واندبی ان ندبت آل الرسول

تسعهٔ منهم لصلب علیّ قد ابیدوا وستهٌّ لعقیل (۱)

آنگاه می گوید: محتمل است فرزندان عقیل که در واقعه عاشورا کشته شده‌اند، پنج نفر باشند بطوری که بعضیها در بیت اخیر به جای کلمه «ستهٔ» «خمسهٔ» خوانده‌اند و این پنج شهید را چنین معرفی می کند:

۱- مسلم ۲- جعفر اکبر ۳- عبداللَّه اکبر ۴- عبدالرّحمان ۵- محمد که همه فرزندان عقیل بن ابیطالب بودند. (۲) ابوالفرج اصفهانی هم پنج نفر از شهید از فرزندان عقیل را اینچنین معرفی می کند:

۱- مسلم بن عقیل.

۲- عبداللَّه اصغر بن عقیل که مادر وی بطوری که مدائنی گفته کنیز بوده.

۳- عبداللَّه اکبر بن عقیل باز طبق نقل مدائنی مادر وی کنیز بوده.

۴- علی بن عقیل.

۵- جعفر بن عقیل. (۳) آنچه در شمارش اسمها و معرفی این شهدا جلب توجه می‌کند وجود اختلاف در میان این نامها از نظر نقل‌کنندگان است که ابوالفرج عبداللَّه اصغر و عبداللَّه اکبر را به عنوان دو شخص و از مادری کنیز معرفی نموده ولی در معرفی بلاذری این دو برادر بعنوان شخص واحد عنوان گردیده است و همچنین در معرفی بلاذری محمد و عبدالرحمان و در معرفی ابوالفرج به جای

۱- «ای چشم یاریم کن با اشک و ناله و گریه کن اگر گریه کردی بر خاندان پیامبر.» «که نه تن از آنان از صلب علی کشته شدند و شش تن دیگر از اولاد عقیل.»

۲- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۷۰

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۶۶ و ۶۷

ص: ۸۱

آن علی بن عقیل عنوان شده است و ظاهراً همین اختلاف در اسمها و به دست آوردن دقیق آنها موجب گردیده است که به قول بلاذری احتمال بدهند این شهدا تنها پنج نفر بودند نه شش نفر، و حتی احتمال داده‌اند کلمه «ستهٔ» در مصرع آخر شعری که در همین زمینه سروده شده است «خمسهٔ» باشد؛ در صورتی که مجموع این اسماء و نسخه‌های موجود از شعر، حاکی از صحت این واقعیت است که شهدا از فرزندان عقیل در حادثه کربلا شش تن بوده‌اند، قد ابیدوا ستهٔ لعقیل.

شهدای از احفاد و فرزندزادگان عقیل

شهدا از احفاد و فرزندان عقیل که آنان نیز در حادثه عاشورا به شهادت رسیده‌اند، چنین معرفی شده‌اند: ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: (۱)از جمله شهدا، در حادثه کربلا، از اولاد عقیل عبارتند از:

۱- محمد بن مسلم بن عقیل، که مادرش کنیز و قاتلش فردی است به نام لقیط بن اناس جهنی.

۲- عبداللّه بن مسلم بن عقیل، مادر وی رقیه دختر امیر مؤمنان و قاتل وی طبق نقل مدائنی شخصی است به نام عمرو بن صبیح.

۳- محمد بن ابی‌سعید بن عقیل، (یکی از فرزندان عقیل ابوسعید ملقب به احول بود که فرزند او به نام محمد جزء شهدا در کربلا می‌باشد.)

۳- جعفر بن محمد بن عقیل، ابوالفرج از ابن حمزه نقل می‌کند: یکی از نواده‌های عقیل، که در کربلا به شهادت رسیده است، جعفر بن محمد بن عقیل است که به همراه محمد بن ابی‌سعید کشته شد. (۲) ۴ و ۵- محمد و ابراهیم فرزندان مسلم بن عقیل، گذشته از چهار تن از احفاد عقیل بن ابیطالب که ابوالفرج اصفهانی از آنها یاد کرده و به نام معرفی نموده است.

بنا به نقل مرحوم شیخ صدوق- ره- در امالی در ضمن یک روایت مفصل، در جریان عاشورا، دو تن از فرزندان مسلم بن عقیل به نام محمد و ابراهیم به اسارت گرفته شده و پس از یکسال که در کوفه زندانی بودند، با طرز فجیع به شهادت رسیده و به پدر و دو برادر شهید خود ملحق گردیدند.(۳)طبق این آماری که ملاحظه فرمودید، مجموع اولاد عقیل که در حادثه عاشورا به فیض شهادت نایل گشتند، بالغ بر دوازده نفر است که شش تن از فرزندان

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۶۷- ۶۵

۲- ولی او احتمال می‌دهد که شهادت وی در جنگ «حره» و پس از جریان عاشورا واقع شده است.

۳- امالی صدوق، مجلس ۱۹

ص: ۸۲

و شش تن دیگر از احفاد و فرزندزادگان این «ابوالشهدا» می‌باشد.

سخن آخر این که: این سه مقاله مسلسل، نگاهی گذرا بود به شخصیت معنوی عقیل بن ابیطالب و نوعی دفاع از مظلومیت وی و در آن پیرامون این مطالب به بحث پرداختیم: «نگاهی به او در زمان رسول خدا- ص-»، «نگاهی به او بعنوان یک محدث»، «نظری به تاریخ صحیح اسلام و هجرت او»، «نگاهی به تاریخ صحیح سفر او به شام و انگیزه این سفر»، و این که: او «چرا از معاویه وجهی پذیرفت؟»، «نگاهی گذرا به نامه‌های او به امیر مؤمنان و به سخنان او به هنگام تبعید ابوذر»، «نظری به مانع اصلی او از حضور در جنگها و به عهده گرفتن مهمترین خدمت نسبت به امیر مؤمنان- ع-» صحنه جنگ و بالأخره «نگاهی به دوازده تن شهید از اولاد عقیل در حادثه عاشورا و قبر شریف و گنبد و بارگاه او در بقیع» و مطالب دیگر.

و در پرتو این نگاه، نگاه دیگری داشتیم بر تحریفها و مطالب جعلی و بی‌اساس که بر ابعاد مختلف زندگی عقیل سایه افکنده و حقایق را در هاله‌ای از اوهام قرار داده است و این اوهام و تحریفات به کتب تاریخ و تراجم راه یافته و به نویسندگان امروز سرایت کرده است.

ما معتقدیم این بحث دست‌رسی به منابع گسترده‌تر و فرصت بیشتری را می‌طلبد ولی «کُلّ ما لا یدرک کلّه لا یُترک جُلُّه.»

ص: ۸۳

پی نوشتها:

ص: ۸۴

با یاران پیامبر در مدینه

ابوایوب انصاری

محمد نقدی

شهر مدینه یکپارچه شور و شوق و التهاب بود.

مسلمانان برای دیدن رهبری که قریب سه سال در انتظارش بودند و شبانه‌روز پنج‌بار نام و یادش را گرامی می‌داشتند، لحظه‌شماری می‌کردند.

جوانان در این بین از شور و شعف بیشتری برخوردار بودند. شهر خود را آماده می‌کردند که پذیرای پیامبر و یارانش باشد.

خبر ورود پیامبر به حوالی مدینه، دهن به دهن در شهر پیچید، مردم خود را آماده استقبال کرده، به بیرون شهر هجوم بردند.

سیل جمعیتِ مشتاق بی‌صبرانه برای دیدن پیامبر به بیرون شهر شتافتند. با دیدن پیامبر پروانه‌وار دور وجودش حلقه زدند. هر کسی شوری در سر و نوایی بر لب داشت، اشک شوق از دیدگان جمع جاری بود، گویی همه گمشده خود را یافته‌اند، ناقه حامل پیامبر چون نگینی در میان موجِ جمعیت می‌درخشید. هر کسی سعی می‌کرد به نحوی خود را به آن نزدیک کند. در مسیر راه تا شهر مدینه هر کدام از بزرگان و سران قبایل، زمام ناقه پیامبر را گرفته به طرف قبیله خود می‌کشید و پیامبر و همراهانش را به میهمانی دعوت می‌کرد، (۱) اما وجود نازنین پیامبر با لبخندی رضایتبخش خطاب به آنها می‌فرمود: او را رها کنید، زیرا مأمور

۱- الروض الأنُف، ج ۲، ص ۲۳۷ و ۲۳۸

ص: ۸۵

است، هر جا فرود آید من همانجا منزل خواهم گزید.

و بدینسان انبوه جمعیت، همراه با پیامبر و یارانش به مرکز شهر نزدیک می‌شدند.

همه در انتظار بودند تا ببینند ناقه پیامبر کجا زانو خم خواهد کرد. و این افتخار نصیب چه کسی خواهد شد که میزبان عزیزترین مخلوق خدا باشد.

ناقه به زمینی هموار رسید که از آنِ دو طفل یتیم بود و مردم در آنجا خرماهای خود را خشک می‌کردند. (۱) نفس در سینه‌ها حبس شده بود.

همه منتظر بودند ببینند ناقه کجا را انتخاب می‌کند.

بزرگان و اشراف مدینه حضور داشتند، آنها خود را آماده کرده بودند تا افتخار میزبانی پیامبر نصیبشان شود. شتر قدری سر خود را چرخاند، به اطراف نگاهی کرد و آهسته به خانه محقری که در نزدیکی این زمین هموار بود نزدیک شد. و سرانجام در کمال ناباوری جلوی درب خانه فقیرترین (۲) مرد مدینه یعنی «ابوایوب انصاری» زانو بر زمین زد. (۳) «ابوایوب» با همسرش تنها زندگی می‌کرد. ابوایوب بی‌صبرانه بار پیامبر را به داخل خانه بُرد. (۴)«۴» پیامبر در حالی که با گرمی از مردم مدینه تشکر می‌کرد، وارد خانه محقر ابوایوب شد.

و بدینسان یکباره پیش‌فرضها و محاسبات همه، درهم فرو ریخت.

ثروتمندان فهمیدند که پیامبر ما به مال دنیا اعتنایی ندارد. و فقرا هم دریافتند که عزیزترین خلق خدا در کنار آنهاست و چه ثروتی بالاتر از این.

مدت یک ماه پیامبر در خانه ابوایوب سکونت داشت (۵) و از همانجا با خریدن آن زمین هموار، از دو طفل یتیم، نخستین مسجد و بزرگترین کانون توحید را با یاری مسلمانان بنا نمود. (۶) خانه ابوایوب شامل یک اتاق تحتانی بود و غرفه‌ای بر بالای آن، پیامبر اتاق پایین را برای سکونت برگزید.

ابوایوب می‌گوید: به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدای شما، زشت است که ما بالای سر شما باشیم، شما به غرفه بالا تشریف ببرید.

پیامبر در پاسخ فرمود: پایین برای من راحت‌تر است چون مردم مراجعه می‌کنند.

ابوایوب می‌گوید: روزی ظرف آب ما ریخت و من و همسرم از ترس این که مبادا

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۲۶

۲- سفینهٔ‌البحار، ج ۱، ص ۱۹۳ چاپ انتشارات اسوه، وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۴ مرحوم سید محسن امین در کتاب «اعیان الشیعه» پس از نقل این خبر می‌گوید: در این کارِ پیامبر، اسرار و حکمتهایی نهفته بود از جمله:

۱. قطع طمع ثروتمندان در این که ممکن است پیامبر به آنها تمایل پیدا کند و نه به فقرا.

۲. این عمل پیامبر روشن کرد که مال و ثروت در نزد خدا قیمتی ندارد.

۳. دلداری فقرا در این کار نهفته بود.

۴. این روش یک نوع تشویق به زهد و پرهیز از مال‌اندوزی در دنیا بود.

۵. این عمل پیامبر به مردم می‌آموخت که بیشتر تواضع کنند و فقیر را به خاطر فقرش تحقیر نکنند و ثروتمند را به خاطر ثروتش

احترام ننمایند.

۶. و از همه مهمتر شکستن نفس و برخلاف امیال نفسانی حرکت کردن در این کار نهفته بود.

۳- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۴

۴- الروض الأنُف، ج ۲، ص ۲۳۸

۵- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۸، ص ۱۷ چاپ مؤسسهٔالرساله- بیروت. در این که پیامبر چه مدت در منزل‌ابوایوب اقامت داشت، اختلاف است و برخی از مصادر تا قریب ۷ ماه را ذکر کرده‌اند. نگاه کنید به: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۷ چاپ دارالمعارف.

۶- الروض الانف، ج ۲، ص ۲۳۸

ص: ۸۶

آب روی سر پیامبر بریزد، تنها پارچه قطیفه مانندی را که داشتیم برداشته بدنبال آب شتافتیم و آن را جمع کردیم. (۱) ابوایوب که افتخار میزبانی پیامبر را پیدا کرده بود امین و وفادار در کنار پیامبر به یاری اسلام همت گماشت. او در سخت‌ترین شرایط در کنار پیامبر بود و در گسترش اسلام اهتمام بسیار داشت.

پس از این که پیامبر در قلب مدینه نخستین پایگاه وحدت را، که کانون معنویت بود، بنا نمود؛ احبار یهود دست به حیله‌ای زدند، تعدادی از آنها منافقانه اسلام آورده در مسجد پیامبر گرد هم می‌آمدند تا از اخبار و اسرار مسلمین آگاه شوند. (۲) آنها گذشته از جاسوسی در مسجد پیامبر به استهزا و تمسخر مسلمانان می‌پرداختند. (۳) روزی پیامبر هنگام ورود به مسجد دید عده‌ای از آنها دور هم حلقه زده، سرها را لای هم فرو برده و آهسته و در گوشی با یکدیگر سخن می‌گویند. پیامبر با دیدن این صحنه دستور داد به سرعت مسجد را ترک کنند. (۴) ابوایوب با شنیدن این سخنان از جا برخاست و پای یکی از آنها را گرفت و کشان‌کشان او را از مسجد بیرون انداخت.

۱- همان، ص ۲۳۹ از نقل این داستان می‌توان شدت فقر و نداری ابوایوب را فهمید.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۷ و ۵۲۸ چاپ المکتبه العلمیه. بیروت- لبنان.

۳- همان.

۴- همان.

ص: ۸۷

و به گفته‌های آن مرد یهودی به ظاهر مسلمان، که التماس می کرد، اعتنایی نکرد.

سپس برگشت پیراهن یکی دیگر از آنها را گرفت و سیلی محکمی به صورتش زد و او را هم با طرز خفّت‌باری از مسجد بیرون انداخت و خطاب به او گفت: از جایی که آمده‌ای بازگرد. (۱) ابوایوب، صحابی بزرگ و از سابقین به اسلام است، او یکی از چهره‌های درخشانی است که در اوج شرك و کفر مردم شبه جزیره، از مدینه همراه با تعدادی از دوستان خود در موسم حج به مکه رفته ودر سرزمین منا در بیعت عقبه شرکت جست وبا پیامبر پیمان وفاداری بست. (۲) و راستی که چه زیبا به این پیمان وفادار ماند و مردانه عمل نمود. او در سخت‌ترین شرایط، در کنار پیامبر ماند و در کلیه جنگهای او حضور فعال داشت. در جنگ‌های بدر، احُد، خندق و کلیه درگیریها شرکت نمود. (۳) عبداللّه بن ابَی، سردسته منافقین مدینه، در مسجدالنبی مکانی را بخود اختصاص داده بود که هر جمعه در آنجا می‌ایستاد و برای مردم سخن می گفت.

وقتی پیامبر از جنگ احد برگشت و در اولین جمعه بر منبر نشست ناگاه عبداللّه بن ابَی از جا برخاست و در تأیید پیامبر آغاز سخن کرد، اما از آنجا که در جنگ احُد مرتکب خیانت شده بود و گذشته از این که خودش در جنگ شرکت نکرد بلکه سیصد نفر از رزمندگان اسلام را با وسوسه از بین راه برگرداند، یکباره همه بر او اعتراض کردند و گفتند: ای دشمن خدا، بنشین! امّا ابوایوب از جا برخاست ریش او را محکم در دست گرفت و خطاب به او گفت تو اهلیت این مقام را نداری و او را با خواری از مسجد خارج ساخت. (۴) پیامبر پس از ورود به مدینه، بین ابوایوب و مصعب بن عمیر عقد اخوت برقرار نمود. (۵) مسلمانان وقتی از جنگ خیبر فارغ شدند، از غنایم هرکدام سهمی داشتند صفیّه که هم پدر و هم شوهرش به قتل رسیده بودند، در سهم غنایم پیامبر قرار گرفت. او کسی را نداشت و پیامبر بعداً او را به همسری برگزید. شبی که او در چادر پیامبر به سر می‌برد ابوایوب با شمشیر آماده در اطراف چادر پیامبر تا صبح پاسداری داد.

پیامبر صبحگاهان که از چادر بیرون آمد و ابوایوب را با آن حال دید. با تعجب از او پرسید چرا پاسداری می‌دهی؟!

ابوایوب در پاسخ گفت: ای پیامبر

۱- همان.

۲- تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۶۶

۳- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۸۴

۴- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۸

۵- سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۴۰۵

ص: ۸۸

خدا، چون این زن تازه مسلمان شده و پدر و شوهر و اقوامش در جنگ کشته شده‌اند، ترسیدم به شما آسیبی برساند.

پیامبر با شنیدن این سخنان برای او دعا کرد. (۱) او نه تنها در زمان پیامبر بلکه پس از رحلت او از زمره بهترین افرادی بود که در پاسداری از وصایای او جانب حق را برگزید و دچار لغزش نشد. (۲) در نامه امام رضا-ع- به مأمون، وقتی سخن از ثابت‌قدمان پس از پیامبر به میان می‌آید نامش در کنار سلمان، اباذر و مقداد می‌درخشد. (۳) او از دوستان مخلص حضرت علی-ع- است. (۴) به شهادت همه مورّخین در کلیه جنگهای حضرت علی-ع- حضور فعال داشته و مردانه از حریم ولایت دفاع نموده. خود را قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین می‌داند. (۵) خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود از قول علقمه و اسود نقل می‌کند که آنها می‌گویند:

هنگامی که ابوایوب از جنگ صفین بازگشت به دیدار او شتافتیم و به او گفتیم:

ابوایوب! خدا تو را گرامی داشت به این که پیامبرش را هنگام ورود به مدینه در منزل تو جای داد. و نه در هیچ کجای دیگر، حال کارت به جایی رسیده که با اهل لا اله الّا اللّه می‌جنگی؟

ابوایوب وقتی این سخنان را شنید در پاسخ گفت: همانا پیشوا به اهلش دروغ نمی‌گوید، بدرستی که پیامبر ما را امر کرد که همراه علی-ع- با سه گروه بجنگیم. با ناکثین، قاسطین و مارقین.

اما ناکثین من با آنها جنگیدم و آنها کسانی بودند که در جنگ جمل حضور پیدا کرده بودند.

و اما قاسطین کسانی هستند که اکنون از جنگ با آنها در صفین فارغ شده‌ایم مثل معاویه و عمرو عاص.

واما مارقین، به خدا سوگند نمی‌دانم کجا هستند و لیکن بدون شک باید با آنها بجنگیم انشاء اللّه. (۶) سپس گفت: من خود از پیامبر شنیدم که به عمار می‌گفت: تو را گروه ستمگر می‌کشند و تو در آن موقع در هر گروهی باشی بر حقی و حق با تو است.

ای عمار، اگر دیدی علی-ع- در یک مسیر گام برمی‌دارد و همه مردم در مسیری دیگر، با علی همگام باش؛ (۷) زیرا علی همیشه بر حق است و از هدایت دور نخواهد شد.

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۴ و ۳۵۵

۲- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۱۷- ۱۱۵

۳- عیون اخبار الرضا-ع-، ج ۲، ص ۱۲۶ باب ۳۵ حدیث ۱

۴- اسدالغابه، ج ۶، ص ۲۵ چاپ دارالشعب.

۵- همان.

۶- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸۷

۷- همان.

ص: ۸۹

مدتی نگذشت که جنگ نهروان فرا رسید و ابوایوب پیشاپیش لشکر با مارقین هم جنگید. (۱) همانگونه که پیامبر او را امر فرموده بود.

پس از قتل عثمان مؤذّن مسجد پیامبر خدمت حضرت علی-ع- رسید و از او کسب تکلیف کرد که چه کسی امروز در نماز امامت کند؟

حضرت فرمود:

ابوایوب را دعوت کنید که با مردم نماز بخواند. (۲) هنگام خروج به عراق برای جنگ صفّین حضرت علی-ع- ابوایوب را جانشین خود و والی مدینه قرار داد، سپس ابوایوب به او ملحق گردید. (۳) و بدینسان ابوایوب عمر پر برکت خود را در راه گسترش اسلام صرف نمود و همواره از حق جانبداری کرد و سرانجام در سال ۵۱ یا ۵۲ هجری در یکی از جنگهایی که در ناحیه قسطنطنیه روم بین مسلمانان و رومیان رخداد، جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا مدفون گشت و همواره مردم به قبر او تبرک جسته و احترامش می‌کردند. (۴) پی نوشتها:

۱- اسدالغابه، ج ۶، ص ۲۵ چاپ دارالشعب.

۲- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۵

۳- الاصابهٔ فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۴۰۵

۴- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۲؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۱۰۲. ابن عماد حنبلی در کتاب «شذرات الذهب» به تبرک و استسقاء مردم از قبر ابوایوب اشاره می‌کند. نگاه کنید به: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ چاپ دار ابن کثیر.

ص: ۹۰

ص: ۹۱

اماکن و آثار

ص: ۹۲

عبدالملک بن عبداللّٰه بن دهیش

تحقیقی در «علائم حرم الهی»

محمدعلی سلطانی

درباره حدود «حرم» کتاب مستقلّی نگاشته نشده است. تحقیق آقای عبدالملک بن عبداللّٰه بن دهیش- مدیر کل سابق آموزش دختران عربستان سعودی- درباره حدود حرم و نشانه‌های اطراف آن، نخستین تحقیق جامع و میدانی در این زمینه بشمار می‌آید.

نویسنده از بیست سال قبل در هیئتی که به ریاست پدرش مسؤول تعیین و تشخیص حدود حرم است عضویّت دارد. و خود گذاشتن «علامت» در یکی از حدود در جاده اصلی منتهی به مکّه مکرّمه را بر عهده داشته است.

وی در راستای فعالیتهایش به تصحیح و نشر کتاب «اخبار مکّه در گذشته و حال» از محمد بن اسحاق فاکهی مکّی پرداخت. اشارات فاکهی به وجود علامات در حدود حرم، نویسنده را به فکر تحقیق میدانی انداخت و نتیجه تلاش وی کتابی در ۳۹۵ صفحه با قطع بزرگ گشت که در آن، از ۴۴۴ عکس و ۴۵ نقشه مفصّل برای تبیین حدود و علائم حرم کمک گرفته شده است. روزنامه المسلمون گزارشی خواندنی از این کتاب ارائه داده است که در ذیل ترجمه آن را می‌خوانید:

تاریخ حرم

مکه در منطقه‌ای واقع است که گرداگر آن را تپه‌های خشک، سنگلاخی و صخره‌ای

ص: ۹۳

و یـا کوهـای درهم تنیـده فراگرفته، در عرض ۲۵/ ۲۱ شـمالی و در ۴۹/ ۳۹ طول شـرقی در ۳۶۶ متری از سـطح دریـا. گروهی از متخصّ صان؛ ماننـد دکتر حسـین کمال‌الدین، براساس تحقیق علمی در «فرایند گسترش زمین» مکّه را مرکز زمین تلقّی می‌کنند. باید گفت که چنین نتیجه علمی ناممکن نمی‌نماید؛ زیرا خداوند متعال از سرتاسـر کره زمین این منطقه را برای خانه خود برگزیده اسـت و محققان مسائل شـرعی بر این نکته واقفنـد که خداوند متعال از روز خلق آسـمان و زمین، مکّه را حرم امن قرار داده است از جمله دلایل این مدّعا، مرفوعه نجاری وغیر وی از ابن عباس است که پیامبر- ص- در روز فتح مکه فرمود:

«دیگر هجرتی نیست. بقا و جهاد است. اگر حرکت کردنـد حرکت کنید؛ زیرا این جا شـهری است که خداوند در روز خلق زمین و آسمان آن را حرم قرار داد و به حرمت خداوند، در روز قیامت هم حرم خواهد بود.»

نام مسجدالحرام در چند جای قرآن ذکر شده است، گروهی با آیاتی که «مسجدالحرام» را «حرم» شمرده، براین استدلال می‌کنند که مکّه، بـا محـدوده‌ای کـه در صـدد معرّفی آن هسـتیم، حرم است و نه خصـوص مسـجدالحرام؛ کعبه دارای سه محیـط است؛ «محیط مسجد»، «محیط حرم» و «محیط مواقیت».

گفتنی است که حرم مکه از ویژگیهایی برخوردار است؛ از آن جمله این که اجر عمل نیک و کیفر گناه در آن دو برابر می‌گردد.

نماز عید نه در صحرا که در مسجدالحرام برگزار می‌گردد.

در هیچ سالی نباید از حاجی خالی باشد.

اجرای حدود در آن مکروه است.

چاه زمزم در آن واقع است.

و نیز حمل اسلحه، کندن گیاه، فراری دادن صید و ورود غیر مسلمان به آن حرام است.

علامتهای حرم

احکام فراوانی بر شـناخت حدود حرم مترتب است و از این رو، به شناخت آن اهمیت داده می‌شود. از روایات برمی‌آید اولین فردی که علائم حرم را برپا کرد ابراهیم- ع- به راهنمایی حضرت جبرئیل بود؛ از جمله این روایات خبر ازرقی به سند خودش از حسن بن قاسم است که می‌گوید:

ص: ۹۴

«وقتی ابراهیم- ع- گفت: «ربّ ارِنـا مناسِـکَنا ...» جبرئیل نازل شـد و وی را به همراه خود برد، مناسک را نشان داد و بر حـدود حرم آگاهش ساخت. ابراهیم سنگچین می‌کرد و خاک می‌ریخت و جبرئیل حدود را نشان می‌داد.

حرم علائمی دارد که در چهار طرف مکه بنا شده و تا به امروز همچنان باقی است.

این علامتها در طول تاریخ، در پی هر تخریبی بازسازی شده است. پاره‌ای از آنها جدید است و با سیمان و سنگ رخام ساخته شده و بعضـی دیگر قدیمی است و با سنگ و آهک بنا گردیده است و بعضی دیگر سنگچین می‌باشد. علما بر این علائم «انصاب حرم» می‌گفتند.

بعـد از حضـرت ابراهیم- ع- پسـرش اسـماعیل و سـپس عدنان بن ادر و قصـی بن کلاب، به هنگام بعثت قریش تجدید بنا کردند. و آنگاه پیامبر خـدا- ص- در روز فتـح مکّه، سال هشـتم هجرت، تمیم بن اسـد و اسود بن خلف را مأمور بازسازی آنها کرد. از دیگر تجدید بنا کنندگان علائم حرم، می‌توان عمربن خطاب، عثمان بن عفان، معاویهٔ بن ابوسـفیان، عبدالملک بن مروان و مهدی عباسـی را نام برد. بنابراین، علائم حرم؛ بویژه آنها که بر قله کوهها واقع شده‌اند ده بار تجدید بنا گردیده‌اند.

علائمی که در ورودیهای مکّه از راه مدینه، یمن، عراق، طائف، جعرانه و جدّه قرار دارند، در سال ۳۲۵ ه. ق. توسط راضی عباسی و در سال ۶۱۶ ه. ق. از طرف پادشـاه اربل ملک مظفّر و در سال ۶۸۳ ه. ق. به وسـیله ملک مظفّر پادشاه یمن و در سال ۸۷۴ ه. ق. از سوی قایتبای و در سال ۱۰۲۳ ه. ق. به دست سلطان احمدخان اوّل و در سال ۱۰۷۳ ه. ق.

به همّت شـریف زید بن محسن و به سال ۱۲۶۲ ه. ق. به اراده سـلطان عبدالمجیدخان بازسازی شده‌اند؛ یعنی در مجموع هفت بار تا عصـر سـعودیها تجدیـد بنا شـده است. در دوره سـعودیها نیز هفت بار بازسازی شده‌اند؛ یکبار بعد از سال ۱۳۴۳ ه. ق. توسـط ملک عبـدالعزیز دوبار در سالهای ۱۳۷۶ ه. ق. و ۱۳۷۷ ه. ق. بوسـیله ملک سـعود و دوبار در سالهای ۱۴۰۴ ه. ق. و ۱۴۰۷ ه. ق. به دست ملک فهد تجدید بنا شده است. در بازسازی اخیر، عبارت است از گذاشتن دو علامت جدید در منطقه تنعیم و بازسازی ستون غربی از دو ستون تنعیم.

مجموع بازسازیها از زمان حضرت اسماعیل- ع- تاکنون ۲۵ بار می‌شود.

تلاش مورّخان در ثبت محلّ حدود حرم

قدیمی‌ترین تحقیق تاریخی مربوط به حرم، که به دست ما رسیده دو کتاب است؛

ص: ۹۵

نخست «اخبار مکّه» از ازرقی و دوّمی «اخبار مکّه در گذشته و حال» از فاکهی که هر دو در قرون اولیّه زندگی می‌کرده‌اند. تحقیقات و اشارات موجود و مرتبط با بحث ما، در هر دو کتاب شبیه بهم است. هیچکدام مباحث مربوط به حدود حرم را در شکل بحث مستقل نیاورده‌اند.

شاید بدان جهت که «علائم» در زمان آن دو، مشهور بوده‌اند. هر دو سیزده مورد مشخص را در حدود حرم ذکر کرده‌اند. فاکهی بحث مهمّی زیر عنوان: «درّه‌هایی که از آنها سیلاب حلّ به حرم وارد می‌شود» گشوده که ازرقی آن را کنار گذاشته است. وی یادآور شده است که بجز در منطقه تنعیم همواره سیلاب درّه‌های حرم به حلّ جاری می‌شود و فقها نیز بر این باور بوده و آن را یکی از امتیازات حرم می‌شمردند ولی فاکهی به تحقیق پرداخته و واقعیّت را غیر از آن یافته است. بحثی مستقل نگاشته و جریان سیلاب در هفت درّه از حلّ به حرم را ثابت کرده است واقعیّت هم نظر فاکهی را تأیید می‌کند.

ازرقی و فاکهی، هردو از شش ورودی به مکّه، که در همه آنها علائمی وجود دارد، یاد کرده‌اند و آنها عبارتند از: مدینه، یمن، جدّه، طائف، عراق و جعرانه.

غیر از فاکهی و ازرقی، علمای دیگر نیز در زمینه ضبط مواضع «حدود حرم» تلاشهایی انجام داده‌اند؛ از قبیل محب‌الدین طبری (متوفای ۶۹۴ ه. ق.) تقی‌الدین فاسی (متوفای ۸۳۲ ه. ق.). و در روزگار ما ابراهیم رفعت فاصله حدّ حرم را از راه طائف ۱۸۳۳۳ متر، از سوی عراق ۱۳۳۵۳ متر، از طریق تنعیم (راه مدینه) ۶۱۴۸ متر و از سمت یمن ۱۲۰۰۹ متر تعیین کرده است.

بسیاری از فقها بر این باورند که حدود حرم توقیفی بوده و از قبل از عصر پیامبر- ص- معیّن بوده است. بنابراین نمی‌شود گفت که باید مستقیم، منحنی، شکسته، دایره‌ای و امثال آن ساخت، بلکه لازم است حد حرم را هر جا که هست- نزدیک یا دور از حرم- و در هر جایی که نشانه‌ها را گذاشته‌اند دانست. و حق انتخاب در این امر، از آن خداست و جای اجتهاد نیست.

دکتر بن دهیش به شناسایی نشانه‌ها پرداخته و ۹۳۴ نشانه را شناسایی کرده است و معلوم شده که محیط حرم ۱۲۷ کیلومتر است که از «قرن‌الأعفر» شروع و پس از دور زدن به همانجا ختم کرده است. و مساحت حرم بر اساس نقشه هوایی ۵۵۰۳۰۰ متر مربع می‌باشد.

نشانه‌های مرز شرقی

مرز شرقی حرم، از ناحیه جنوب، از کوه «قرن‌الأعفر» شروع و به «ربع‌النقوا» ختم

ص: ۹۶

می‌شود.

کوه «قرن‌الأعفر» چندان بلند نیست و در ۳۱۱ متری سطح دریا واقع شده است و در اوّل سمت جنوبی کوه «عارض الحصن»، از ناحیه شرق قراردارد. کوه «عارض الحصن» از نشانه‌های سمت شرق است، بلند، عریض و حدود ۵ کیلومتر طول دارد، برخلاف کوه «قرن‌الأعفر» که متمایل به سفیدی است، به سیاهی می‌زند.

از مواضع مرز شرقی بزرگراه طائف و کوه «قرن العابدیّه» با ۲۵۰ متر بلندی است که در سمت راست کسی که از بزرگراه طائف وارد مکه می‌شود، قرار دارد. و کوه مشهور «نمره»، که نزدیکترین کوه به مسجد نمره است. و دارای غاری است که پیامبر- ص- قبل از خطبه و نماز ظهر و عصر روز عرفه در آن فرود آمد می‌باشد.

همچنین از مواضع مرز شرقی، راه قدیمی طائف «راه عرفه» و کوه «خطم» که کوه معروفی است و از آن روی به این اسم نامگذاری شده که آخر کوه به تدریج کوتاه می‌شود و به زمین می‌رسد و شبیه دماغ حیوانات است. کوه «صغیراءِ» با ۳۴۸ متر ارتفاع. کوه «ستار» که با ۴۱۰ متر ارتفاع کوه بلندی همچون دیوار برآمده است. کوه «ستیر» کوه «اسلع و شرفه اسلع» با ۵۰۶ متر ارتفاع، بلندترین کوه منطقه به نام «طارقی» با ۹۷۷ متر ارتفاع، گردنه «فل». کوه «مقطع» که راه طائف از آن می‌گذرد و برای تعریض جاده کنده شده و چند مسیر اتومبیل درست شده است. کوه «سقارالحیان» با طول ۲۱۰۰ متر و گردنه «مستوفره یا نقوای علیا» و کوه «نقوا» است. و مجموع نشانه‌های مرز شرقی ۱۱۰ عدد و اکثراً از آهک ساخته شده است.

نشانه‌های مرز شمالی

مرز شمالی، از ناحیه غرب گردنه «نقوا» شروع و به آخر کوه «ناصریه» ختم می‌شود.

از مواضع مرز شمالی؛ گردنه «نقوا» است و- با این که کامل نشده- همچنان برای وسایل نقلیه بزرگ و کوچک بکار گرفته می‌شود و گردنه بلندی است که در بین کوههای بلند، کاملًا مشخص است و ارتفاع آن به ۴۷۷ متر می‌رسد. کوه «ام‌السلم». کوه بلندی و طولانی «بغبغه». کوه «یاج» و با نام قبلی آن «یأحج» که نشانه‌های حرم در پشت، آن را به دو قسمت کرده؛ بخشی در حرم و بخشی دیگر در حلّ قرار گرفته است. بلندی «یاج»، کوه مشهور

ص: ۹۷

«مجلی» که بخاطر وفور کبک در آن اینگونه نامگذاری شده است. کوه «ابوحیه» کوه مشهور «صایف» که در غرب کوه «العمره» واقع است و سیلاب شعب «صایف» از آن جاری می‌شود و اکنون قبیله حرب و دیگران در آن ساکن هستند. کوه «نعمان» یا به نام کنونی آن «عمره» که در سمت راست خروجی مکه از مسیر تنعیم قرار دارد. درّه «تنعیم» که از مشهورترین مناطقی است که همه آن را به عنوان حد حرم می‌شناسند؛ زیرا به خاطر حدیث مشهور عایشه، نزدیکی آن به مسجدالحرام و وجود امکانات رفاهی فراوان همواره حاجیان زیادی در آن احرام می‌بندند و در آن دو علامت است که ملک فهد در سال ۱۴۰۴ ه‍. ق. به تعمیر آن دست یازیده است. کوه «واند» که ساختمان مشهور بیمارستان «حراءِ» در آن قرار دارد. بلندی «لفیفا»، کوه «رحا»، گردنه «ذات الحنظل»، کوه «رضیع»، کوه «ام القزار»، کوه «ام البشرام» که ارتفاع آن به ۴۰۱ متر می‌رسد. کوه «مرمر»، کوه «ابوبقر» یا طبق نامگذاری اهالی منطقه، کوه «وادی الجوف» و کوه «ناصریه» می‌باشد.

این مرز نسبت به سه مرز دیگر، از نظر زیادی علائم و ساخته شدن آنها از سنگهای تراشیده و آهک، از توجّه بیشتر بازسازان برخوردار بوده است. مجموع علائم این مرز ۵۷۴ عدد است که بجز چندتا، بقیّه از آهک ساخته شده‌اند.

نشانه‌های مرز غربی

مرز غربی، از سمت شمال غربی با علائم «الأعشاش» آغاز و به کوه «دومهٔ‌السوداء» پایان می‌پذیرد.

مواضع این مرز عبارت است از: «الأعشاش» که زمینی مسطح است و راه قدیم جدّه از آن می‌گذرد و به نام گیاهی نامگذاری شده است. کوه «أظلم» بزرگترین و بلندترین کوه منطقه که سمت شمالی آن مشرف بر جاده ملک سعود و سمت جنوبی آن نزدیک بزرگراه جدّه است.

کوههای «نفیرات و حشفان» که کوهی آتشفشانی است و آثار بجای مانده از طغیان آن بر پاره‌ای از صخره‌ها کاملًا پیداست. سرزمین «رصیفه» که از نشانه‌های آن، چشمه آبی است که قبلًا جاری و متعلق به یکی از اشراف مکّه به نام «عوینه» بود و کوه «دومهٔ‌السوداء» که در جنوب آن، راه جدید یمن به نام جاده لیث و در شمال آن بزرگراه جدّه قرار دارد. مجموع نشانه‌های مرز غربی ۸ عدد است که بعضی با آهک ساخته شده و بعضی دیگر سنگچین شده است.

ص: ۹۸

نشانه‌های مرز جنوبی

مرز جنوبی، از کوه «نعیله» غربی، از سمت جنوب غربی شروع و به آخر کوه «صیفه» پایان می‌یابد.

مواضع این مرز عبارت است از کوه «نعیله»، کوه «دومته‌الحمراء» که بزرگترین کوه منطقه و سمت راست ورودی که از جاده «لیث» قراردارد و در وقت توقّف اتوبوسهای حاجیان در ایستگاه کنترل، در موازی آنان واقع می‌شود، کوه «بشیم» (بشیمات)، کوه «ریع‌السید»، کوه «خشن الأوسط» کوه «ابوالصواعق»، کوه «لبن»، کوه «لبین» و «البیبان»، کوه «نعیلهٔ الشرقی»، کوه «غراب»، کوه «الخاصره»، کوه «ریع مهجره» یا گردنه ابن کرز، کوه «المظالف»، کوه «صویفه» (کوه ابوعشاش) و کوه «صیفه» کوه بزرگی که در بین اهالی منطقه شناخته شده است. مجموعه نشانه‌های مرز جنوبی ۱۵۲ عدد است و با طی مسیر این نشانه‌ها یک دور کامل به محیط حدود حرم تحقق پیدا می‌کند.

نویسنده در مورد هر یک از نشانه‌ها، در مکانهای مزبور، بحث مفصلی ارائه داده است و با دقّت و ارائه نقشه و شرح مفصل شکل گردنه‌ها بحث کاملی انجام داده است که علاقه‌مندان می‌توانند به اصل کتاب مراجعه کنند.

پایان بخش بحث

عبدالملک بن دهیش در اواخر بحث به نتایجی دست یافته که به پاره‌ای از آنها اشاره شد و در ادامه به بعضی دیگر اشاره می‌گردد:

۱- مورّخان مکّه وقتی لفظ «حدود حرم» را بکار می‌گیرند، منظورشان تنها حدود حرم و ورودیهای مکه است، نه حدودی که بسان دست بند برگرد مکه احاطه دارد. این ورودیها در زمان ازرقی و فاکهی شش تا بود و در دوره فاسی دوتا از آنها متروک شد و تنها چهارتای آن معروف بود و از این رو علائم حدود حرم منحصر به ورودیهای مکه گشته بود.

۲- حدود حرم امری توقیفی است و جای اجتهاد نیست. وجود نشانه‌ها بربالای کوهها، از زمان حضرت ابراهیم-ع- به راهنمائی جبرئیل است. کار بعدی‌ها چیزی جز تجدید بنای نشانه‌ها در همان مکان قبلی، بدون پیش و پس کردن یا ایجاد انحراف در مسیر نیست.

منقول از سیره پیامبر نیز بازسازی نشانه‌ها در همان مکان خودشان است و از آن حضرت

ص: ۹۹

دستور تقدیم یا تأخیر نقل نشده است. به عکس ابویعلی به سندی قابل قبول روایت کرده:

«لعنت خدا بر کسی که چیزی از حدود مکّه را حلّ بشمارد»

گزارشهای موجود از بازسازان، از زمان عمر بن خطاب تا زمان مهدی عباسی نیز حاکی از تجدید است.

۳- تعداد نشانه‌های اطراف حرم، که در این تحقیق مورد شناسایی قرار گرفته و مورد توصیف و عکس‌برداری واقع شده ۹۳۴ عدد است و همه آنها در طول تاریخ خراب شده‌اند جز آنچه که به دست بازسازان تجدید بنا شده و در ورودیهای مکه قرار دارند و مجموع آنها یازده عدد است که دوتای آنها بخواست خدا همچنان بر قله کوهها باقی است و از ۹۱۹ تا باقی مانده در ۶۳۰ عدد آن آثار آهک وجود دارد یعنی بیش از یک سوم نشانه‌ها با آهک بربالای کوههایی که ارتفاع بعضی تا ۵۰۰ متر از سطح دریا می‌رسد قرار دارد- خداوند گذشتگان را رحمت کند و اهل بهشت قرار دهد- بقیه نشانه‌ها که ۲۸۹ عدد می‌شود سنگچینهای منهدم شده است.

۴- شماره کوههای کوچک و بزرگی که حدود حرم از آنها می‌گذرد ۴۵ عدد است و تقریباً بر مکه احاطه دارند و فاصله بین آنها بسیار کم است.

۵- در غالب موارد، مسیر نشانه‌ها واضح است و موجب اشتباه جویندگان نمی‌شود.

چون نشانه‌ها منهدم شده‌اند این بحث مطرح است وگرنه از آغاز تا فرجام مشکلی پیش نمی‌آید، جوینده «نشانه‌ها» به ندرت نشانه‌ای را گم و یا از آن غفلت می‌کند. اگر چنین وضعی پیش آید، معمولًا ناشی از غفلت و نا آگاهی به قواعدی است که نشانه‌ها بر اساس آن گذاشته شده است.

مهندسان برای درستی مسیر نشانه‌ها و زوال تشویش خاطر، اموری را انجام داده‌اند که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌گردد:

الف: بربالای کوه، در صورتی که دارای پیچ و خم باشد و در مسیر حدود پیچ واقع شود، نشانه‌های بیشتری گذاشته‌اند و روش معمولی آن بود، که بین دو نشان چیزی بین ۵۰ تا صد متر و گاهی تا دویست متر فاصله باشد ولی براساس نیاز مسیر، کم و زیاد می‌کردند. اگر راه مستقیم و روشن باشد فاصله‌ها بیشتر وگرنه فاصله کمتر و شماره نشانه‌ها بیشتر است.

ب: راه حل فوق، بربالای یک کوه قابل اجرا است لیکن وقتی بین دو کوه زمین

ص: ۱۰۰

مسطحی قرار گرفته باشد در پایان کوه اوّل سنگچین به شکل مستطیل روبروی کوه بعدی می‌گذارند تا اشاره به نشانه بعدی باشد؛ به همین خاطر نشانه‌های مستطیلی این گونه، فراوان دیده می‌شود که دهها علامت از این دست را شناسایی و قبلًا توصیف کرده‌ایم. طول این نشانه‌های مستطیلی برپایه نیاز بین ۱۰ تا ۵۰ متر است و در صورتی که کوه مقابل چند شاخه باشد بر روی شاخه‌هایی که مسیر حدود از آن عبور نمی‌کند یک علامت هلالی از سنگ گذاشته‌اند تا شخص متوجّه شود که مسیر حدود از آن نمی‌گذرد.

ج: در مواردی براساس مقتضای محیط، نشان مستطیل و هلالی نگذاشته‌اند و در عوض حجم نشانه را بزرگ گرفته‌اند و مثلًا به جای یک متر نشانی با دو یا سه متر حجم قرار داده و در کوه مقابل نیز شبیه به آن درست کرده‌اند.

د: در مواردی نیز از هیچکدام از دو شیوه فوق بهره نگرفته‌اند بلکه به گذاشتن یک نشان بزرگ بر قلّه کوه، بسنده کرده‌اند. قطر این نشانه‌ها بین پنج تا ده متر است و در طرف مقابل نیز چنین نشانه‌ای گذاشته‌اند. ساخت این نوع علائم از دیگر علائم فرق می‌کند؛ اطراف قلّه کوه را می‌کندند تا پی این قبیل نشانه را بگذارند و نوک کوه در وسط این نشانه‌ها می‌ماند و با سنگهای بزرگ سنگچین می‌کردند؛ بگونه‌ای که قلّه کوه در سنگچین دایره‌ای قرار می‌گرفت و سنگچین جزئی از قله کوه می‌گشت. گذشتگان ما- که خدای رحمتشان کند- چنین شیوه علمی موفق برای توضیح مسیر «علائم» بکارگرفته‌اند- خداوند به حرمت حرمش خیرشان دهد!-

به همین علّت می‌توان گفت که جوینده حدود حرم، گاه نیازی به راهنما ندارد؛ زیرا رهنمایش بقایای همین نشانه‌های فراوان است که از هر راهنمایی راستر و قابل اعتمادتر است.

چه باید کرد؟

در تداوم خدمت به حرم شریف چه باید کرد؟ اینک بعضی از پیشنهادات محقق را یادآور می‌شویم:

۱- اقدام سریع در نصف نشانه بزرگراه جدّه بر بالای کوه «ریع الحمار»؛ یعنی جای نشانه از محل علامت سفید کوچکی که به راهنمایی بعضی از راهنمایان گذاشته شده به عقب برده شود؛ زیرا مرسوم گذاشتن نشانه بر بالای گردنه است و نه مسیل آن.

ص: ۱۰۱

۲- اقدام عاجل شود در گذاشتن نشانه‌های بزرگراه طائف، «طریق الهداة» بین کوه «عارض الحصن» و کوه «قرن العابدیّه».

۳- در گذاشتن نشانه‌های «لیث» بین کوه «دومهٔ السوداء» و کوه «نُعیله» اقدام سریع شود.

۴- با مراجعه به اسناد و مدارک قدیمی، از مکان درست نشانه‌های «مجاهدین» در بزرگراه طائف «طریق السیل» تحقیق شود. تا مشخص گردد که آیا این علامتها در همان مکان قدیمی‌اش گذاشته شده یا این که به راهنمایی بعضی افراد انجام گرفته است؛ زیرا نصوص قدیمی نظیر کتاب ازرقی و فاکهی و غیر آن دو، نوشته‌اند که حدّ حرم در این ناحیه، گردنه «خل الصفاح» موجود در کنار کوه «مقطع» است و گردنه یاد شده امروزه مشهور است و علامتهای قدیمی هنوز هست. علائم جدید در ۵۰۰ متری غرب این علائم قراردارد و معلوم نیست چرا این نشانه‌ها از نوک گردنه عقب برده شده است؟! این امر جای تحقیق و تحفص دارد و لازم است به کهنسالانی که ساختن این نشانه‌ها را دیده‌اند مراجعه شود. و نیز اسناد ملاحظه گردد اگر مشخص شد که در همان محل قدیمی علائم، ساخته شده‌اند، چه بهتر و اگر به اجتهاد بعضی از راهنمایان بوده باید منهدم و به نوک گردنه «حل الصفاح» منتقل شود.

۵- بازسازی محکم تمام نشانه‌های منهدم شده بربالای کوهها، گردنه‌ها و بلندیها و نوشتن عباراتی که بیانگر حدّ حرم، سازنده بنا و تاریخ باشد. ولازم است که این اطلاعات بر سنگ خام یا مرمر کنده و بر نشانه‌ها نصب گردد و تا آنجا که ممکن است هر نشانه کنار نشانه قبل ساخته شود تا نشانه‌های قبل محفوظ بماند مگر آن که ضرورت اقتضاء کند علامت سابق برداشته و نشان جدید در جای آن بنا شود. و همچون ستونهای برق شماره گذاری می گردد.

۶- ایجاد سازمانی خاص برای حدود حرم شریف، که در آن افرادی از اهل علم عضو باشند که توان آگاهی و شناخت درست بر حدود حرم داشته باشند و نام کوهها و گردنه‌ها را بدانند و به تعبیری از هر آنچه متعلق به حدود حرم است آگاه باشند و این سازمان پی گیری و مراقبت نشانه‌های حرم به عهده گیرد تا از خرابی آنها جلوگیری گردد و سرپرستی محدوده‌ای که حرم است از آن سازمان باشد و هیچ سند مالکیتی بدون نظر آن صادر نشود.

۷- گشودن یک فصل جدید در کتب جغرافیای سالهای راهنمایی و یا دبیرستان که مختص به «حدود حرم شریف» باشد.

ص: ۱۰۲

ساختار شهری مدینه و محلات قبایل در دوره نبوی

رسول جعفریان

۱- آبادی مدینه و محلات انصار در مدینه پیش از اسلام

مدینه منوره از دیر باز محلی بوده است مسکونی. پس از هجرت رسول خدا- ص- به عنوان نخستین «شهر اسلامی» درآمد، آن گونه که شیوه شکل دهی اسلامی به شهرها در آن هویدا گردید. بعدها ساختار شهری آن، الگویی برای چگونگی ساختار شهرهای اسلامی همانند بصره و کوفه مورد استفاده قرار گرفت. گفتنی است که شهرهای بصره و کوفه- بر خلاف تصوّر رایج- قبل از اسلامی شدن هم مسکونی بوده است. (۱) ساکنان شهر مدینه، پیش از اسلامی شدن آن، ترکیبی از یهود و عرب بوده است.

بیشترین عرب آن از دو قبیله اوس و خزرج یعنی انصار بودند. (۲) آنچه که در ساختار مدینه و قُرای آن نسبت به انصار قابل توجه است این که، پس از هجرت، تغییرات ریشه‌ای در آنها داده نشد مگر در آنچه که به سکونت مهاجران در داخل مدینه و در کنار قرای انصار مربوط می‌شد. چیزی که به عنوان یک تغییر طبیعی و معتدل صورت گرفت، شکل‌دهی شهر در جهت تنظیم فعالیت عمومی در مرکزیت آن بود که با پیدایش مسجد انجام شد. به همین دلیل ما در بحث ساختار شهر مدینه پس از هجرت، به بیان چگونگی آن پیش از هجرت، به عنوان ساختار اصلی و تکامل‌یافته برای بحث از جایگاه

۱- گویند که محلی که بعدها بصره و کوفه ساخته شد در شمار ولایات ساسانی بوده و به جهت داشتن دیرها، مزرعه‌ها و دساکر آباد بوده است نک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۹۱- ۵۹۰ و ج ۴، ص ۴۱. لویی‌ماسینیون در باره بصره پیش از اسلام می‌نویسد: دساکر هفتگانه آن مسکونی و دارای خانه‌های ثابت بوده است نک: خطط الکوفهٔ و شرح خریططها، ص ۱۰، ترجمه عربی از مصعبی، چاپ نخست، صیدا، ۱۹۵۸.

دساکر جمع دسکره، به مزرعه‌ای گفته می‌شود که کشاورزان در آن سکونت دارند. بدین ترتیب بصره پیش از اسلام دارای هفت مزرعه مسکونی نزدیک به یکدیگر بوده است نک: خطط الکوفه، ماسینیون، پاورقی ش ۱.

همین وضعیت در باره کوفه نیز وجود داشته است. زمینهای کوفه در آغاز فتوحات اسلامی، دارای سه منطقه مالیات پرداز طسوج بوده است نک: خطط الکوفه، ص ۷. طسوج نوعی تقسیم اداری ساسانی است. کشور ساسانی از نظر اداری به چند استان، و هر استان به چند طسوج و هر طسوج به چند رستاق تقسیم می‌شد. هر رستاق عبارت از چند قریه و مزرعه بوده است خطط الکوفه، پاورقی ۴.

۲- احوال مکه و المدینه احوال مکهٔ المشرفه و المسجدالحرام و المدینهٔ المشرفهٔ و القبر الشریف، نسخه خط دانشگاه ریاض، ش ۲۲۶ ج ۲، برگ ۱۱۲- ۱۱۳

ص: ۱۰۳

قبایل بعد از هجرت، می‌پردازیم:

همانگونه که گذشت، اوس و خزرج پس از آمدن به یثرب، در منطقه یهودیان مستقر شدند؛ زیرا در آن روزگار، ثروت در اختیار آنان بود.(۱) زمانی که قدرتی یافتند و یثرب به صورت یک مرکز سیاسی در منطقه درآمد، زمین و ثروت به دست آورده و در قسمت بالای مدینه و پایین آن پراکنده شدند. برخی از آنها به مناطقی آمدند که کسی در آنها ساکن نبود، برخی دیگر به قرای آباد رفته و در آنجا اموال و خانه‌هایی اختیار کردند. (۲) مناطقی که اوس و خزرج و یهود در آنها سکونت گزیدند؛ بویژه قسمتهای جنوبی، در دو سوی غرب و شرق که به «عوالی»، «قبا» و «عصبه» معروف است، از پر جمعیت‌ترین مناطق، با آب فراوان و مزارع گسترده می‌باشد، (۳) چرا که شبکه‌ای از بهترین وادیها همچون وادی «مهزور» از شرق، وادی «مذینیب» از جنوب شرقی و وادی «رانوناء» از جنوب و بخشی از وادی «بطحان»، که در مسیرش به شمال غرب به این وادیها می‌پیوندد، در مناطق مزبور جریان دارد. (۴)تردیدی وجود ندارد که وادیها و چاههای سمت عوالی، قبا و عصبه، از مهمترین عوامل در تمرکز جمعیت در آن نواحی و گسترش کشاورزی در شکل گسترده می‌باشد.(۵) گفته شده که نواحی مدینه، در زمانی که رسول خدا- ص- به آن شهر هجرت فرمود، تا نُه منطقه بوده است. هر بخش آن از نظر منطقه‌ای، نخلستان، زراعت و جمعیت مستقل بوده و هر قبیله‌ای از قبایل در ناحیه ویژه خود سکونت داشته است. در اصل این نواحی همچون قرای به هم چسبیده بوده است. (۶) می‌توان گفت که در یثرب مجتمعی از خانه‌ها بوده که در وسعت و عمارت، بیش از حدّ روستا و کمتر از حد شهر بوده است. (۷) و ما بر اساس این اصل که یثرب گروه‌بندی و منطقه‌بندی انصار را نشان می‌دهد، کار را آغاز می‌کنیم. ابتدا از شرق، پس از آن از جنوب و در نهایت از بخش غربی آن سخن خواهیم گفت. بدین ترتیب خانه‌های انصار را باید بدین صورت طبقه بندی کرد:

۱- دار بنی عبد اشهل؛ شامل منازل بنی عبد اشهل بن جشم بن حارث و منازل بنو حارثهٔ بن حارث و منازل بنوظفر می‌شود که همه از آن اوس است.

۲- دار بنی معاویهٔ بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از اوسیان.

۳- دار بنی واقف و اسلم فرزندان امرء القیس بن مالک و بنی وائل بن زید بن قیس،

۱- وفاء الوفا، سمهودی، ج ۱، ص ۱۷۷

۲- احوال مکه و المدینه، ج ۲، ص ۱۱۳؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۰

۳- تاریخ هجرهٔ المختار المرجانی، نسخه خطی کتابخانه عارف حکمت در مدینه برگ ۱۶۰؛ تاریخ الخمیس، دیاربکری، ج ۱، ص ۳۳۶؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۷۷- ۱۷۸

۴- مطری در وصفی که از برخی وادیهای مدینه کرده، می‌نویسد: وادی رانوناء از شمال کوه عیر به سمت غرب مسجد قبا، در محلی که «عصبه» نام دارد می‌رود؛ آنجا منازل بنی‌جحجبا از اوسیان است. از آنجا به مسجدالجمعه می‌رسد، در آنجا منازل بنی‌سالم بن عوف از خزرجیان است، آنگاه به وادی بطحان می‌ریزد. وادی جفاف در بالاترین نقطه عوالی در شرق مسجد قباست. وادی مذینیب در شرق جفاف بالای مسجد شمس است که سابقا آن را فضیخ می‌نامیدند. هر دوی اینها به وادی بطحان می‌ریزد و در بطحان با رانوناء برخورد می‌کند. آنگاه در مدینه، در غرب مصلی جریان می‌یابد و همه به سمت مساجد فتح رفته با وادی عقیق در بئر رومه به هم می‌رسند. وادی مهزور که آن نیز در شرق عوالی و شمال مذینیب است از حره شرقی به سمت عریض می‌رود. (نک: التعریف بما أنست الهجرهٔ من معالم دارالهجرهٔ، تحقیق محمد بن عبدالمحسن الخیال، مدینه، منشورات اسعد درابزونی، ۱۳۷۲ قمری

ص ۶۳

۵- ملاحظه می‌کنیـد که وضـعیت تجاری و صـنعتی، شـرق مدینه را از سایر جهات متمایز می‌کند؛ زیرا بازارهای بزرگ و محله‌های تجاری در آنجا قرار دارد (نک: التعریف، ص ۱۹- ۲۰؛ و نیز نک: مکه و المدینه، (احمد ابراهیم الشریف، قاهره، ۱۹۶۵) ص ۲۸۸

۶- البدایهٔ و النهایه، ج ۳، ص ۲۰۳

۷- الجواهر الثمینه، محمد کبریت بن عبدالله الموسوی م ۱۰۷۰ نسخه خطی کتابخانه اوقاف بغداد، ش ۱۷۷ برگ ۷

ص: ۱۰۴

و بنی امیهٔ بن زید بن قیس و بنی عطیهٔ بن زید بن قیس و بنی خطمهٔ بن جشم بن مالک که تمامی از طایفه اوس هستند.

۴- دار بنی عمرو بن عوف از اوس.

۵- دار بنی جحجبا بن کلفهٔ بن عوف بن عمرو بن عوف از اوس.

۶- دار بنی حارث بن خزرج و بنی سالم و غنم فرزندان عوف بن عمرو و همپیمانان آنها از بنی غصینه که طایفه‌ای از قبیله بلیّ هستند، و بنی الحبلی بن سالم بن غنم ابن عوف که تمامی از خزرج هستند.

۷- دار بنی بیاضهٔ و زریق فرزندان عامر بن زریق بن عبد حارثهٔ بن مالک بن غضب، و بنی اللین که [بنی] عامر بن مالک بن غضب هستند و بنی أجدع که بنی معاویهٔ بن مالک بن غضب هستند؛ همه اینان از خزرجند.

۸- دار بنی ساعدهٔ بن کعب بن خزرج، و بنی مالک بن النجار و بنی مازن بن نجار و بنی دینار بن نجار که تمامی از خزرج هستند.

۹- دار بنی سلمه شامل منازل بنی سلمهٔ بن سعد و بنی سواد بن غنم و بنی عبید بن عدی بن غنم و بنی حرام بن کعب بن غنم و بنی‌مرّ بن کعب بن سلمه و همپیمانان آنها؛ اینان نیز همه خزرجی می‌باشند. (۱) گفتنی است که منطقه‌بندی انصار، در اصل ناشی از سه اصل جغرافیایی بوده که در توزیع سکونت نقش داشته است. نخستین عامل خاک حاصلخیز و وفور مواد آتشفشانی بطور گسترده در نواحی مسکونی انصار در بخش غربی حره شرقی؛ دومین عامل فراوانی وادیها در سه منطقه عوالی، قبا و عصبه و افزون بر آن منطقه مجمع‌الاسیال از رومه در دامنه حره غربی یعنی شمال غرب مدینه بوده است؛ سومین عامل فراوانی آب، چاههای بسیار در اطراف مسجد نبوی بوده است.

اینک تفصیل بحث را از مناطق مسکونی انصار و شرح نقشه مدینه آغاز می‌کنیم. ابتدا از محلات موجود در شرق، آنگاه جنوب، پس آن ناحیه میانی تا برسد به محلات شمال غربی از کوه سلع و مدینه.

منازل بنی حارثه، بنی عبداشهل و بنی ظفر، بخش اعظم عرب حره شرقی مدینه (۲)- حره واقم (۳)- را به خود اختصاص داده بود. به نظر می‌رسد که بنی‌ظفر بالاترین درصد

۱- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۱۵- ۱۹۰

۲- تاریخ مکه و المدینه و الطائف، حسین بن علی بن مکی حنفی نسخه عکسی کتابخانه دانشگاه ریاض، ش ۴۳ برگ ۴۹

۳- حره واقم: نام آن برگرفته از نام یکی از عمالقه بوده است. گفته شده: واقم نام یکی از اطم‌های حصون مدینه بوده که‌حره به آن افزوده شده و این کلمه برگرفته از این سخن است که: وقمت الرجل عن حاجته، اذا رددته، فأنا واقم نک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۹، ذیل مدخل حره.

ص: ۱۰۵

ساکنان این ناحیه را داشته‌اند و به همین دلیل منطقه وسیعتری را هم در دست داشته‌اند؛ به طوری که به صورت یک طوقه، بنی عبداشهل را از شمال، غرب و جنوب احاطه کرده بودند (۱). این بعد از توسعه، به صورت تدریجی و حاصل گستردگی جمعیت آنها بوده است. این مطلب را از نقلهایی که مطری و سمهودی آورده‌اند، استنباط کرده‌ایم.

مطری می‌گوید: که داربنی عبداشهل در سمت قبله و دار بنی ظفر جانب حره شرقی بوده (۲).

سمهودی می‌نویسد: منازل بنی عبداشهل در سمت منازل بنی ظفر در سمت شامی- شمالی- آن می‌باشد. (۳) افزون بر اینها باید این نقل را نیز توجه کرد که مسجد بنوظفر که به «مسجد البغله» شهرت دارد، در شرق بقیع به سمت حره شرقی بوده، (۴) یعنی منازل بنی ظفر همچنان تا غرب منازل بنی عبداشهل امتداد داشته است. این وضع ما را به این نکته رهنمون می‌کند که منازل این دو طایفه در یک منطقه و از نظر اموال و خانه‌ها داخل در یکدیگر بوده است. شاید به همین دلیل است که در نقلی آمده است: «رسول خدا- ص- از خانه‌ای از خانه‌های انصار، از بنی عبداشهل و بنی ظفر گذشت. (۵)»

اما منازل بنی‌حارثه، تا قسمت شمالی منازل بنی عبداشهل و منازل بنی ظفر تا وادی قنات در شمال مدینه امتداد داشته است. (۶) گویند که آنها از منطقه‌شان به غرب مشهد حمزه- جایی که معروف به یثرب بوده- منتقل شده‌اند و این به دلیل جنگی بوده که میان آنها از یک سو و بنی عبداشهل و بنی ظفر از سوی دیگر رخ داده است. (۷) منازل بنی‌معاویه که به آن «قریه بنی معاویه» هم گفته می‌شود، (۸) در غرب منازل بنی عبداشهل و بنی ظفر بوده، (۹) چنانکه مسجد بنی‌معاویه که همان مسجد الاجابه است در شمال بقیع، در سمت چپ کسی است که به سوی عُرَیْض می‌رود. (۱۰)جنوب منطقه مورد بحث- منازل برخی از اوسیان- منطقه عوالی قرار دارد که جنوب مدینه می‌باشد. در آنجا، در فصل باران در شماری از شِعبها و وادیها- که به نام برخی اشاره کردیم- و مشهورترین آنها دو وادی مذینیب و مهزور بوده و منازل بنی قریظه و بنی نضیر در کنار آنهاست، آب به جریان می‌افتد. (۱۱) بنی‌نضیر در وادی مذینیب و بنی‌قریظه در کنار وادی مهزور سکونت داشتند. (۱۲) در میان یهودیان، در این ناحیه، برخی از طوایف اوس و خزرج مثل

۱- التعریف، ص ۷۸؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۰

۲- التعریف، ص ۷۸

۳- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۰

۴- التعریف، ص ۵۲؛ تاریخ مکه و المدینه و الطائف، برگ ۴۷

۵- السیرةالنبویه، ابن‌اسحاق، تهذیب ابن هشام، تحقیق محمدمحیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۶۱۳

۶- التعریف، ص ۱۹ و ۲۰؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۱

۷- التعریف، ص ۱۹ و ۲۰؛ تاریخ هجرة المختار، برگ ۱۵۹؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۲- ۱۹۰. مشهد حمزه برابر کوه احد و در جنوب آن است نک: آثار المدینة المنوره، عبدالقدوس انصاری، ص ۲۳۷

۸- تاریخ مکه و المدینه و الطائف، برگ ۴۷

۹- التعریف، ص ۵۳

۱۰- التعریف، ص۵۳ «مسجدالاجابه»: این مسجد در شمال شرق بقیع است. کوشش کردم تا مسافت میان آن را با بقیع به دست آورم. چیزی حدود پانصد متر است. وقتی از خیابان عبدالعزیز (شارع ستین) می‌گذری، اندکی به چپ در ابتدای مسیر فرعی

عمارت سبیعی، باگذشت حدود دویست و پنجاه متر در راهی کج، در سمت چپ مسجد الاجابه را مشاهده می‌کنی که بنای جدید آن با استفاده از سیمان و سقف آهنی ساخته شده و در میان خانه‌ها و اراضی فراوانی است که هنوز آباد نشده است.

«عریض»: وادی‌ای در مدینه است که در شمال شرقی این شهر قرار گرفته و در آنجا آثار فراوان و نخلهای زیادی است (نک: عمدﺓالاخبار، (احمد بن عبدالحمید العباسی، تصحیح حمد الجاسر، مدینه، منشورات أسعد درابزونی الحسینی، چاپ پنجم ص ۳۷۰)؛ المدینه بین الماضی و الحاضر، (ابراهیم بن علی العیاشی، مدینه، منشورات المکتبهٔ العلمیه بالمدینه، دمشق، ۱۳۹ ص ۳۶۷)

۱۱– وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۶۴– ۱۶۱

۱۲– الاعلاق النفیسه، ج ۷، ص ۶۱

ص: ۱۰۶

بنی‌امیهٔ بن زید بن قیس زندگی می‌کردند که محله آنها در حره شرقی نزدیک [چاه] عهن بوده است. (۱) همانطور که بنی‌وائل بن زید در میان آنان زندگی می‌کردند و محله آنها در شرق مسجد فضیح بوده است. (۲) همینطور بنی‌عطیهٔ بن زید، بنی واقف و بنی السلم که محله آنها در سمت قبله مسجد فضیخ قرار داشته است. (۳) همینطور در همین سمت بنی‌خطمهٔ بن جشم بن مالک بن اوس سکونت داشته‌اند. (۴) محدوده منازل اینان به طور دقیق روشن نیست.

مطری گوید: جای محلات آنها شناخته شده نیست جز آن که ظاهراً آنان در عوالی، در شرق مسجدالشمس بوده‌اند، زیرا این نواحی به طور کامل در اختیار اوس بوده و پایین‌تر از آن تا مدینه متعلق به خزرج بوده است. (۵) این در حالی است که به عقیده سمهودی، بنی‌خطمه خانه‌هایی داشته‌اند که محل آن مال‌الماجشون در کنار صدقه ابان بن ابی حدیر بوده است. (۶) به باور ما سخن مطری صحیح‌تر می‌نماید، به این تعبیر که محله اصلی آنها در آنجا بوده، پس از آن از آنجا به نقاط دیگر رفته و خارج از آن سکونت گزیده‌اند. سمهودی به این مسأله اشاره کرده می‌گوید: بنی‌خطمه متفرق در آطامشان (خانه‌های قصر یا قلعه مانند) بوده‌اند و در بخش اصلی محله‌شان (قصبه دارهم) کسی نمی‌زیسته است. پس از آن که اسلام آمد آنجا را مسجد کردند و یکی از آنها در کنار مسجد سکونت گزید به طوری که هر صبحگاه سراغش را می‌گرفتند مبادا درندگان به او آسیبی رسانده باشند. پس از آن جمعیتشان در محله اصلی رو به فزونی نهاد به طوری که به آنجا غزه گفته می‌شود و این از بابت شباهت آنجا به لحاظ فراوانی جمعیت به غزه شام است. (۷) از سخن سمهودی که می‌گوید: مردم هر صبحگاه احوال آن شخص ساکن در قصبه اصلی را سؤال می‌کرده‌اند- همو که خانه‌اش را نزدیک مسجد بن خطمه در اصل قصبه بنا کرده بود- چنین می‌توان استدلال کرد که این منازل در بخش شرقی عوالی بوده است و این به گونه‌ای است که حمله درندگان به آن بخش بعید نبوده زیرا از آبادی به دور بوده است.

بنی عمرو بن عوف بن مالک بن اوس، در قبا سکونت داشته‌اند، جایی که آب و کشت فراوان بوده است. همانگونه که گفتیم، وادیهای چندی در آن ناحیه است؛ وادی مذینب در شرق، بطحان در شمال و رانوناء در غرب (۸). نکته قابل تذکر آن که قبا از نظر جغرافیایی در بخش عالیه واقع شده و چندان از آن دور نیست. (۹) همینطور به منطقه عُصبه، (۱۰) که آن نیز

۱- التعریف، ص ۸۱- ۷۸؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۸- ۱۹۵؛ تاریخ مکه و المدینه و الطائف، برگ ۵۰.

«العهن»: چاهی است در منطقه عوالی که اطراف آن تا ایام مطری نویسنده التعریف زراعت می‌شده و آب فراوانی داشته و هیچگاه خشک نمی‌شده است، نک: التعریف، ص ۶۲

۲- التعریف، ص ۸۱- ۷۸؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۸- ۱۹۵؛ تاریخ مکه و المدینه و الطائف، برگ ۵۰

۳- مصادر بالا بعلاوه المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۲۴۶ و بعد از آن.

۴- التعریف، ص ۶۰

۵- همان

۶- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۷

«مال الماجشون»: به آن الماجشونیه هم گفته شده و اکنون نامش المدشونیه است. این محل منسوب به ماجشون است و آن جایی است از وادی بطحان در نزدیکی منطقه صعیب و آن جایی است در راه وادی بطحان در سمت ماجشونیه شرقی و آن نزدیک منطقه بنی‌الحارث بن خزرج است نک: عمدهٔ الاخبار، ص ۳۵۳، ۳۵۴ و ۴۰۸

۷- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۸

۸- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ التعریف، ص ۶۳ و ۶۴

۹- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۳۶. واقدی می‌نویسد: از منطقه عوالی، بنوعمرو بن عوف اهل قبا هستند نک: المغازی، ص ۸۵ بدون ذکر شماره جلد.

۱۰- «عصبه» محلی است در غرب مسجد قبا نک: التعریف، ص ۶۳؛ عمدةالاخبار، ص ۳۷۲

ص: ۱۰۷

ص: ۱۰۸

امتـداد طبیعی منطقه قبا در غرب است. به همین دلیل زمانی که بنی‌جحجبا بن کلفهٔ بن عوف بن عمرو با عمو زادگان خود عمرو بن عوف درگیر شدند و آنها همه با هم در قبا سکونت داشتند، از قبا خارج شده در عصبه ساکن گردیدند. (۱) عصبه نیز از نظر چاه و زراعت ثروتمنـد بود. (۲) خلاـصه آنچه گـذشت این که منازل اوسیان از بهترین و سـرسبزترین مناطق مـدینه بوده و این نتیجه عبور وادیهای مدینه از این مناطق بوده است. افزون بر این، کار پرداختن عرب و یهود به آبادی این منطقه، برای رشد کشاورزی در شکل گسترده، که خود گستردگی وجود آب و نخلستان را در پی داشته (۳) بر ثروتمندی این مناطق افزوده است.

پس از بیان منازل اوسیان در بخش شـرقی و جنوبی مـدینه، اکنون به بحث از منازل خزرجیان، که در بخش مرکزی مدینه و شـمال غربی آن بوده، می‌پردازیم. با شـرحی که ابن‌اسـحاق از مسیر حرکت رسول خدا- ص- از قبا تا مدینه داده، می‌توان محلات آنها را شنـاخت. او می‌نویسـد: «رسول خـدا- ص- نمـاز جمعه را در میـان بنی سـالم بن عوف، در مسجدی که در میـانه وادی رانونـاء بود خواند.» (۴) منازل بنی سالم و بنی غنم- دو فرزند عمرو بن عوف بن خزرج- در غرب وادی رانوناء بر راه حره غربی بوده است. (۵) این بـدان معنـاست که منازل آنها همان حرّه‌ای است که در همسایگی بخش جنوبی و غربی قلعه قبا بوده، همان که در راه مـدینه به قبا در این روزگار قرار گرفته است. (۶) دیاربکری می‌گوید: رسول خدا- ص- سمت راست راه را طی کرد تا به بنی‌الحبلی- طایفه عبداللّٰه بن ابی بن ابی‌سلول- رسید. (۷) مقتضای این سخن آن است که محله بنی‌الحبلی از محله بنی‌سالم دور نبوده است؛ این همان است که مطری گفته است که، محله بنی الحبلی میـان قبـا و محله بنی‌حارث بن خزرج و محله بنی‌حارث در شـرق وادی بطحان قرار داشته است. (۸) بدان معنا که بخش اعظم منازل بنی الحبلی در غرب وادی بطحان بوده است.

نکته قابل ملاحظه آن که ابن اسـحاق از ذکر گذشتن رسول خدا- ص- از محله بنی‌الحبلی غفلت کرده است. این امر می‌تواند ما را بـدین نکته رهنمون سازد که منازل آنها متـداخل در منازل بنی‌سالم بن عوف بوده است و همان طور که گـذشت، منازل بنی‌حارث در

۱- تاریخ هجرهٔ المختار، برگ ۱۶۰؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۳ و ۱۹۴

۲- التعریف، ص ۸۰؛ تاریخ هجرهٔ المختار، برگ ۱۶۰

۳- سـمهودی می‌نویسد: عمروبن نعمان بیاضـی خزرجی اندکی پیش از «روز بعاث» گفت: ای مردم، بیاضهٔ بن عمرو جای بدی شما را سکنا داد، به خدا سوگند آب غسل بر سرم نخواهم ریخت مگر آن که شما را در منزلگاه بنی نضیر و بنی‌قریظه سکونت دهم.

۴- السیرهٔ النبویه، ج ۲، ص ۳۴۳

«مسـجدالجمعه»: این مسـجد را مسـجد وادی رانونـاء هم می‌نامنـد. جـای آن دست راست کسـی است که به سـمت قبا می‌رود نک: عمدهٔالاخبار، ص ۱۷۰؛ تاریخ مکه و المدینه و الطائف، برگ ۴۷. در شمال مسجد الجمعه یک اطم مخروبه است که نامش مزدلف است و از عتبان بن مالک می‌باشـد. این حصن در شـرق وادی رانوناء است نک: التعریف، ص ۵۱؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۹؛ احوال مکه و المدینه، ج ۲، برگ ۱۵۵

۵- التعریف، ص ۵۱؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۹؛ عمدهٔالاخبار، ص ۱۷۰

۶- المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۱۰۰

«قلعه قبـا»: از بناهـای ترکها و در نزدیک مسـجد الجمعه است. هم مسـجد الجمعه و هم قلعه در نزدیکی مسـجد قبا هسـتند و مسافت میان آنها با راه ماشـین رو حوالی یک کیلومتر در شمال مسجد قباست. خط مستقیم میان آنها حدود سی متر است شاید: سیصد! متر

مترجم. قلعه قبا در سمت غربی جاده آسفالته قرار دارد و چندان از مسجد الجمعه دور نیست.

۷- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۴۰

۸- التعریف، ص ۷۹، و نک: احوال مکه والمدینه، برگ ۵۰

ص: ۱۰۹

عوالی، شرق وادی بطحان قرار داشته است. (۱) آنجا یک میل با مسجدالرسول- ص- فاصله دارد. (۲) محله آنان را «سُنح» می‌نامند. (۳) ابن اسحاق می‌نویسد: ناقه رسول خدا- ص- حرکت کرد تا برابر محله بنی‌بیاضه رسید. در آنجا زیاد بن لبید و فروهٔ بن عمرو در میان جمعی از مردان بنی بیاضه از ایشان استقبال کردند. (۴) محله بنی‌بیاضه مشتمل بر خانه‌های برادران و عموزادگان آنها شامل بنی زریق بن عامر بن عبد حارثه بن مالک بن غضب بن جشم بن خزرج هم بود (۵) و بنی حبیب بن عبدحارثه بن مالک بن غضب، و بنی عذاره که همان بنی کعب بن مالک بن غضب هستند، و بنی اللین که همان بنی عامر بن مالک بن غضب هستند، و بنی أجدع که همان بنی‌معاویهٔ بن مالک بن غضب هستند. (۶) عِدّه و عُدّه از آن بنی بیاضه و بنی زریق بوده است؛ به همین دلیل سایر طوایف در خوف و تردید زندگی می‌کرده‌اند.

زمانی یکی از بنی عذاره، شخصی از افراد وابسته به طوایف بنی مالک را کشت، بنی‌بیاضه بر آن شدند تا ثار آنان را به زور از بنی‌عذاره بستانند. آنان بر بنی‌بیاضه خشم گرفته در قبا وارد بر بنی عمرو بن عوف شدند و با آنها پیمان بسته مصاهرت کردند. (۷) سمهودی این نظر را ترجیح داده است که محله بنی بیاضه در سمت شامی، محله بنی سالم ابن عوف بوده است. (۸)این بدان معناست که محله بنی بیاضه همان است که در شمال قلعه قبا تا ناحیه شرق آن در جنوب محله بنی مازن بوده است. (۹)از مناطق متعلق به بنی بیاضه، نقیع الخطمات، و هزم النبیت از حره آنها بود. (۱۰) ابن اسحاق می‌نویسد: نخستین جمعه‌ای که در مدینه اقامت شد، در «هزم بنی‌بیاضه» در «نقیع» بود که به آن نقیع الخضمات گفته می‌شد.(۱۱) از دیگر مناطق متعلق به بنی بیاضه، قریه بنی زریق است که قبل از دیوار مدینه و قبل از مصلی قرار داشته است. (۱۲) اشاره به این نکته لازم است که ابن اسحاق، در شرح راه رسول خدا- ص- از قبا به مدینه، محله بنی بیاضه را بر محله بنی‌حارث مقدم داشته است، (۱۳) در حالی که جز او نوشته‌اند که رسول خدا- ص- ابتدا از منازل بنی‌حارث گذشته پس از آن از محله بنی‌بیاضه (۱۴). به باور من، مسأله تقدیم و تأخیر در یاد از محلاتی که رسول خدا- ص- به هنگام خروج از قبا بر آن گذشته، ضرورتاً به آن اندازه که به درستی قابل ملاحظه باشد، به معنای تعیین حدود منازل نیست. دلیلش نیز این است که منازل قبایل، تابع حدود تعیین شده بدان معنا که ما از حدود

۱- التعریف، ص ۷۹

۲- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۹۸؛ احوال مکه و المدینه، برگ ۵۰

۳- «سنح» جایی در مدینه است نک: عمدهٔالاخبار، ص ۳۴۰- ۳۳۹

۴- السیرهٔ النبویهٔ، ج ۲، ص ۳۴۳، و نک: التعریف، ص ۸۰

۵- ۵- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۴

۶- همان.

۷- همان، ج ۱، ص ۲۰۷

۸- همان، ج ۱، ص ۲۰۵

۹- التعریف، ص ۸۰؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۵؛ تاریخ هجرهٔالمختار، برگ ۱۶۱؛ المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۱۰۰، ۲۲۴- ۲۲۰

۱۰- التعریف، ص ۸۱

۱۱- السیرهٔ النبویه، ج ۲، ص ۲۹۶؛ المغانم المطابه، ص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ «نقیع الخضمات» یا به نوشته مطری «نقیع‌الخطمات» جایی است

در نزدیکی مدینه (نک: المغانم المطابه، ص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ عمدةالاخبار، ص ۴۳۰. الخضمه به معنای محل مرغزار و چمن است، زمینی که در آن گیاه می‌روید.

۱۲- تاریخ هجرة المختار، برگ ۱۵۷.

«المصلی»: منظور مصلای عید است که در شرق وادی بطحان قرار داشته. رسول خدا- ص- پس از آن که از مصلی بر می‌گشت در کنار راه، در سمت مغرب در کنار راه بنی‌زریق، به دست خود قربانیش را ذبح کرد. اکنون مسجد الغمامه در جنوب غربی مناخه و سمت مغرب مسجد النبی در مصلی قرار دارد (نک: التعریف، ص ۵۵؛ آثار المدینة المنوره، ص ۲۲۲؛ المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۹۰

۱۳- السیرةالنبویه، ج ۲، ص ۳۴۳

۱۴- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۴۰

ص: ۱۱۰

می‌فهمیم نیست، آن‌گونه که یقین کنیم که فلان منطقه، محله بنی بیاضه و فلان محل، منازل بنی‌حارث بوده است. این امر تابع زاد و ولد و قلت و کثرت افراد قبیله است. هر اندازه که بر شمار افراد افزوده شود، به هر وسیله‌ای باشد، زمین فراخ‌تری را می‌طلبد؛ همین نکته است که امکان تداخل منازل قبایل را مطرح کرده و یا حداقل محیط شدن منازل برخی بر برخی دیگر از یک سو یا بیشتر، همانطور که ما درباره منازل عبداشهل توضیح دادیم.

آنچه ما در باره منازل بنی‌بیاضه و گسترش آن در شرق؛ یعنی در حدود منازل بنی‌حارث گفتیم تنها فرضیاتی است که از مجموع نقلهایی که درباره منازل بنی‌بیاضه و بنی‌حارث گفته شده استنباط کرده‌ایم. مطری در این باره می‌گوید: محله بنی الحارث در شرق وادی بطحان است (۱). پس از آن درباره منازل بنی بیاضه می‌نویسد: دیار آنها بین محله بنی سالم بن عوف بن خزرج در وادی رانوناء، نزدیک مسجدالجمعه تا وادی بطحان در سمت قبله محله بنی مازن بن نجار است. (۲) این گفته مطری که محله آنها در سمت قبله محله بنی مازن بوده به این معناست که محله بنی بیاضه تا سمت شرقی وادی بطحان بوده است زیرا محله بنی مازن در سمت قبله چاه بُصه قرار داشته(۳)و معروف آن است که چاه بصه نزدیک بقیع، (۴) سمت چپ کسی که به قبا رود، قرار داشته است. (۵) بنی زریق منطقه‌ای را که در سمت غربی منازل بنی مازن و سمت شمالی بنی‌بیاضه بوده در اختیار داشته‌اند (۶)مرجانی درباره محل قریه بنی‌زریق می‌گوید: این محله در سمت قبله دیوار شهر مدینه و مصلی قرار دارد؛ بخشی از آن امروزه در این سوی دیوار شهر واقع شده، جایی که معروف به ذی‌اروان (یا ذیحال) است؛ و ذی‌اروان اسم محله بنی زریق است و آنجا چاهی است که چاه ذی أروان خوانده می‌شود. (۷) در مرکز یا باطن مدینه، (۸) شمار دیگری از طوایف خزرجی زندگی می‌کرده‌اند؛ اینها پس از مدتی به صورت یک طوقه در اطراف مسجدالنبی- ص- در آمدند.

در شمال غرب این دایره خاندانهای مختلف بنی ساعدهٔ بن کعب بن خزرج در چهار محل سکونت داشتند. (۹) بنی عمرو و بنی ثعلبه فرزندان خزرج بن ساعده در محله بنی ساعده سکونت گزیدند که در میان بازار مدینه و بنی ضمره قرار دارد؛ بنابراین محله آنها در شرق بازار مدینه به سمت شمال بوده است. (۱۰) مطری درباره حدود محله بنی ساعده می‌نویسد: قریه بنی ساعده نزدیک چاه بضاعه در میانه خانه‌های آنهاست. در شمال چاه به سمت مغرب، این

۱- التعریف، ص ۷۹

۲- همان، ص ۸۰

۳- همان، ص ۸۸

«البُصّه»: گرفته شده از: بص الماء بصاً، به معنای ترشح آب است (نک: عمدهٔالاخبار، ص ۲۶۲). همچنین گفته شده: البضّه که همان هم به معنای ترشح آب است (نک: المغانم المطابه، ص ۳۰)

۴- «بقیع» همان بقیع الغرقد است و غرقد نوعی درخت است به اسم عوسج- درخت خار. آنجا گورستان مردم مدینه است. فاصله چندانی با مسجد النبی- ص- نداشته و در شرق مدینه واقع شده است. بقیع در لغت به جایی گفته می‌شود که درختانی از همه نوع در آن هست نک: عمدهٔالاخبار، ص ۲۷۵- ۲۷۶؛ آثار المدینه المنوره، ص ۱۷۵

۵- عمدهٔ الاخبار، ص ۳۶۲

۶- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۵- ۲۰۸، ۲۱۳ و بعد از آن.

۷- تاریخ هجرهٔ المختار، برگ ۱۵۷

۸- گفتنی است که تعبیر «وسط المدینه او باطنها» تعبیری است که مورخان مسلمان بکار برده‌اند نک: تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۴۱؛ احوال مکه و المدینه، ج ۲، ص برگ ۱۳۴

۹- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۰۸

۱۰- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۸

ص: ۱۱۱

روزگار باقیمانده خانه‌ای (أطم) از خانه‌های مدینه است که گفته می‌شود در خانه ابودجانه کوچک بوده که نزدیک چاه بضاعه قرار داشته است. (۱) عیاشی، که از معاصران اهل مدینه و از تلاشگران در شناخت آثار این شهر است، با اقوال یاد شده درباره محله بنی ساعده همراه است. او می‌گوید که بنی ساعده محله‌ای در شمال مدینه در میان ثنیهٔ الوداع- همان ثنیهٔ الرکاب یا ثنیهٔ السبق (۲) که راه بین پایین کوه سلع شرقی است- و میان مکانی که معروف به قرین الفوقانی است- بوده است. (۳) این حد آن از سمت شمال بوده است. از غرب، بخش شرقی کوه سلع، از شرق خیابانی که امروز السحیمی نامیده می‌شود (۴) و از جنوب مسجد اصحاب‌العباء (۵) و مدفن مالک بن سنان خُدری. (۶) از خاندانهای بنی ساعده، یکی بنی قشبه است که نام قَشبه، عامر بن خزرج بن ساعده است (۷). آنها نزدیک بنی حُدیله مسکن داشته‌اند؛ (۸) یعنی منازل بنی قشبه در سمت شمالی محله بنی ساعده و بعد از آن در شمال مسجد نبوی بوده است؛ زیرا این جهات، منازل بنی حدیله یا بنی جدیله بوده و چاه روحاء که در آنجا معروف است، در میانه منازل آنان قرار داشته است. (۹) خانواده سعد بن عباده، که بنی ابی‌خزیمهٔ بن ثعلبهٔ بن طریف بن خزرج بن ساعده هستند، محله‌ای است که به آن «جرار سعد» گفته می‌شود. (۱۰) ابن زباله- بر اساس نقل سمهودی- می‌گوید: که عرض بازار مدینه از مصلی تا جرار سعد بن عباده بوده است. (۱۱) عیاشی می‌گوید: که جرار سعد همان است که دولت عثمانی محل آن را تعیین کرده و در آنجا، محلی از گچ بر یک تپه بسیار کوچک ساخته است و از کوه بنی الدیل که به آن «المستندر الادنی» گفته می‌شود جدا شده است. (۱۲) چه بسا بتوان گفت که موقعیت جرار سعد در روزگار ما، در شمال بیمارستان ملک عبدالعزیز است که راه کنار آن راهی است که از پشت بیمارستان یاد شده از شمال به راه سیدالشهدا می‌رسد. (۱۳) از دیگر خاندانهای بنی ساعده، بنی وقش و بنی عنان فرزندان ثعلبهٔ بن طریف بن خزرج بن ساعدهٔ هستند. آنها در محله‌ای سکونت داشتندکه به آن «بنی‌ساعده» و یا «بنی‌طریف» (۱۴) گفته می‌شد و آن در میان حماضه و جرار بن سعد بوده است. (۱۵) ظاهراً

۱- التعریف، ص ۷۵؛ تاریخ الهجرهٔ المختار، برگ ۱۵۷

«بئر بضاعه»، چاهی است با آب صاف در مدینه در میان خانه‌های بنی‌ساعده (نک: عمدهٔ الاخبار، ص ۲۶۴). امروزه اعتقاد بر این است که چاه مزبور در مدرسه ابی‌بن کعب، که مدرسه‌ای برای حفظ قرآن است، قرار دارد، این مدرسه در میدان شمالی سقیفه بنی‌ساعده و خیابان سحیمی (با فاصله اندکی از آن در حدود صد متر) قرار دارد.

«اطم ابودجانه»: اطم به معنای حصن یا قلعه است و ابودجانه صحابی معروف از بنی‌ساعده. یکی از مورخان محقق را اعتقاد بر این است که بقایای حصن ابودجانه به صورت دیوارهایی از آن باقی مانده است. بنای موجود در بخش شمالی چهاردیواری، در نزدیکی کوچه‌ای است که به هتل آل‌مدنی در مدینه قرار دارد، همان که اکنون مدرسه دختران شده و در شمال غربی چاه بضاعه است (نک: آثار المدینهٔ المنوره، ص ۷۸- ۷۵). بقایای مزبور در سال ۱۳۹۸ قمری قابل رؤیت بوده است. در سمت شمال و شرق این بنا دو راه عبور تنگی بوده که بین آن و خانه‌های اطراف فاصله می‌انداخته است. اما در جهت غربی، به خانه‌های اطراف چسبیده بوده و در سمت جنوب آن، خیابان کوچکی با نام «صیاده» قرار داشته است.

۲- المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۹۵. «ثنیهٔ‌الوداع»: ثنیه در لغت به معنای گذرگاه در کوه یا تنگه است. ثنیهٔ الوداع‌جای شناخته‌شده‌ای در شمال مدینه است (نک: آثار المدینهٔ المنوره، ص ۱۶۱- ۱۵۹

۳- المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۹۵

۴- ناحیه سحیمی اکنون به خیابان سحیمی شهرت دارد و جهت آن در شرق از باب الشامی تا باب البصری است (نک: آثارالمدینهٔ

المنوره، ص ۱۵۷؛ المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۹۵، ۲۰۵– ۲۰۴

۵– «اصحاب العباءه» کسانی هستند که در آنجا عبا می‌فروختند و این بخشی از بازار قدیم مدینه بوده است (نک: وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۲۳)

۶– مدفن مالک بن سنان در غرب مدینه چسبیده به دیوار شهر بوده و اکنون در محله مناخه (نام بزرگترین خیابان در غرب مدینه) قرار دارد. مدفن مزبور در سمت شرقی مناخه است (نک: فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۵۸؛ المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۹۵، ۲۰۵– ۲۰۴

۷– وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۰۹

۸– همان. بنوحُدیله لقب معاویهٔ بن عمرو بن مالک بن نجار است (نک: التعریف، ص ۷۸؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۰۹) به آنان بنوجدیله هم می‌گویند (نک: تاریخ هجرهٔ المختار، برگ ۱۵۹) همچنین گفته شده که خذیله هم به آنان اطلاق شده (نک: تاریخ مکه و المدینه و الطائف، برگ ۴۹) روشن است که این تفاوتها مربوط به اشکالی بوده که در کتابت این نام وجود داشته و به دلیل عدم نقطه‌گذاری در صدر اول این مشکلات پدید آمده است.

۹– وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۱۲– ۲۱۱. «بئر حاء»: نخلستان و چاهی بوده متعلق به ابوطلحه انصاری و برابر مسجد النبی– ص– بوده است (نک: التعریف، ص ۵۸)

۱۰– این همان جایی است که سعد بن عباده پس از درگذشت پدرش مردم را در آنجا آب می‌داده است. محل آن نزدیک‌بازار مدینه در سمت شمال بوده و «مصلی» حد جنوبی آن بوده است (نک: وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۹)

۱۱– همان.

۱۲– المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۸۹ و بعد از آن. «مستندر» کوه کوچکی است در شرق مدفن نفس زکیه نزدیک منزلگاه حجاج شامی. (نک: وفاءالوفا، ج ۲، ص ۷۲۰). اکنون از مدفن نفس زکیه خبری نیست.

۱۳– المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۸۹ و بعد از آن. «مستشفی الملک»: این بیمارستان در اوائل تشکیل دولت سعودی نزدیک باب الشامی تأسیس شده. (نک: فصول من تاریخ المدینه المنوره، ص ۲۴۶)

۱۴– وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۱۰

۱۵– همان. «حماضه»: اکنون به حماطه شناخته می‌شود، جایی است مابین مدفن مالک بن سنان تا آخر سلطانیه، باغستان مزال امروزی. (نک: المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۹۸). مدفن مالک بن سنان در غرب مدینه چسبیده به دیوار شهر (نک: وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۲۳)

ص: ۱۱۲

همانطور که سمهودی عقیده دارد، منازل بین وقش همان جایی است که در این عبارت آمده که بنی ساعده محله‌ای در سمت شامی مسجدالرایه داشته‌اند. (۱) از جمله خاندانهای خزرج که در باطن یا مرکز مدینه سکونت داشتند، بنی‌نجار است.

اینها در آخرین منازل از مسیر رسول خدا- ص- از قبا به سوی مرکز مدینه قرار داشتند، همانجا که ناقه آن حضرت زانو زد، آن حضرت به محله بنی مالک بن نجار در آمد و مسجد را بنا کرد، این درست جای زانو زدن شتر بود. (۲) پس از بنای مسجد، محله بنی غنم بن مالك بن‌نجار موقعیت شرقی یافت (۳) و از جمله کوچه‌های آنها در این سو، که در برابر باب جبرئیل بود، همان کوچه بنی غنم است. (۴) در غرب مسجد، محله بنی عدی بن نجار است. (۵) و محله بنی خدره در نزدیکی چاه بصه است. (۶) چاه بصه نیز همانطور که گذشت در جنوب بقیع در نزدیکی آن و سمت چپ کسی است که به سوی قبا می‌رود. (۷) یعنی محله آنها در جنوب شرقی مسجد نبوی و جنوب بقیع واقع در شرق مسجد است. در کنار بنی خدره، منازل بنی مازن بن نجار بوده و به طوری که گفته شده منازل آنها جنوب چاه بصه و محله بنی خدره بوده است. (۸) منازل بنی خداره که برادران بنی خدره بودند در جنوب محله بنی‌ساعده در نزدیکی اطمی است که در جرار سعد بوده است (۹)؛ یعنی منازل آنها به سمت شمال مسجد نبوی- ص- بوده؛ در همسایگی آنها در سمت شرق، منازل بنی حدیله است که پیش از این گفتیم که محله آنها نزدیکی چاه حاء بوده، (۱۰) در پشت مسجد؛ یعنی در شمال آن. (۱۱) مطری می‌نویسد که خانه بنی‌دینار بن نجار در میان محله بنی حدیله و محله بنی معاویه- اهالی مسجد الاجابه- بوده است؛ (۱۲) یعنی در امتداد سمت شرقی مسجد نبوی.

سمهودی نیز از ابن زباله نقل کرده است که محله بنی دینار بن نجار در پشت بطحانی بوده که به نام آنها معروف است. (۱۳) مقصود ابن زباله از «پشت بطحان» سمت غربی بطحان است، (۱۴) زیرا آن خارج از مرکز مدینه است. سمهودی سخن ابن زباله را درست‌تر از سخن مطری دانسته که وی آن را در شرق مسجد نبوی دانسته است. (۱۵) برخی برای جمع میان آنچه درباره محله بنی‌دینار گفته شده، چنین نگاشته‌اند که محله آنها در گستره‌ای از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال بوده و به همین دلیل بخشی از آن در حره غربی، در جایی که شهرت به سُقیا و کوه انعم دارد قرار داشته است، به علاوه دو موضع

۱- همان، ج ۱، ص ۲۱۰. «مسجدالرایه»: این همان مسجد ذباب است و رسول خدا- ص- بر کوه ذباب نماز خوانده و قبه خود را در جنگ احزاب بر بالای آن زده است. نک: وفاءالوفا، ج ۳، ص ۸۴۵. و مسجد الرایه همانجاست و مراد مطری همان است. گرچه وقتی موضع آن را گفته نامش را نیاورده است. او می گوید: آن مسجد در بالای ثنیۀالوداع، سمت چپ کسی است که از راه شام وارد مدینه می‌شود نک: التعریف، ص ۵۵. سمهودی مراد مطری را از این وصف، همان مسجدالرایه می‌داند. این مسجد با سنگ بنا شده مطابق سایر مساجد عمری؛ یعنی مساجدی که در عهد عمر بن خطاب ساخته شده. این مسجد منهدم شده و بار دیگر در سال ۸۴۵ یا ۸۴۶ ساخته شده نک: وفاءالوفا، ج ۳، ۸۴۷- ۸۴۵

۲- السیرۀ النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۳

۳- التعریف، ص ۷۷؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۱۰

۴- نک: المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۱۶۷

۵- التعریف، ص ۷۷ و ۷۸

۶- همان.

۷- عمدۀ الاخبار، ص ۲۶۲- ۲۶۳؛ المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۱۳۴

۸- التعریف، ص ۷۷

۹- همان، ص ۷۹؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۹. آنچه قابل یادآوری است آن که عجیمی گفته است که مسجد بنی‌خدره، درسمت شامی بازار مدینه، نزدیک سقیفه بنی‌ساعده است و سقیفه که امروز معروف است در یک مثلثی در باغی است که در سر خیابان سحیمی از سمت غرب قرار دارد. نظر درست آن است که مقصود بنی خداره است نه بنی‌خدره، زیرا وصفی که او آورده با مطلبی که در باره محله آنها گفتیم تطبیق می‌کند. نک: تاریخ مکه و المدینه و الطائف، برگ ۴۹

۱۰- التعریف، ص ۷۸؛ وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۱۱؛ المدینهٔ بین الماضی و الحاضر، ص ۱۷۲- ۱۶۷

۱۱- وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۶۱

۱۲- التعریف، ص ۷۸. مطری آنها را از طایفه خزرج دانسته که اشتباه است، آنها بنومعاویهٔ بن مالك بن عوف بن عمروبن‌عوف از اوس هستند نک: وفاءالوفا، ج ۱، ص ۱۹۵

۱۳- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۱۳

۱۴- همان.

۱۵- همان.

ص: ۱۱۳

«نقب بنی دینار» و «مسجدالمنارتین». (۱) همچنین گفته شده که مالک بن نضر، پدر انس بن مالک، از بنی حدیله، خانه‌ای در راه مکه، در غرب مسجد نبوی و شرق عقیق نزدیک مسجد سقیا داشته است. (۲) چه بسا با توجه به این اقوال در باره خانه‌های بنی دینار و بنی حدیله در جهات مختلف مدینه، بتوان نتیجه گرفت که قبایل ساکن در مرکز مدینه، برخی متملکات و خانه‌هایی در اطراف مدینه داشته‌اند، به طوری که گاه این خانه در منازل قبایل دیگر بوده است، بویژه که قبایل، خانه‌ها و قصرهای خود را در میان معامله می‌کرده و با آنها به عنوان اموال منقول برخورد می‌کرده‌اند. گاه دیه کشته قبیله دیگر را قلعه‌ای در منازل خودشان قرار می‌دادند. (۳) از همین رو بعید نمی‌نماید که بنی دینار اموالی در غرب وادی بطحان داشته باشند. چه آنجا محله اصلی‌شان در همسایگی بنی حدیله بوده، به طوری که دو سمت شمالی و شرقی و حتی جنوبی مسجد نبوی- ص- را در بر می‌گیرد.

گفته شده که محله بنی مبذول که نامش عامر بن مالک بن نجار بوده، در غرب محله بنی دینار قرار داشته، یعنی در شرق خانه‌هایی که در سمت قبله مسجد نبوی (۴)؛ یعنی جنوب مسجد بوده است.

از محلات متعلق به انصار در سمت شمال غربی کوه سلع تا دامنه حره غربی، محله بنی سلمهٔ بن سعد بن علی بن اسد بن شاردهٔ بن تزید بن جشم بن خزرج (۵)، و محله بنی سواد بن غنم بن کعب بن سلمه (۶)، و محله بنی عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه (۷) و محله بنی حرام (۸) بوده است. در سمتی که آنان سکونت دارند، در مقایسه با جهات دیگر مدینه، بیشترین منابع آب وجود دارد، زیرا وادی عقیق و بطحان و قنات در میانه آن می‌گذرد. (۹) بخش اعظم این منازل در جهاتی قرار دارد که سابقاً به عنوان یثرب معروف بوده و مهمترین قریه مدینه به شمار می‌رفته است. (۱۰) محله بنی سلمهٔ بن سعد، در میان مسجد قبلتین (۱۱) به سمت مذاذ یعنی خانه‌های قصر گونه بنی حرام نیز در درون حره غربی قرار داشته است. (۱۲) محله بنی سلمه در این قسمت خُربی نامیده می‌شود (۱۳) که به آن خرابا هم گفته شده است (۱۴). برخی هم نام آن را خزبی بر وزن جبلی دانسته‌اند. (۱۵) بنی سواد بن غنم بن کعب بن سلمه در نزدیکی مسجد قبلتین سکونت داشته‌اند. (۱۶)

۱- نک: المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۱۸۵

«سُقیا»: برگرفته از «سقاه الغیث و أسقاه»، نام چاهی است در مدینه که به زمین آن فُلجان گفته شده و در میان بنی‌حدیله، در خانه مالک بن نضر پدر انس بن مالک در راه مکه، در غرب مسجد النبی، شرق عقیق، نزدک مسجدالسقیا در بیوت السقیا بوده است نک: عمدهٔ الاخبار، ص ۳۳۶. بیوت السقیا همان «بقع» است و بقع «نقب بنی‌دینار» است که شرحش خواهد آمد نک: المغازی، واقدی، ص ۱۲، چاپ اول

«جبل انعَم» یا «انعُم»: نام دیگرش «کوه احمر» پشت مسجد المنارتین قرار داشته است نک: عمدهٔالاخبار، ص ۲۳۸.

«مسجدالمنارتین»: در راه عقیق کبیر، در میان سقیا و برکه وبیک؛ در شرق برکه کوه احمر قرار دارد، این مسجد مربع گونه، هفت ذراع طول و عرض دارد و فاصله میان آن و راه، هفت ذراع است. در سال ۹۷۲ جز محل دو منارش و چیزی از سنگها، اثری دیگر از آن باقی نمانده است. از تمام مسجد به اندازه یک ذراع، از همه اطراف باقی مانده، چنانکه دور محراب آن مشخص است. نک: عمدهٔالاخبار، ص ۱۹۷.

«نقب بنی‌دینار»: نقب به معنای شکافی است که در پوست یا دیوار یا چیزی شبیه آنها به وجود می‌آید نک: المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۹۵۲. نقب بنی‌دینار در منطقه سقیا است که شرحش گذشت. به آن نقب مدینه نیز گفته می‌شود. محل آن در راه عقیق، در حره غربی است که سقیا هم همانجا قرار دارد نک: عمدهٔالاخبار، ص ۴۳۲.

رسول خدا- ص- ده ماه بعد از هجرت، در غزوه ذات العشیره، برای حمله به کاروانهای قریش که از شام بر می گشتند از نقب بنی‌دینار گذشت نک: المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳ نویسنده فرصت یافت تا در سال ۱۳۹۸، منطقه سقیا را بررسی کند. گفته می‌شود که منازل بنی‌دینار درآنجا بوده است، جز آن که آنچه باقی مانده خرابه‌هایی از سنگ شبیه به سنگهای حره‌ای است، آن گونه که از سنگهای حره اطراف قابل تشخیص نیست. این خرابه‌ها امروزه در جنوب غربی مدینه و جنوب ایستگاه راه آهن قدیم در راه آسفالت شده عروه واقع است. این خط حد شمالی آن است. اما کوه احمر امروزه در جنوب غرب ایستگاه راه‌آهن است با فاصله تقریبی یک کیلومتر، سمت چپ کسی که از راه عروه از مدینه خارج می‌شود. این کوه کوچک و هرمی شکل است که بر بالای آن مخازن آب که وابسته به عین زرقاء است قرار دارد. اگر کسی در محلی که گفته شده در سقیا منازل بنی‌دینار است، ایستاده باشد می‌تواند درست در برابر خود، این کوه را ببیند.

۲- عمدهٔ الاخبار، ص ۳۳۶

۳- گفته شده که قلعه الخصی بر وزن فعیل از خصا را بنی سلم که اوسی‌اند، در شرق مسجد قبا بنا کرده‌اند، بعدها به‌بنی‌منذر تعلق گرفته و این به دلیل دیه جده آنها بوده است نک: المغانم المطابه، ص ۱۳

۴- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۱۲- ۲۱۳

۵- همان، ج ۱، ص ۲۰۱

۶- همان.

۷- همان، ج ۱، ص ۲۰۲

۸- خلاصهٔالوفاء، ص ۳۹۱

۹- التعریف، ص ۵۳ و ۵۴؛ وفاءالوفا، ج ۴، ص ۱۳۳۲

۱۰- التعریف، ص ۱۹

۱۱- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۱.

«مسجد قبلتین»: مسجد قبلتین با مسجد فتح که بر سینه کوه سلع در ناحیه غربی آن قرار گرفته از سمت غرب فاصله دارد و بلندی مشرف بر لبه وادی عقیق قرار گرفته است. آن موضع را «قاع» می‌نامند و اطراف آن چاهها و مزارعی است که به «عرض» شناخته می‌شود و در سمت قبله مزارع جرف قرار دارد التعریف، ص ۵۴. اما جُرْف، در سمت شمال سه میل با مدینه فاصله دارد. آن را به این دلیل جرف نامیده‌اند که گفته شده تبّع از آنجا که عبور می کرده گفته: هذا جرف الارض. این مشی علمای قدیم در بیان وجه تسمیه مناطق است؛ پیش از آن نام جرف، عرض بوده است نک: عمدهٔالاخبار، ص ۲۸۸

۱۲- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۱

«المذاذ»: هر آنچه در غربی مجرای وادی بطحان در کناره مسجد فتح است مذاذ گفته می‌شود نک: المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۴۷

«مسجدالفتح»: بر قطعه‌ای از کوه سلع در سمت غربی آن قرار گرفته است نک: التعریف، ص ۵۳؛ آثار المدینهٔالمنوره، ص ۱۲۷- ۱۲۵

۱۳- گفته شده که رسول خدا- ص- آن را طلحه یا صُلحه نامیدند نک: وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۱

۱۴- التعریف، ص ۵۴

۱۵- عمدهٔ الاخبار، ص ۳۱۶

۱۶- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۱

ص: ۱۱۴

چنین می‌نماید که منازل آنها در شرق و جنوب مسجد قبلتین امتداد داشته است. دلیل این مطلب سخن سمهودی است که می گوید: آنها در شرق مسجد قبلتین، مشرف به حره و در انتهای زمینهای مسطح (سهل) از زمین بنی سلمه خانه‌هایی دارند (۱)، همانطور که خانه‌هایی در جنوب مسجد در پشت حره دارند. (۲)مقتضای این نقلها آن است که سکونتگاه بنی‌سواد در انتهای بخش شرقی حره غربیه از سمت شمال آن قرار داشته است. (۳) بنی عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه در نزدیک مسجدالخربه تا کوه دویخل سکونت داشته‌اند. (۴) در شرق منازل بنی‌عبید، منازل بنی‌حرام، در مسجد قبلتین و مسجد الخربه تا زمان عمر بن خطاب قرار داشته است. (۵) به همین دلیل، سیل در میان بنی‌حرام و نماز جمعه در مسجد نبوی جدایی می‌انداخته است، از این رو آنان از رسول خدا ص- می‌خواستند تا منازل آنها را به محلی نزدیک‌تر منتقل کند. بعد از آن بود که در شعبی در پایین کوه سلع در سمت غربی آن داخل شدند، (۶) شعبی که بعدها به نام آنها معروف گشت به آن شعب بنی‌حرام می گفتند.(۷) سمهودی می گوید که در آنجا آثاری از منازل آنان و آثاری از مسجد آنها در غرب کوه سلع، سمت راست کسی که از راه جنوب به مساجد فتح می‌رود و سمت چپ کسی که به مدینه می‌رود، وجود دارد. حصن خل در نزدیکی روبروی آن از سمت مغرب قرار دارد. (۸) پی نوشتها:

۱- همان.

۲- همان.

۳- المدینه بین الماضی و الحاضر، ص ۶۴۱

۴- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۲

«مسجدالخربه»: این مسجد از آن بنی‌عبید بوده و منازل آنها اطرافش قرار داشته است (نک: عمدهٔالاخبار، ص ۲۰۷). اما کوه دویخل: نام دیگرش کوه بنی‌عبید است و در نزدیکی آن کوه کوچک دیگری متعلق به همانهاست با نام کوه بحینه، در غرب بنی‌حرام، در سمت غرب مایل به شمال. کسی که از سمت مساجد فتح به مسجد قبلتین می‌رود از منازل آنها عبور می کند (عمدهٔالاخبار، ص ۲۰۷). امروزه کوه بحینه به «ضلع عقاب» شناخته می‌شود (نک: المدینهٔ بین الماضی و الحاضر، ص ۵۸ و ۵۹)

۵- خلاصهٔالوفاء، ص ۳۹۱؛ عمدهٔ الاخبار، ص ۲۰۷

۶- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۰۳؛ و نک: خلاصهٔالوفاء، ص ۳۹۱

۷- وفاءالوفا، ج ۱، ص ۲۰۳

۸- همان، ج ۱، ص ۲۰۴

«حصن خل»: این مکان که به قصر خل هم مشهور است در غرب بطحان قرار دارد و گفته شده در ایام معاویه ساخته شده تا حصنی برای مردم مدینه باشد. نامش هم از آن روی «خل» شد که در سر راه قرار داشت و هر راهی که در حره یا رمل باشد آن را «خل» می‌نامند نک: وفاءالوفا، ج ۴، ص ۱۲۸۹

ص: ۱۱۵

ص: ۱۱۶

ص: ۱۱۷

ص: ۱۱۸

ص: ۱۱۹

ص: ۱۲۰

ص: ۱۲۱

ص: ۱۲۲

ص: ۱۲۳

حج در آیینه ادب فارسی

ص: ۱۲۴

حج در ادب فارسی

خلیل‌اللَّه یزدانی

حج در آینه شعر فارسی

در شعر و ادب فارسی، حج و کعبه و دیگر اماکن مقدّسه، جایگاهی ویژه و بس والا دارد و سخنوران و ادیبان، هر یک از زاویه خاص به آنها توجّه کرده‌اند. برخی از دید عرفانی بدانها نگریسته‌اند و در این بعد آثار ارزنده‌ای از خود به جای نهاده‌اند. بعضی از دید اجتماعی با آن سخن گفته و یادگارهای ذی‌قیمتی برای نسلهای بعد از خود باقی گذاشته‌اند.

شهرت حج و کعبه و دیگر اماکن مقدّس و ارزش معنوی آنها در نظر شعرا و ادبای ایران، آن چنان بوده و هست که از آنها به عنوان معیار برتری و ارزشمندی در مدایح خود استفاده کرده و به صور گوناگون در مخیّله پویای خود از آنها تصویرهایی بدیع آفریده‌اند و آن همه را با تشبیه و استعاره و کنایه و دیگر صور خیال بیان کرده‌اند.

ما خواهیم کوشید دریافت و تعبیرات بعضی از شعرا را در هر قرن، در این رساله به اجمال بررسی کنیم. بدیهی است تحقیق درباره همه شعرا و نویسندگان مقدور فرصت کم و بضاعت مزجات این بنده نخواهد بود، به ناچار از هر چمن گلی انتخاب خواهد شد. و سعی خواهیم کرد ترتیب تقدّم و تأخّر زمانی را رعایت کنیم.

۱- رودکی، از قدیمی‌ترین شعرای پارسی‌گوی ایران است، این شاعر تیره‌چشمِ

ص: ۱۲۵

روشن‌بین- که او را پدر شعر فارسی دری خوانده‌اند- در سال ۳۲۹؛ یعنی نیمه اوّل قرن چهارم چشم از جهان فروبسته و متأسّفانه از آن همه اشعار نغز و پر مغز او جز معدودی، آن هم اغلب به صورت پراکنده در تذکره‌ها و کتب لغت، باقی نمانده است.

در بین معدود اشعار باقی مانده این شاعر شهیر، گاهی کعبه به عنوان آنچه که مایه افتخار و مباهات است مطرح می‌شود. و همانگونه که گفتیم در مدایح و یا غزلیّات خود از آن سود جسته است.

رودکی در غزلی، چشمان سیاه محبوبش را مایه افتخار خود می‌داند، همانگونه که مکّیان به کعبه و ... افتخار می‌کنند او به چشمان معشوق می‌بالد.

عید قربان یکی از مراسم پرشور اساسی و معنوی حج است، هم از آن جهت که با قربانی، اعمال حج به انتها می‌رسد و هم از نظر اهمیّت که پایان آزمایش الهی از ابراهیم- ع- است.

رودکی به مناسبت عید قربان قصیده‌ای سروده و این عید را به ممدوح خود تبریک گفته است.

۲- دقیقی طوسی، دیگر استاد قرن چهارم که در سرودن شاهنامه از پیش‌کسوتان فردوسی است و هزار بیت از شاهنامه را سروده است، وقتی در مورد لهراسب سخن گفته به ارزش و احترام کعبه در نزد عرب که حتّی پیش از اسلام هم از اهمیّت و ارزش خاص برخوردار بوده، اشاره کرده است. (۱)شعرای قرن چهارم و پنجم اغلب به همین صورت در خلال اشعار توصیفی و مدحی خود به وصف مکّه و کعبه و متعلّقات آنها توجه کرده و در تشبیهات خود از آنها استفاده کرده‌اند.

۳- ابومحمّـد منصور بن علی منطقی رازی، شاعر قرن چهارم، زیبارویان خانه خود را به بتهای درون کعبه در دوران جاهلیّت عرب تشبیه کرده است. (۲) ۴- عنصری، که دیگدان از نقره دارد و آلات خوان از زر، و در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته در مدح سلطان محمود ولی نعمت خود قصیده مدحیّه‌ای ساخته و هنر شاعری خود را نمایان ساخته از کعبه و متعلّقات آن در تشبیه سود جسته و در یک بیت قصر او را در بزرگی مقام به کعبه- که پادشاهان به زیارت آن می‌آیند- و قلمش را به حجرالاسود و کف

۱- مزدیسنا و ادب پارسی، جلد دوم، تألیف دکتر محمد معین، به کوشش مهدخت معین ۱۳۶۳، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۲۵. و دیوان دقیقی طوسی، به اهتمام دکتر محمد جواد شریعت، چاپ اول ۱۳۶۸، انتشارات اساطیر، ص ۴۹

۲- رک: شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرنهای ۳ و ۴ و ۵، تصحیح محمد مدبّری، چاپ اول، بهار ۱۳۷۰ نشر پانو، ص ۵۹۰

ص: ۱۲۶

بخشنده‌اش را به زمزم مانند کرده است. (۱) ۵- حکیم ناصر خسرو قبادیانی، در سفرنامه‌اش تنها به توصیف اماکن و راهها و ... و ظواهر حج پرداخته است. علاوه بر این که همچون دیگران کعبه و متعلّقات آن را نمونه اعلای ارزش می‌داند. در توصیف و حمد و ستایش خود ممدوح را نسبت به آنها سنجیده است. در قصیده معروف خود به مطلع:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای کریم

فلسفه حج و اعمال و مناسک آن را بیان کرده است، ناصر خسرو نیز همانند دیگر شاعران در مدایح خود از کعبه و متعلّقات آن به عنوان الگو و معیار ارزشیابی سود جسته است.

رکن کعبه که اغلب رکن حجرالاسود منظور است و زمزم از ارزش و احترام فوق‌العاده و دیرینه‌ای برخوردار است. ناصر خسرو در قصیده‌ای در ستایش حضرت محمد- ص- می‌گوید ارزش رکن و زمزم به خاطر وجود حضرت محمد- ص- است.

اگر فضل رسول از رکن و زمزم جمله برخی زد یکی سنگی بود رکن و یکی شوراب چه زمزم (۲)

در قصیده‌ای بر یاد خراسان سروده به مطلع:

سلام کن زمن ای باد مر خراسان را مر اهل فضل و خرد را نه عام نادان را

و در مدح و ستایش زابلستان گفته است:

پریر قبله احرار زاولستان بود چنانکه کعبه است امروز اهل ایمان را (۳)

ناصر خسرو مردم واقعی را دانشمندان و آنان که از علم و ایمان برخوردارند، می‌داند و دیگران را انسان نمی‌شمارد و در قصیده‌ای که در مدح و معرّفی این گونه مردم سروده آن‌ها را به حجّ اکبر و کعبه و رکن و صفا مانند کرده است:

مردم نبود صورت مردم حکماالند دیگر خس و خارند و قماشات و دغاالند ...

حجّ کبراالند و حکیمان جهانند زیرا ز ره حکمت قبله حکماالند

کعبه شرف و علم حسینات کتابیست ویشان به مثل کعبه و رکنند و صفاالند (۴)

و بالاخره در قصیده‌ای که بهترینهای عالم هستی را برشمرده در برتری کعبه گفته است:

چون فرقان از کتب و چو کعبه ز بناها چون دل ز تن مردم و خورشید زاختر (۵)

۱- رک: دیوان عنصری بلخی، تصحیح دکتر سید محمّد دبیر سیاقی چاپ دوم بهار ۱۳۶۳، انتشارات کتابخانه سنایی، صص ۲۰۵- ۱۹۴

۲- دیوان ناصر خسرو به تصحیح، مجتبی مینوی- مهدی محقّق چاپ سوم ۱۳۶۸، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۸۱

۳- دیوان اشعار حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی، با تصحیح حاجی سید نصراللّه تقوی، چاپ چهارم ۱۳۵۵ به کوشش مهدی سهیلی، انتشارات امیر کبیر، ص ۹

۴- همان، ص ۹۶

۵- همان، ص ۱۷۳

ص: ۱۲۷

ناصر خسرو در قصیده‌ای به مناسبت استقبال از دوستش که از حج برگشته، فلسفه حج و مناسک و اعمال آن را بیان کرده و گفتنیها را گفته است.

او فلسفه احرام بستن را حرام کردن همه چیز جز خدا، بر خود می‌داند. می‌گوید با چنان قلب پاکی باید لبیک زد که گویی دعوت خدا را با گوش جان خود می‌شنویم و به دعوت او پاسخ می‌دهیم. او پیشینه عرفات را مدّ نظر دارد که به قولی خداوند مناسک و اعمال حج را به توسط جبرئیل در عرفات به ابراهیم- ع- آموخت و ابراهیم نسبت به آن معرفت پیدا کرده لذا معتقد است که باید در عرفات حق را بشناسد و بویی از معرفت پروردگار به مشام او برسد.

انسان همیشه مغلوب و اسیر نفس امّاره خویش است. آواره همگان می‌گوید: وقتی حاجی پا در حریم حرم می‌گذارد باید از نفس و هواهای نفسانی خویش مصون باشد، وقتی رمی جمره می‌کند، همزمان با انداختن سنگ‌ریزه باید افعال و عادات مذموم را از خود دور کند.

قربانی در نظر شاعر تنها سر بریدن گاو و گوسفند و ... نیست، باید در آن مرحله حاجی خود را به خدا نزدیک ببیند و نفس شیطانی خود را قربانی کند وی فلسفه ایستادن در مقام ابراهیم را تسلیم محض و صادقانه در برابر خداوند می‌داند. طواف حاجی حول خانه کعبه یادآور طواف فرشتگان و ملائکه حول عرش عظیم الهی و بیت‌المعمور است. فلسفه سعی بین صفا و مروه را به صفای درون رسیدن و دو جهان را در پرتو صفای درون دیدن و دل را از آتش دوزخ در امان داشتن می‌داند و بالاخره ناصر خسرو می‌گوید که حاجی در بازگشت باید انسانی دیگر باشد، تمام منّیتهای خود را دفن کرده باشد و انسانی الهی شده باشد و بازگردد.

این چنین حجّی حجّ مقبول است، این فلسفه‌ها و اهداف را در قصیده معروف خود آورده است که با مطلع زیر، آغاز می‌شود:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم ...

ناصر خسرو در قصیده دیگری به مطلع:

ای شسته سر و روی باب زمزم حج کرده چو مردان و گشته بی‌غم

ضمن اندرز گویی، گفته است تو عمر چهل ساله خود را به بهای اندک از دست داده‌ای و با مردم با حیله و نیرنگ معامله کرده‌ای و ... امّا با این عمل حج، پاک شده‌ای. از این پس متوجه اعمال و رفتار خودت باش. من بعد دست از کم‌فروشی و نیرنگ‌بازی بردار، ثروت‌اندوزی، بخصوص از وجه حرام، پایدار نیست و خدا از آن آگاه است.

ص: ۱۲۸

او می گوید تاکنون شیطان تو را می‌فریفت و خوب و بدها را در نظر تو معکوس جلوه می‌داد ولی اکنون که تو او را رمی کرده و از خود رانده‌ای ممکن است با لطایف‌الحیل برگردد و بیش از پیش به تو صدمه بزند، پس مراقب باش دیگر اجازه بازگشت به او مده و از این پس در حرفه خودت با صداقت رفتار کن.

از سیم طراری مشو به مکّه ماميز چنین زهر و شهد بر هم (۱)

۶- عطای رازی، شاعر قرن پنجم متوفی به سال ۴۹۱ که مثنویهای برزونامه و بیژن‌نامه منسوب به اوست، سلطان ابراهیم را مدح کرده و قصر او را به کعبه ابراهیم خلیل-ع- تشبیه کرده است.

همو در شریطه تأبیدیه قصیده‌ای کعبه را از بناهای جاویدان می‌داند و می گوید:

تا بود کعبه و منا و صفا تا بود مشعر و مقام و حطیم

دشمنت باد همچو بنده اسیر مانده در دست روزگار لئیم (۲)

هرچند رازی مدّاح است و از این کلمات مقدّس مکّه و کعبه و ... برای ستایش ممدوح استفاده کرده ولی برای آنها ارزش بیش از حد قائل شده است.

۷- مسعود سعد سلمان لاهوری، متوفی ۵۱۵ از قصیده‌سرایان بزرگ قرن پنجم، معاصر غزنویان و سلجوقیان است، مدّتها در زندان بسر برده و در حبسیّه‌سرایی مشهور است. مسعود سعد در ضمن اشعار و مدیحه‌های خودش از عظمت و ارزشهای معنویِ کعبه، صفا، مروه، زمزم و ... در تشبیهات خود سود جسته و باور دینی و اعتقادی خودش را از این طریق نشان داده است ولی جای بسی تأسّف است که لفظ درّ دری را در پای خوکان ریخته است.

۸- فیلسوف حکیم ریاضی‌دان حجّهٔالحق خیّام نیشابوری، در قصیده‌ای که در آخر نسخه‌ای از رباب‌نامه سلطان ولد پسر مولوی آمده و در موزه قونیه محفوظ است و به نظر مجتبی مینوی قصیده از آن خیّام است و قبل از ۷۰۴ کتابت شده، گفته است:

نخست حاجی، باید صاحب خانه را طلب کند. سپس خانه را، ابتدا به معرفت نفس برسد، سپس به عرفات رود. در این ابیات از صنعت اشتقاق و شبه اشتقاق نیز سود جسته است.

رهی نمود مرا راست سوی آب حیات شبی به شهر ری اندر مفلسفی ز قضات ...

و گر ز حکمت کار صلات بی‌خبری تو گر صلات پرستی بود صلات تو لات

۱- همان، ص ۲۸۷

۲- شرح احوال و اشعار شعرای بی‌دیوان در قرنهای ۳ و ۴ و ۵، ص ۶۰۲

ص: ۱۲۹

به راه حج بشتابی و مال صرف کنی ز راه دور همی تا برآوری حاجات

نخست قاضی حاجات را طلب پس حج نخست معرفت نفس جوی پس عرفات (۱)

۹- ابونصر علیّ بن احمد اسدی طوسی، متوفّی ۴۵۶ شاعر حماسه‌سرای قرن پنجم است او در گرشاسپ‌نامه به مناسبت، به کعبه، اهمیّت و ارزش معنوی و اجتماعی آن و حتّی به ساختن کعبه اشاراتی دارد. او می‌خواهد امنیّت کعبه را که ابراهیم از خداوند درخواسته است و خداوند نیز در سوره آل عمران آیه ۹۷ درخواست او را پذیرفته و فرموده است: «ومن دخله کان آمنا ...» گوشزد کند.

شاعر حماسه‌سرا ماجرای هبوط آدم و فرود آمدن کعبه و این که به خاطر شکوه و عظمت پیامبر بزرگ اسلام بر شکوه و عظمت کعبه افزوده خواهد شد، ملاقاتی بین گرشاسب و برهمن که بر بالای کوهی سبز و پر از گل است ترتیب داده و گفته است.

از آن آن کُه ایدون خوش و خرّم است که با فرّ فرّخ پس آدمست ...

ز مینو چو آدم برین که فتاد همی بود با درد و با سرد باد

ز دل دود و غم رفته بر آفتاب دو دیده چو دریا دو رخ جوی آب

به صد سال گریان بد از روزگار همی خواست آمرزش از کردگار

چنین تا به مژده بیامد سروش که کام دلت یافتی کم خروش ...

غمی ماند جفتش تهی زو کنار بر جدّه نزدیك دریاکنار ...

وزاندوه آدم از ایدر بدرد شب و روز گرینده و روی زرد ...

فرستاد پس کردگار از بهشت به دست سروش خجسته سرشت

ز یاقوت یکپاره لعل فام درفشان یکی خانه آباد نام

مران را میان جهان جای کرد پرستشگهی زو دل آرای کرد

بفرمود تا آدم آنجا شتافت چو شد نزد او جفت را بازیافت ...

همان جایگه ساخت خواهد خدای یکی خانه کزوی بود دین به پای ...

به فرّ پسین تر ز پیغمبران بسی خوبی افزود خواهد بر آن

چو رخ زو بتابی شود دین تباه چو سنگش ببوسی بریزد گناه (۲)

۱۰- حکیم ابومنصور قطران عضدی تبریزی، متوفّای ۴۶۵ شاعر قرن پنجم معاصر سلجوقیان و نخستین شاعر آذربایجان که شعر فارسی سروده است.

۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۵۳۰ نقل از مجله دانشکده ادبیات تهران سال چهارم شماره ۲

۲- گرشاسب‌نامه حکیم احمد اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی چاپ دوم ۱۳۵۴، کتابخانه طهوری، ص ۱۸

ص: ۱۳۰

قطران در قصیده‌ای کوتاه بیست و پنج بیتی، ابوالحسن لشکری را ستوده و در ضمن به جنگ او و پیروزیش بر کفّار اشاره کرده و چون در این عید به جای گاو و گوسفند کفّار را کشته خداوند را از او راضی و خشنود شمرده است.

... گوسفند و گاو کشتن فرض هست این عید را کاندرین آمد رضای ایزد بیچون و چند

ایزد از هر عید هست این عید راضی‌تر ز تو زانکه کافر کشته‌ای بر جای گاو و گوسفند ... (۱)

قطران در چند قصیده که به همین مناسبت عید اضحی سروده، امرایی چون امیرجستان، ابوالحسن علی لشکری، ابونصر مملان و ... را مدح کرده و گفته است: همانگونه که در روز عید اضحی، مکّه (منا) غرق در خون است، دشمنان شما غرق در خون باشند. و یا همانگونه که دیگران گاو و گوسفند می‌کشند تو به جای آن کفّار را کشته‌ای و به ممدوح خود می‌گوید:

خجسته باد تو را عید گوسپندکشان که تو همیشه درخت خجسته می‌کاری

کنون کهان و مهان گاو و گوسفند کشند رضای ایزد جویند از آن نه خونخواری

تو گاو بی‌گنه و گوسفند بی‌بزه را مکش، بکش عدوی خصم یا گنه‌کاری (۲)

۱۱- ابواسماعیل عبداللَّه بن محمّد الانصاری الهروی که از صوفیان و عرفای مشهور قرن پنجم است و معاصر خواجه نظام‌الملک طوسی و البارسلان سلجوقی بود و نسبش به ابوایوب انصاری می‌رسید و در علوم دینی بنام و در حفظ اشعار عرب و فقه و حدیث توانا و حتّی در تغییر سبک نثر فارسی مؤثّر بوده است.

چند بار به زیارت بیت‌اللَّه نائل و در یکی از همین سفرها با ابوالحسن خرقانی آشنا شده است و تحت تأثیر سخن خرقانی قرار گرفته و گفته است: اگر خرقانی را نمی‌دیدم حقیقت را نمی‌شناختم.

انصاری در شرافت و بزرگی و اهمیّت کعبه، سخنها گفته بسی دل‌انگیز و شور برانگیز، در کنزالسالکین وقتی هرات را توصیف کرده گفته است:

جامعی دارد که چشم اهل معنی در صفاش کعبه صورت توان بستن از او هر منظری (۳)

خواجه عبداللَّه انصاری روز و شب را به مفاخره بر یکدیگر وا می‌دارد، روز می‌گوید: ای

۱- دیوان قطران تبریزی، تصحیح حسین آهی، مهرماه ۱۳۶۲ مطبوعاتی خزر، ص ۶۴

۲- همان، ص ۳۹۸

۳- رسائل جامع خواجه عبداللَّه انصاری کنزالسالکین ص ۴۴ تصحیح استاد وحید دستگردی- مقدّمه از سلطان حسین تابنده گنابادی، چاپ چهارم ۱۳۶۵ انتشارات فروغی.

ص: ۱۳۱

شب جهاد و حج در من است و تکبیرات عیدین بر من است، ای شب من معدن کرامتم، دمدمه قیامتم و شب در پاسخ می‌گوید ای روز اگر من سیاهم باکی نیست، جامه کعبه سیاه است و بیت‌اللّه است، حجرالاسود سیاه است و یمین اللّه است.

می‌دانیم انصاری عارف است، عرفا بیشترین توجه را به «دل» دارند زیرا دل را مهبط خدا می‌دانند، دل به دست آوردن و کمک به همنوع را حتّی از حج و نماز برتر می‌شمارند.

خواجه می‌گوید: نماز نافله گزاردن کار پیر زنان است، روزه تطوّع صرفه نان است، حج گزاردن گشت جهان است. دلی به دست آر که کار آن است. (۱) خواجه در ادامه بحث مذکور می‌گوید: کار نه روزه و نماز دارد بلکه شکستگی و نیاز دارد، عنایت دوست عزیز است، نشان او دو چیز است، عصمت در اوّل توبه در آخر، ابوجهل از کعبه می‌آید ابراهیم از بتخانه کار عنایت دوست دارد و باقی همه بهانه، حج‌گزاردن تماشای جهان است نان دادن کار مردان است. (۲) در رساله محبّت‌نامه می‌گوید هدف زائر باید خدای خانه باشد نه تنها خانه:

مست توام از جرعه و جام آزادم مرغ توام از دانه و دام آزادم

مقصود من از کعبه و بتخانه توای ورنه من از این هر دو مقام آزادم (۳)

***

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه آمد یک دل (۴)

*** ۱۲- حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی متوفّی ۵۴۵ از شاعران بزرگ قرن ششم است که پس از تغییر حالتی که در او به وجود آمد به جرگه عرفا پیوست و از پیشوایان بزرگ عرفان و تصوّف ایران شد، بطوری که مولوی او را دو چشم «عرفان» و «تصوّف» نامیده است. (۵) سنایی خود به سفر حج رفته و پس از سفر مکّه به غزنین برگشته و تا پایان عمر در آن شهر مانده است.او همانند دیگر عرفا بیشتر به ابعاد معنوی حج متوجّه است. در اشعار وی هم مدح هست هم حکایت، هم به صورت تشبیه و استعاره از کعبه و حج و متعلّقات آن سخن گفته و عشق را برتر از زیارت کعبه و زهد و طامات و ... شمرده است.

۱- همان رساله واردات، ص ۲۳۴

۲- همان، ص ۳۸

۳- همان محبّت نامه، ص ۱۲۹

۴- همان مقولات، ص ۱۵۹

۵- و ۲۰- دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی- با مقدّمه و حواشی، مدرّس رضوی چاپ سوم- ۱۳۶۲ انتشارات کتابخانه سنایی صص سی و شش تا پنجاه و هشت مقدّمه.

ص: ۱۳۲

خانه طامات عمارت مکن کعبه آفاق زیارت مکن

نامه تلبیس نهفته مخوان جامه ناموس قصارت مکن (۱)

سنایی آنگاه که در سیاست مدن سخن می‌گوید خطاب به یکی از اخلاف سلطان محمود غزنوی اینگونه نصیحتش می‌کند و کعبه واقعی را دل می‌داند.

دل مؤمن چو کعبه دان به درست زمزم و رکن او مبارک و چست ...

کعبه را از بتان مطهّر کن شمع توحید را منوّر کن (۲)

او در حدیقه گفته است:

از در چشم تا به کعبه دل عاشقان را هزار و یک منزل (۳)

سنایی انسان را به ترک تعلّقات مادّی و تجرید دعوت می‌کند و می‌گوید: تا وقتی با خود هستی و خود را در نظر داری، در کعبه نیستی که در خراباتی:

نیست کن هر چه راه ورای بود تات دل خانه خدا بود

تا تو را بود با تو در ذات است کعبه با طاعتت خرابات است

ورز ذات تو بود تو دور است بتکده از تو بیت معمور است (۴)

شاعر در حمد و ثنای پروردگار از جمله می‌گوید که خداوند انسان را به کعبه دل (جان و روح) دعوت کرده ولی انسانها بیشتر به جنبه‌های ظاهری آن؛ یعنی کعبه گِل توجّه دارند.

کعبه دل زحق شده منظور همّت سگ بر استخوان مقصور (۵)

گفتیم سنایی توفیق زیارت کعبه را یافته است. این توفیق در سنین جوانی نصیب او شده است و قصیده‌ای با مطلع:

گاه آن آمد که با مردان سوی میدان شویم یک ره از ایوان برون آییم و بر کیوان شویم

سروده و در آن اشتیاق شدید خود را به کعبه و حجّ بیت‌اللَّه نشان داده است. قصیده طولانی است و نقل تمام آن به درازا خواهد کشید. چند بیت آن را نقل می‌کنیم و علاقه‌مندان را به دیوان سنایی ارجاع می‌دهیم. در این قصیده شور و شوق سنایی و در عین حال مسیر حرکت و تحمّل مشقّات و مشکلات راه او را می‌توان دید.

شاعر در ادامه قصیده گفته است:

راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم خانه پردازیم و سوی خانه یزدان شویم

طبل جانبازی فرو کوبیم در میدان دل بی‌زن و فرزند و بی‌خان و سر وسامان شویم ...

۱- همان، ص ۵۰۶

۲- حدیقهٔالحقیقهٔ وشریعهٔ الطریقهٔ- اثر ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی تصحیح مدرّس رضوی- سیّد محمدتقی- چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۸ ص ۵۸۸

۳- همان، ص ۳۴۰

۴- همان، ص ۱۱۲

۵- همان، ص ۱۴۶

ص: ۱۳۳

همرهان حج کرده بازآیند با طبل و علم ما به زیر خاک در، با خاک ره یکسان شویم

همرهان با سرخ‌رویی چون به پیش ماه سیب ما به زیر خاک چون در پیش مَه کتّان شویم

دوستان گویند حج کردیم و می‌آییم باز ما به هر ساعت همی طعمه‌دگر کرمان شویم ..

گر نباشد حجّ و عمره، رمی و قربان گو مباش این شرف مارنه بس کز تیغ او قربان شویم

این سفر بستان عیّاران راه ایزد است ما ز روی استقامت سرو آن بستان شویم

حاجیان خاص مستان شراب دولتند ما به بوی جرعه‌ای مولای این مستان شویم

نام و ننگ و لاف و اصل و فضل در باقی کنیم تا سزاوار قبول حضرت قرآن شویم

بادیه بوته است ما چون زرّ مغشوشیم راست چون بپالودیم از او خالص چو زرّ کان شویم

بادیه میدان مردان است و ما نیز از نیاز خوی این مردان گِریم و گوی این میدان شویم

گرچه در ریگ روان عاجز شویم از بیدلی چون پدید آید جمال کعبه جان‌افشان شویم

یا به دست آریم سرّی یا برافشانیم سر یا به کام حاسدان گردیم یا سلطان شویم

یا پدید آییم در میدان مردان همچو کوه یا به زیر پشته ریگ اجل پنهان شویم (۱)

از این قصیده سنایی استنباط می‌شود که سفر حج در عصر او دشواریها و سختیهای فراوانی داشته و احتمال عدم توفیق زیارت و به هلاکت افتادن می‌رفته است. و حتّی چه بسا افرادی به قصد حج عزیمت می‌کرده و راه دور و درازی را طی می‌کرده‌اند ولی توفیق نمی‌یافته و مأیوسانه برمی‌گشته‌اند. قصیده دیگری از شاعر، مبیّن این اتّفاقات است. سنایی در این قصیده ضمن مدح احمد عارف از این که با وجود حرکت و طیّ طریق موفّق به زیارت بیت‌اللّه و ادای فریضه حج نشده، او را تسلّی می‌دهد و می‌گوید:

ای ز عشق دین سوی بیت‌الحرام آورده رای کرده در دل رنجهای تن گداز جانگزای

تن سپر کرده به پیش تیغهای جان سپر سر فدا کرده به نزد نیزه‌های سرگرای ...

از بدن یزدان پرستی وز روان یزدان طلب از خِرَد یزدان شناسی وز زبان یزدان ستای ...

چون به حج رفتی مخور غم گر نبودت حج از آنک کار رفتن از تو بود و کار توفیق از خدای

مصلحت آن بود کایزد کرد خرّم باش از آنک آن نداند رهرو از حکمت که داند رهنمای

سخت خامی باشد و تر دامنی در راه عشق گر مریدی با مراد خود شود زورآزمای

سوی خانه دوست ناید چون قوی باشد محب وز ستانه در نجنبد چون وَقح باشد گدای

احمد مرسل بیامد سال اوّل حج نیافت گر نیابد احمد عارف شگفتی کم نمای

۱- دیوان سنایی، صص ۴۱۹- ۴۱۴

ص: ۱۳۴

دل به بلخ و تن به کعبه راست ناید بهر آنک سخت بی‌رونق بود آنجا کلاه اینجا قبای

در غم حج بودن اکنون از ادای حج به است من بگفتم این سخن گو خواه شایی خواه مشای

از دل و جان رفت باید سوی خانه ایزدی چون به صورت رفت خواهی خواه به سرشو خواه به پای

نام و بانگ حاجیان از لاف بی‌معنا بود ور نداری استوارم بنگر اندر طبل و نای

حج به فریاد و به رفتن نیست کاندر راه حج رفتن از اشتر همی‌بینیم و فریاد از درای

صد هزار آوازه یابی در هوای حجّ ولیک عالم‌السرّ نیک داند های هوی از های‌های ...

جان فرستادی به حج، حج کرد و آمد نزد تو دل مجاور گشت آنجا گر نیاید گو میای

این شرف بس با شدت کاواز خیزد روز حشر کاحمد عارف به جان حج کرد و دیگر کس به پای

تا بگردد چرخ بر گیتی تو بر گیتی بگرد تا بپاید کعبه در عالم تو در عالم بپای (۱)

سنایی در این قصیده حجّ واقعی را حجّ قلبی می‌داند و می‌گوید حج باید با جان و دل و روح باشد نه با پای و تن. او معتقد است که اگر کسی در واقع خداشناس باشد حتّی اگر به ظاهر به جوار کعبه نیاید، هیچ اشکالی ندارد.

شاعر گاهی به حوادث تاریخی کعبه توجّه کرده است و اشاراتی به آن مسائل دارد. با توجّه به این که در دوره جاهلیت عرب، بهترین اشعار و خطابه‌های هر قبیله را به دیوار کعبه می‌آویختند و به آن افتخار می‌کردند و به عنوان نمونه‌ای روشن از آنها می‌توان معلّقات سبع را نام برد. سنایی در تعریف از شعر خود گفته است:

چون ز قرآن گذشتی و اخبار نیست کس را بر این نمط گفتار ...

با روان خرد بیامیزش بر در کعبه دل آویزش (۲)

همو در مثنوی طریق‌التحقیق از ترک دنیا و متعلّقات آن سخن گفته و کعبه را کعبه دل دانسته است.

ای سنایی ز جسم و جان بگسل هر چه آن غیر اوست زان بگسل ...

چند گردی به گرد کعبه گِل؟ یک نفس کن طواف کعبه دل (۳)

سنایی داستانهای جالب و شنیدنی را در ارتباط با سفر حج و کعبه سروده است، از جمله داستان برخورد حامد لفّاف با حاتم اصم را شرح داده و در خلال آن خیر و صلاح انسان را وقتی دانسته است که به سلامت و خوبی و خوشی از این جهان برود، از صراط عبور کند و به بهشت جاوید برسد.

۱- همان، صص ۶۱۱- ۶۰۸

۲- حدیقهٔ، ص ۷۱۵

۳- مثنویهای حکیم سنایی- تصحیح سیّد محمّدتقی مدرّس رضوی، چاپ دوم، انتشارات بابک سال ۱۳۶۰، ص ۱۴۰

ص: ۱۳۵

آن شنیدی که حامد لفّاف در حریم حرم چو کرد طواف …

تا این که حاتم اصم به او می گوید:

یک زمان شرع را متابع شو پس مرفّه به دشت در، بغنو (۱)

نام سنایی با عنوان حکیم همراه است و به عنوان حکیمی عارف نفس و عقل را شریف می‌داند و در ضمن می گوید حجّی که با شرف نفس ناطقه و عقل همراه باشد، ارزشمند است و الّا سعیی بیهوده است و زحمت بادیه به سیم خریدن. نفس انسانی و عقل موجب رسیدن انسان به خدا می‌شود.

پدر و مادر جهان لطیف نفس گویا شناس و عقل شریف …

حقّ آن دو شریف را بگذار حقّ این هر دو هم فرو مگذار

زان که در راه کعبه از سر داد اشتر این داد اگرت زاد آن داد (۲)

سنایی وقتی در نعت حضرت رسول- ص- سخن می گوید جود و بخشش و سعه صدر پیامبر را می‌ستاید و می گوید:

او چو موسی، علی ورا هارون هر دو یک رنگ از درون و برون …

از پی جود نز برای سجود صدر او آب کعبه برده ز جود (۳)

در اخبار و روایات آمده است که وقتی پیامبر مکّه را فتح کرد، به داخل کعبه رفت و به شکستن بتها مشغول شد، به دست خود و علی- ع- تمام بتها را درهم شکست و کعبه را از لوث وجود بتها پاک کرد، سنایی به این جریان اشاره می کند و ضمن ترجیح پیامبر اسلام بر دیگر پیامبران الهی می گوید:

شرک پادار شد هلاکش کن کعبه بتخانه گشت پاکش کن

مر علی را تو این عمل فرمای تا نهد بر عزیز کتف تو پای

کعبه از بت به جمله پاک کند مشرکین را همه هلاک کند (۴)

سنایی بن علی عشق می‌ورزد او را مُحرِم کعبه جان و مَحرم اسرار نهان می‌داند قلم و نامه او را به زمزم و کعبه تشبیه کرده گفته است:

مُحرم او بود کعبه جان را مَحرم اوبوده سرّ یزدان را

زمزم لطف آب خامه اوست کعبه اهل فضل نامه اوست (۵)

ارزش حجّ مقبول و واقعی، غیر قابل احصا است. سنایی می گوید نباید ارزش واقعی

۱- حدیقةالحقیقه، صص ۴۶۹- ۴۶۸

۲- همان، ص ۳۰۶

۳- همان، ص ۱۹۸

۴- همان، ص ۲۱۳

۵- همان، ص ۲۵۱

ص: ۱۳۶

حج را به خاطر بعضی چیزهای بی‌ارزش از بین برد، با توجّه به آنچه در گذشته برای نابود کردن حشره‌های موذی لباسها را در تنور پر آتش می‌تکاندند تا حشرات بسوزند، سنایی حج را به لباس تشبیه کرده و گفته است نباید به خاطر مسائل زاید و بی‌ارزش آن را تباه کرد. او می‌گوید: حج بر پایه معتقدات قلبی استوار است نه فقط با زبان و بیان بعضی الفاظ. وی این تمثیل را برای شخصی می‌آورد که به خاطر عائله زیاد آنها را ترک می‌کند و به شهری دیگر می‌رود. پروردگار به او درسی می‌دهد و می‌گوید:

حج مپندار گفت لبّیکی جامه مفکن بر آتش از کیکی (۱)

خداوند جسمیّت ندارد که نیاز به جا و مکان و خانه داشته باشد و این که کعبه را بیت‌اللّه می‌گویند برای تعریف خانه است که از دیگر خانه‌ها ممتاز باشد و گرنه خداوند به خانه‌ای نیاز ندارد. سنایی خطاب به مردم، قشری که توجّه به صورت دارند و از معنویّت بی‌خبرند، گفته است:

ای که در بند صورت و نقشی بسته استوی علی‌العرشی

رقم عرش بهر تشریف است نسبت کعبه بهر تعریف است (۲)

از اخبار و روایات چنین مستفاد می‌گردد که اوّل نقطه زمین محلّ کعبه بوده است و بقیّه قسمتهای کره ارض از گسترش همان مکان پدیدار شده است.

و چون کعبه پیش از آفرینش زمین بر روی آب بوده بیت عتیق نامگذاری شده، سنایی با توجّه به همین باور است که در مدح پیامبر اکرم که فرمود: «کنتُ نبیّاً وآدم بین الماء والطّین»، خلقت او را پیش از دیگر انسانها می‌داند می‌گوید:

کعبه بادیه عدم او بود عالم علم را علم او بود (۳)

سنایی به هیچ کس اجازه تحرّی با کعبه را نمی‌دهد و می‌گوید:

خرد اینجا تهی کند جعبه که تحرّی بد است با کعبه

پیش کعبه مگر که بوالهوسی بشنود علم سمت قبله بسی

هر که در کعبه با تحرّی مرد زیره تر به سوی کرمان برد (۴)

بر کعبه حوادث فراوانی گذشته ولی هر روز بیش از پیش بر استحکام کعبه افزوده شده است. سنایی به بسیاری از آنها اشاره کرده و به صورت تلمیح به آن حوادث و داستانها پرداخته است؛ از جمله به جریان حمله ابرهه و به مناسبت از غرور کیکاووس نیز یاد کرده است:

۱- همان، ص ۴۶۵

۲- همان، ص ۶۶

۳- همان، ص ۲۱۶

۴- همان، ص ۱۳۶

ص: ۱۳۷

یکی اعدات پیل آورد زی کعبه فراوان را یکی از کرکسان آورد بر گردونت پیمایی

***

در مکّه دین ابرهه نفس علم زد توطیر ابابیل ورا زخم حجر باش ...

گر خلق جهان ابرهه دین تو باشند تو بر فلک سیرت ایشان چو قمر باش (۱)

با اشاره به فتح مکّه و درهم شکستن بتها توسّط پیامبر، در مدح ابویعقوب یوسف بن احمد الحدّادی گفته است:

بود بتخانه گروهی ساحت بیت‌الحرام بود بدعت جای قومی بقعه سالنکیان

این دو موضع چون زدیدار دو احمد نور یافت قبله سُنّت شد این و کعبه خدمت شد آن (۲)

در هر حال کعبه در نظر سنایی از ارزش زیادی برخوردار است و او بهترین‌ها را با کعبه سنجیده و کعبه را مقیاس ارزشهای والا قرار داده است. در مدح سلطان مسعود گفته است:

در او کعبه دگر شد و بس که تقرّب کند بدو هر کس (۳)

دیدِ سنایی نسبت به حج و کعبه دید عرفانی است. او کعبه را همچون قطبی می‌داند که درون سینه عالم قرار گرفته و قلب را همچون کوه احد استوار و پابرجا و خاطره‌انگیز می‌داند، آن‌جا که سرداران رشیدی همچون حمزه سیدالشهدا در آن و در راه اعتلای اسلام فدا شده‌اند.

و بدین طریق می‌خواهد بگوید که در راه معبود ازلی و محبوب ابدی باید همه خواستها و آنچه سوی‌اللّه است را فدا کرد و نماز عشق خواند.

قبله جان ستانه صمد است احد سینه کعبه احد است

در احد، حمزه‌وار جان درباز تا بیابی مزه ز بانگ نماز (۴)

سنایی پیامبر اسلام را می‌ستاید و مکّه و مدینه و حرم و حری و همه و همه را در برابر او به تعظیم وامی‌دارد.

آن زمان آمدند بهر ثنات جمعه و بیض و قدر و عید و برات

وز مکان آمدند قدها خم مکّه و یثرب و حری و حرم

سنایی در تمام اشعار خود اعم از قصیده، غزل، مثنوی و ... به حج و کعبه و مسائل مربوط به آن توجّه خاص کرده است؛ از جمله در غزلی به مناسبت، بحث استطاعت را مدّ نظر می‌گیرد و می‌گوید: همانگونه که وقتی کسی استطاعت نداشته باشد به کعبه نمی‌رسد، نرسیدن عشّاق به وصال معشوق را هم به خاطر همان عدم استطاعت و افلاس می‌داند.

۱- همان، ص ۳۱۳

۲- دیوان سنایی، ص ۴۲۶

۳- مثنویهای سنایی- کارنامه بلخ، ص ۱۷۶

۴- حدیقهٔالحقیقه، ص ۱۳۸

ص: ۱۳۸

چون کعبه آمال پدید آمد از دور گفتند رسیدیم سر راه بر آن بود

بر درگه تو خوار ز دیدار تو نومید بر خاک نشستند که افلاس بیان بود (۱)

سنایی امام هشتم شیعیان حضرت امام رضا- ع- را مدح کرده و در تعریف از حرم مقدّس، آن را به کعبه و عرش تشبیه کرده و گفته است:

چون کعبه بر آدمی زهر جای چون عرش پر از فرشته هزمان (۲)

وساوس شیطانی همیشه انسان را در معرض خطر قرار می‌دهد، انسان نباید لحظه‌ای از این وسوسه‌ها غافل باشد. سنایی پند می‌دهد و می گوید:

دل گرفت احرام در بیت‌الحرام آب و نان هم دل اندر محرم خلوت سرای شهریار ... (۳)

گرچه اندر کعبه‌ای بیدار باش و تیزرووروچه در بتخانه‌ای هشیار باش و پی‌فشار

حج سفری است که انسان مشتاقانه تمام سختیها و مشکلات آن را تحمّل می کند مگر آنان که در بند تجمّلاتند و راحت طلب.

همرهان با کوه کوهانان به حج رفتند و کرد رسته از میقات و حرم و جسته از سعی و جمار

تو هنوز ار راه رعنایی زبهر لاشه‌ای گاه در نقش هویدی گاه در رنگ مهار (۴)

حج عملی است صد در صد درونی و قلبی و فقط و فقط برای خدا که: «وللّه علی النّاس حِجّ البیت ...» سنایی می گوید بعضی به کعبه می‌آیند ولی فقط با جسم، روح آنها جای دیگر است و به چیزی دیگر مشغول و این چنین حجّی، زحمت بادیه خریدن به سیم است.

حسن در بصره پُر بینند لیکن در بصر افزون بدن در کعبه پر آیند لیکن در نظر نقصان

صهیب از روم می‌پوید به عشق مصطفایش ساق هشام از مکّه می‌جوید صلیب و آلت رهبان

دلا آن جا که انصاف است خود از روم دل خیزد تنا آن جا که اعلام است از کعبه بود خذلان

نه در کعبه مجاور بود چندین سالها بلعم؟! نه در کوی ضلالت بود چندین سالها عثمان (۵)

سنایی می گوید کعبه جای مردان خدا است نه مردان ریا:

در کعبه مردان بوده‌اند، کز دل وفا افزوده‌اند در کوی صدق آسوده‌اند محرم تویی اندر حرم (۶)

او اظهار تأسّف می کند از این که مردم خلوص نیّت ندارند و می گوید: حاجی واقعی بسیار کم است.

همه دزدان گنج و دین تواند این سلف خوارگان لحیه دراز

همه را رو به سوی کعبه ولیک دل سوی دلبران چین و طراز (۷)

***

۱- دیوان سنایی، ص ۸۶۹

۲- همان، ص ۴۵۱

۳- همان، ص ۲۲۶

۴- همان، ص ۱۸۶

۵- دیوان سنایی، ص ۴۳۴- ص ۴۳۳

۶- دیوان سنایی، ص ۳۹۱

۷- دیوان سنایی، ص ۳۰۰

ص: ۱۳۹

به شرع اندرز بهر طوف کعبه ز چینی وز زنگی محرمی کو؟

به عالم در فراوان سنگ و چاه است ولی چون صخره و چون زمزمی کو؟ (۱)

سنایی در باب حج و کعبه بسیار سخن گفته به همین جهت است که شاعری به نام عارف زرگر در مدح سنایی گفته است، کعبه مقصدِ تو نیست، بلکه مقصد و مقصود تو خدای کعبه است.

تا حریم کعبه باشد قبله اهل سخن تا نعیم سدره باشد طعمه اهل بقا

سدره بادت دستگاه بخشش دارالبقا کعبه بادت پایگاه کوشش دارالفنا

کعبه و سدره مبادت مقصد همّت که نیست جز «ویبقی وَجْه ربّک» مر تو را کام و هوا (۲)

۱۳- عثمان مختاری متوفّای ۵۴۹ شاعر قرن پنجم و ششم که متعلّق به دوره دوم غزنویان است، همانند دیگر معاصران خود، شاعری مدّاح بوده و با توجّه به شهرت و آوازه کعبه، عید قربان، صفا، مروه و ... در مدایح خود از آن کلمات سود جسته و هر یک را به مناسبت به پادشاهان امرای منظور نظر خویش نسبت داده است.

۱۴- سید حسن غزنوی متوفّای ۵۵۷ ملقّب به اشرف، به پاکی و عزّت نفس و علوّ همّت و تقوا و عفاف و زهد و دینداری شهرت دارد ولی در عین حال زمان شاعری او مصلحت ایجاب می‌کرده که در ظاهر مدّاح سلاطین و امرا باشد.

سیّد حدّاقل دو سفر حج داشته و به زیارت خانه خدا نائل شده است.

سیّد وقتی در سفر حجّ خود به زیارت روضه حضرت رسول توفیق یافته قصیده‌ای در چهل و پنج بیت سروده و در آن جمال‌الدین محمّد وزیر را، که مرقد پاک حضرت ختمی مرتبت را عمارت کرده، ستوده است. (۳) امیر فخرالدّین که از امرای نیکوکار روزگاران بوده و به حُجّاج خدمت می‌کرده و به نیازمندان بخشش فراوان داشته. شاعر از خیراندیشیها و خدمات او در راه مکّه ستایش بسیار کرده و اعمال خیر او را در حدّ اعجاز شمرده است. قصیده‌ای را که در این مورد سروده، می‌توان به عنوان سفرنامه منظوم شمرد.

من به راه مکّه آن دیدم ز فخر روزگار کز پیمبر دید در راه مدینه یار غار ...

این کرامت حق تعالی داند و خلقان که بود از حوالینا الهی لا علینا یادگار (۴)

عید اضحی که یکی از آخرین مراسم حج است و قربانی در آن روز انجام می‌گیرد،

۱- دیوان سنایی، ص ۵۸۱

۲- همان، ص ۴۰

۳- دیوان سید حسن غزنوی ملقّب به اشرف، تصحیح محمّدتقی مدرّس رضوی، چاپ دوم ۱۳۶۲ انتشارات اساطیر، ص ۷

۴- همان، ص ۹۰

ص: ۱۴۰

یادآور از فرزندگذشتگی ابراهیم خلیل-ع- است و در واقع یکی از بزرگترین تراژدیهای تاریخ بشریّت. الهام‌بخش شعرا شده است و چون یکی از دو عید مهمّ جهان اسلام است مراسمی در تمام کشورهای اسلامی برپا می‌شده و می‌شود، شاعران نیز این فرصت را مغتنم شمرده به سرودن قصایدی به این مناسبت می‌پرداخته‌اند. سیّد حسن غزنوی نیز به همین مناسبت قصیده‌ای سروده و در آن سلطان سعید خوارزمشاه را ستوده است و به بیان استعاری، او را به حضرت سلیمان نبی مانند کرده است.

قصیده در بیست بیت به مطلع زیر سروده شده است:

اندرین عید مبارک پی فرخنده اثر بار داده است سلیمان نبی باز مگر (۱)

شاعر آنگاه که توفیق یافته و تربت حضرت رسول- ص- را در آغوش گرفته، با شور و هیجان، ترجیع‌بندی در هفت بند و پنجاه و شش بیت سروده و گفته است:

یا رب این ماییم و این صدر رفیع مصطفی است یا رب این ماییم و این فرق عزیز مجتبی است ...

خوابگاه مصطفی و کعبه‌مان از پیش و پس بارگاه و منبر حنّانه‌مان از چپ و راست ...

سلّموا یا قوم بل صلّوا علی الصّدر الأمین مصطفی ما جاءَ الّا رحمةً للعالمین

منّت ایزد را بدین گردون اعلا آمدیم منّت ایزد را بدین درگاه والا آمدیم ...

سلّموا یا قوم بل صلّوا علی الصّدر الأمین مصطفی ما جاءَ الّا رحمةً للعالمین

۱۵- رشید وطواط سعدالملک محمد بن عبدالجلیل عمری کاتب، متوفّای ۵۷۳ از شعرا و دانشمندان معروف قرن ششم است او در مدرسه نظامیّه بلخ تحصیل کرده و به خدمت دربار خوارزمشاهیان رفته و عدّه زیادی از امرا و بزرگان را مدح کرده است.

رشید در مدایح خود ممدوحین خویش را ستوده و از کعبه و صفا و مروه و ... در ستایش آنان استفاده کرده است.

رشید وطواط که خود در علوم بلاغی کتاب حدائق‌السّحر فی دقائق‌الشّعر را نوشته با به کار گرفتن صنعت اعنات قصیده‌ای در بیست و هفت بیت بدون حرف «الف» سروده و ضمن

۱- همان، ص ۹۳

ص: ۱۴۱

مدح اتسز خوارزمشاه گفته است:

خدمتش عهده وضیع و شریف حضرتش کعبه صغیر و کبیر (۱)

در ابیات فراوانی از اشعار رشید، کعبه بیش از همه مکانهای مقدّس مورد توجّه بوده است. (۲) ۱۶- اوحدالدّین محمّد بن محمّد انوری متوفّای ۵۸۳ ملقّب به حجّةالحق که در یکی از قرای ابیورد متولّد شده، در زمینه‌های مختلف مانند ادبیّات، حکمت، فلسفه، ریاضی، نجوم و ...

مهارت داشته است.

انوری از شعرای معروف قرن ششم است که مدّتها در طوس به تحصیل پرداخته. او در اشعار خود به حجّ و کعبه و مکّه به دیده احترام فراوان می‌نگریسته است و در ضمن مدایح خود به آنها اشاره کرده و گاهی به حوادث تاریخی حجّ و مکّه و کعبه توجّه کرده و حتّی داستانهایی در ارتباط با حج سروده است.

معمول بر این بوده و هست که در سوگندها به مقدّس‌ترین چیزها و کسان سوگند یاد می‌کنند، انوری خطاب به سعدالدّین اسعد او را مدح می‌کند و می‌گوید:

به صلات و زکات و حجّ و جهاد کاصل اسلام از این چهار درست

حرمت کعبه و صفا و منا حق آن رکن کش لقب حجر است ... (۳)

آب زمزم با توجّه به سابقه تاریخی و آنچه درباره کیفیّت پیدایش آن گفته شده در نظر انوری بسیار عزیز و ارزشمند است که ضمن مدح صدر اجل خواجه مهذّب‌الدّین ابوالمحاسن نصر در ارزش آن گفته است:

ور نسیم لطف تو بر آتش دوزخ وزد دلو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد

پی نوشتها:

۱- دیوان رشید وطواط، تصحیح سعید نفیسی ۱۳۳۹، کتابخانه بارانی، تهران، ص ۲۷۷

۲- رک: همان صفحات: ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۸، ۱۷۴، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۴۲، ۴۰۸، ۴۴۶، ۴۶۹، ۵۶۸، ۵۷۶، ۵۹۳، ۶۰۱ و ...

۳- دیوان انوری، جلد اوّل قصاید، به اهتمام محمّدتقی مدرّس رضوی چاپ چهارم ۱۳۷۲، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۶۵

ص: ۱۴۲

ص: ۱۴۳

ص: ۱۴۴

ص: ۱۴۵

نقد و معرفی کتاب

ص: ۱۴۶

گزارشی پیرامون کتاب «جنّات ثمانیه»

محمدرضا انصاری قمی

در گنجینه دستنوشته‌های کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه‌ای به شماره ۴۱۰۰ (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی: ج ۳، ص ۸۲، و الذریعه: ۵/ ۱۵۰ شماره ۶۴۴) وجود دارد به نام «جنّات ثمانیه/ بهشتهای هشت گانه» که در آن، نویسنده آن به توصیف هشت بقعه از بقاع متبرّک اسلامی؛ یعنی مکه، مدینه، بیت‌المقدس، نجف، کربلا، کاظمین، سامراء و مشهد پرداخته است. او نخست درباره پیشینه تاریخی هر یک از این مزارات، که از یک یک آنها با نام حرم اول، حرم دوم ... یاد می کند، به تفصیل سخن می‌راند و آنگاه روایاتی را در فضیلت وارزش دینی آن مقام یا مسجد و مقدار پاداش و ثوابی که خداوند برای زیارت کنندگان آن جایگاه قرار داده است می آورد.

نویسنده این کتاب سید محمد باقر حسینی، ملقب به فخرالواعظین خلخالی است. او ساکن شهرستان خلخال بوده و ظاهراً به امور دینی مردم آن سامان رسیدگی می کرده است. او از سالها پیش فکر تدوین این مجموعه را در سر می‌پرورانده، لیکن موانع و کمبود منابع در مسقط رأس او؛ یعنی شهر خلخال مانع تحقق آرزوی او می گردد، تا این که عاقبت در سال ۱۳۲۷ ه. توفیق مجاورت مشهد مقدس به او دست می‌دهد و با استفاده از

ص: ۱۴۷

کتابهای کتابخانه آستان قدس رضوی، مجموعه خود را تکمیل و نسخه دستوشته‌اش را به گنجینه خطی آن کتابخانه اهدا می کند.
خود مؤلف در این باره، در صفحه ۲۴۶، در بخش «حرم چهارم از کتاب جنات ثمانیه» این چنین می گوید:
«و بعد چنین گوید بنده کمترین، تراب اقدام واعظین، الراجی الی فضل ربّه العفوّالغافر، محمد باقر بن سید مرتضی الحسینی‌الخلخالی- عفی‌اللّه‌عن جرائمهما- که قریب به پنج- شش سال بود که در خواطر خلجان می کرد و مدام طالب و راغب این مرام بودم که تألیفی در شرح قبور و تذکره مزارات ترتیب داده شود و در عرض این مدت مختصری به عنوان فهرست ترتیب داده آنچه به مرور ایّام از وقایع و احوال به دست می‌آمد به طور اشاره و اجمال ثبت می‌شد و پیوسته منتظر فرصت و مترصد قدرت بودم که تتفصیل را توصیف دهم ولی در محال خلخال؛ وطن این شکسته بال که مالامال محنت و ملال بود، کثرت مشاغل و موانع و قلت بضاعت و کتبی که در این صناعت از هر قبیل ضرور و لازم است مانع بود تا در این ایام خیر انجام که تاریخ هجرت در سال هزار و سیصد و بیست و هفت سفر ارض اقدس و مشهد مقدس نموده و مدتی در آستانه مبارکه حضرت ثامن الائمه علی بن موسی‌الرضا- علیه الآف التحیهٔ و الثناء- رحل اقامت انداخته ...»
مؤلف نوشتن این کتاب را در سال ۱۳۲۷ ه. آغاز و در سال ۱۳۳۱ ه. در ۴۰۳ ورق به پایان برده است. آگاهیهای ما درباره سال تولد، وفات، وضعیت تحصیلی، سفرهایش به کشورها، موقعیت علمی و اجتماعی و دیگر مسائل مربوط به زندگانی خصوصی او بسیار اندك و از حد نوشته‌های مؤلف در کتابش فراتر نمی‌رود. وی واعظی کم آوازه و در شهرستان کوچك خود به وعظ و ارشاد مشغول بوده است، اما انگیزه نگارش کتاب در او بیشتر به منظور ثبت برخی از مشاهدات خود از این بقاع بوده است. گو این که او هرگز در کتابش یادی از سفرهای خود نمی کند لیکن بررسی نوشته‌هایش در حرم اول (مکه) و حرم دوم (مدینه) نمایانگر سفر او به این دو شهر است و اطلاعات خود را غالباً از روی مشاهدات مستقیم و نه مسموعات (البته در برخی موارد به کتابهای تاریخی و گفته‌های دیگران استناد می کند) در اختیار خواننده قرار می‌دهد. تنها اشاره‌ای که به اعتقادات نویسنده می‌توان کرد آن است که او هنگام

ص: ۱۴۸

برشمردن مدفونین در قبرستان بقیع، از شیخ احمد احسایی (متوفای ۱۲۴۳ ه.) یاد می‌کند آنگاه برخلاف شیوه خود در معرفی اجمالی مدفونین، به تفصیل درباره احسائی پرداخته و با تمجید و تعریف فراوان از او، فقیهانی اصولی که او را به افراط و غلوّ متهم کرده‌اند نکوهش نموده و آنان را ظاهربینانی توصیف می‌کند که نتوانسته‌اند به کنه حقایق گفتارهای او پی‌ببرند؛ از این رو باتوجه به این گفتار بعید به نظر نمی‌رسد که وی شیخی مسلك یا حداقل متمایل یا هوادار برخی از عقاید آنان بوده؛ بویژه آن که در آن دوران در بخشهایی از منطقه آذربایجان شیخیه از موقعیتی برخوردار بوده و پیروانی داشته است.

در این مقاله تنها دو بخش از کتاب «جنات ثمانیه»؛ یعنی حرم اول (/ مکه) و حرم دوم (/ مدینه) مورد بررسی قرار گرفته است.

روش نویسنده در بخشهای کتاب، بدین گونه است که او نخست به وقایع و مسائل پیشینه تاریخی و سپس موقعیت جغرافیایی شهرهای مقدس پرداخته و آنگاه روایات اسلامی را در فضیلت آن شهر یا بقعه برشمرده و سپس به مشاهدات خود از حرم یا مسجد (بجز بیت‌المقدس) می‌پردازد. قسمتهای بزرگی از هر بخش کتاب را مستحبات و ادعیه و زیارتنامه‌های مربوط فراگرفته است و به ویژه درباره مکه به تفصیل به مناسك حج و واجبات و مستحبات آن برطبق فتوای فقهای امامیه پرداخته است و نسبت به بقاع متبرّکه امامان معصوم- علیهم‌السلام- نیز به تفصیل ادعیه و نمازهای مستحبی و روزهای زیارتی و فضائل و مناقب هر یك از امامان را برشمرده است.

سعی و تلاش ما در این بررسی بر آن است که مشاهدات مؤلف درباره وضعیت دو شهر مکه و مدینه و جایگاههای دینی و تاریخی، نظیر مساجد، مقابر، اماکن متبرکه، وضعیت مسجدالحرام و ملحقات و توابع آن، و مسجدالنبی- ص- در مدینه را از لابلای نوشته‌های او بدر آورده و به خوانندگان ارائه نماییم.

حرم اوّل:

مکّه

۱) حجرالأسود، به رکن عراقی منصوب است. کسی که میانه بالاست به سهولت او [آن] را می‌بوسد، برای این که از زمین به اندازه ۶ وجب بلند است و در این اوقات، اطراف حجرالأسود را به طلا محکم

ص: ۱۴۹

کرده‌اند (۱) و نظر کردن [به] آن موجب سرور و بهجت است. (صص ۵- ۴)

۲) بابهای مسجد سی و نه است. در سمت باب‌الزیارهٔ که غربی خانه کعبه است، هفت در دارد و در سمت باب ابراهیم که جنوب خانه کعبه است چهار در دارد، و در سمت باب‌الصفا که شرقی خانه کعبه است هفده در است، و در سمت باب‌السلام که شمالی خانه کعبه است یازده در است.

(ص ۶)

۳) ستونهای مسجد؛ مجموع میلهای سنگی که طاقها را بربالای آن بنا کرده‌اند پانصد عدد است و از جمله آن پانصد میل، یکصد و بیست و پنج آن سنگ کوچک، مثل آجرِ تراش کرده بربالای آن کار کرده‌اند، و سیصد و هفتاد و پنج آن ستون یکپارچه است که از سنگ سفید استو بلندی هر یک تقریباً سه ذرع و نیم است. (ص ۶)

۴) چاه زمزم برطرف غربی کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده گز است و بر سرش قبّه ساخته‌اند، ودو درخت مربع از چوب ساج گذرانیده و بر هر یک جهت آب می‌توان کشید و آب آن شور است و اکنون در مکه آب روان است. مردم آنجا اکثر سیاه چهره‌اند و به تجارت مشغول و بر مذاهب مختلفه عمل می‌کنند. (ص ۶)

۵) طوافگاه؛ صحن مسجدالحرام طوافگاه حجاج بود، چون خانه کعبه در میان الصحن است و آن که در جامع‌های بلاد در میان صحن عمارتی سازند جهت مناسبت با مسجدالحرام و کعبه باشد. اکنون طول طوافگاه سیصد و هفتاد گز است در سیصد و پانزده گز. در بیرون مسجد یکهزار و پانصد و هشتاد گز. در حوالی آن خانقاه و مدارس و ابواب البّربسیار است؛ از جمله زاهد خمارتاش عمادی قزوینی جهت قزاونه (۲) خانقاهی ساخت و سی‌هزار دینار به حکام مکه داده تا اجازت دادند که پنجره به مسجدالحرام گشود. و خانه به دار محمد بن یوسف منسوب بوده و مولد رسول اللّه آنجا اتفاق افتاده، به طرف مسجدالحرام است و خیزران والده هارون الرشید آن را با مسجد ساخت؛ یعنی ولادت‌خانه حضرت محمد- ص- در کوچه [ای] که مشهور به شعب أبوطالب بود؛ همان خانه برحسب میراث به حضرت رسول منتقل شد (!) حضرت آن خانه را داخل سرای خود کردند و بیضا می‌نامیدند، بعدها هارون‌الرشید آن خانه را خریده داخل مسجد نمود.

(صص ۸- ۷)

۶) جبل ابوقبیس؛ کوهی است

۱- امروزه اطراف حجرالأسود را نقره شفاف و سفیدی پوشانده‌اند، از این رو بر جلوه و زیبایی آن افزوده شده است.

۲- جمع قزوین و مقصود اهالی قزوین است.

ص: ۱۵۰

نزدیک مکه، تسمیه شده به اسم مردی از قبیله مذحج که اسمش أبوقبیس بود، به جهت این که اول کسی که در آن کوه بنا گذاشته همین مرد است. به سند معتبر منقول است که چون آدم و حوّا- علیهماالسلام- وفات یافتند هردو در غار ابو قبیس مدفون شدند و به این معنا اخبار متعدّده معتبره وارد شده که مدفن حوّا نزد آدم است، ولی آنچه در السنه معروف است که مدفن حوا در قصبه جدّه می‌باشد، ابداً در این خصوص خبر به نظر نرسیده، این از باب: «رُبّ مشهورٍ لا أصلَ له» است و نوح- علیه‌السلام- در طوفان، استخوان آدم را از کوه ابوقبیس بیرون آورده در نجف الأشرف دفن نمود (۱) و این غار را که آدم و حوّا در آن مدفونند «غار الکنز» می گویند. (ص ۵۲)

۷) از جمله تکالیف حاجّ در مکه معظمه، مشرّف شدن به زیارت حضرت ابوطالب و عبدالمطلب و عبدمناف وحضرت خدیجه- رضوان اللَّه علیهم- است. بدانکه قبور این بزرگواران در سمت راه منا در نزدیکی ابطح است و مابین قبر خدیجه و آنها فی‌الجمله مسافتی است و در مقابل جناب خدیجه به فاصله کمی بقعه دیگری است با ضریح و بنای رفیع و اهل مکه آن را نسبت می‌دهند به جناب آمنه، والده حضرت ختمی مآب- صلّی اللَّه علیه و آله-. بودنِ آمنه والده حضرت در آنجا بعید است و مستندی از برای آن دیده نشده و علّامه مجلسی- ره- فرموده که قبر شریف آمنه و عبداللَّه- رضی اللَّه عنهما- در این زمان معلوم نیست. (ص ۵۳)

مؤلف گوید:

از کتب اخبار و مورّخان، چنان مستفاد می‌شود که در محل قبر آمنه خاتون اختلاف است؛ بعضی گویند در مکه معظمه است و جمعی نوشته‌اند که در ابواء است (مکانی است مابین مکه و مدینه. از ابواء تا جحفه، از طرف مدینه منوره، بیست و سه میل است). برخی نوشته‌اند که سیّدالمرسلین- ص- در آن سال که به غزوه بنی لحیان توجه فرمود به منزل عسفان رسید، قبر مادر خود آمنه را بشناخت وزیارت او کرد و بگریست، چنانچه [چنانکه] اصحاب و ملازمان را به گریه درآورد.

و اما مدفن عبداللَّه- ع- والد ماجد رسول خدا را .... اکثر محدثین و مورخین مرقوم داشته‌اند: آن حضرت در یثرب به جوار الهی شتافت و در دارالبالغه مدفون گردید.

۸) و دیگر، مخفی نماند در مقابر عبدالمطلب و ابوطالب، جماعتی از بزرگان

۱- امروزه در میان شیعیان این اعتقاد وجود دارد که قبر حضرت آدم و نوح- علیها السلام- در مجاورت قبر حضرت‌علی-ع- می‌باشد و در بخشی از زیارتنامه حضرت امیرالمؤمنین-ع- آمده است: «السَّلام علی ضجیعیک آدم و نوح».

ص: ۱۵۱

علمای شیعه و اکابر دین مدفوننـد. از فیض زیارت ایشان و فاتحه بر سر قبر آنها نباید محروم گشت؛ مانند سید اجلّ، محدّث، فقیه امیر زین‌العابـدین کاشانی که مجاورت مکه معظمه را اختیار فرمود و این سـید را در آخر امر شـهید کردنـد و مـدفون شـد در همان قبری که خود در حال حیات مهیّا فرموده بود به نزدِ قبرِ اسـتاد خود؛ المولی محمد امین استرآبادی و مانند قبر شیخ محمد سبط شهید ثانی و غیر هم. (صص ۵۴- ۵۳)

۹) قبر ابولهب بر سر راه عمره واقع است، هر کس از آنجا بگـذرد و سـنگی چنـد بر سر قبرش انـداخته لعن می‌کننـد، حال به منزله کوهی از سنگ جمع شده است.

(ص ۶۱)

۱۰) الشیخ محمد بن شیخ حسن بن الشیخ زین‌الدین شهید ثانی، فقیه، محدّث، عابد، زاهد و صاحب کرامات عالیه بود.

مـدتی در کربلاـ اقـامت نموده، به تـدریس اشـتغال داشت، پس به سوی مکّه مسافرت کرد و در آنجا اقامت نمود و به تألیفات خود مشغول بود تا وفات یافت. ولادتش عصر روز دوشنبه دهم شهر شعبان سال نهصد و هشتاد و وفاتش سنه یکهزار و سی است.

عمر شریفش پنجاه سال و سه ماه بود- رحمهٔاللَّه علیه-.

الشیخ زین‌الدین بن الشیخ محمد، السبط الشهید الثانی، عالم و فاضل و متبحر و محقق و مدقّق بوده در علم معقول و منقول، در عهد خود منحصـر بود. ولاـدتش سـنه هزار و نه، وفاتش بیست و نهم ذی‌الحجه سـنه هزار و شـصت و چهار در قبرسـتان مُعلّی و در جوار خدیجه کبری با پدرش محمد مدفون است.

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی، فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و عارف و محدّث و مفسّر بود.

تألیفاتش بسیار است. تاریخ وفاتش سیزدهم ذی قعده سنه یکهزارو بیست و هشت بود.

الشیخ اسـماعیل بن محمـد مکّی و الشیخ علی الصـغیر نواده شـهید ثـانی در جوار حضـرت خـدیجه کبری مـدفون است و آقا میرزا زین‌العابدین کاشانی در مقابر عبدالمطلب نزدیک قبر آقا میرزا محمد استرآبادی مدفون هستند. (ص ۶۱)

۱۱) و ساداتی که شرفا و نقبا و متولّی حرمین شریفین بودند، بعضی در قبرستان حُجُون و جمعی در قبرستان جسیم مدفونند:

السید احمد بن علی بن محمد بن جعفر بن عبداللَّه بن الحسن بن الحسن بن

ص: ۱۵۲

علی بن ابی‌طالب- علیه‌السلام-.

السید جعفر المکّنی به ابو محمد، از اولاد حسن مثنی است. و پسران او السید عیسی و امیرحسن ابوالفتوح و امیر عبداللّه تاج‌المعالی، امیر حمزهٔ بن ادهاش از اولاد موسی الجون بود.

امیر محمد الملقب بتاج المعالی، ابو فلیت قاسم بن تاج المعالی، امیر قطب‌الدین عیسی، مکنز بن عیسی، منصور برادر آن، امیر قتادهٔ بن السید ادریس، حسن بن قتاده، ابو راجح بن قتاده، ابو سعید حسن بن علی، میر نجم‌الدین محمّد، مدتی حکمرانی کرد و بسیار معمّر شد، به قرار سی پسر داشت.

أبوالغیث بن ابونمی، سید خمیصه، سید ابوعراره، سید عزالدین بسیار سید متقی و عادل و حکمران و سایس بود. سید بدرالدین عجلان عموماً در مقابر مزبور مدفونند. (ص ۶۶)

حمر الأول من کتاب جغرافی المشاهد بیدالفقیر سید باقر بن سید مرتضی الخلخالی سنهٔ ۱۳۲۷ ه.

حرم دوّم: مدینه

جغرافیای مدینه منوره و شرح

مشاهد آن

امیر عضدالدوله که از سلاطین دیالمه بود، دورشهر را بارو کشید. شهری است کوچک، الحال سه هزار و هفتصد خانه در اوست، نفوس آنجا بنا به تحریر اساتید جغرافیا، پنجاه‌هزار نفر است، اگر چه آن شهر قصبه مانند است و لکن شأن آن بلند است، برای این که در آن بلده مبارکه، روضهٔ مطهره پیغمبر ما محمد المصطفی- ص- می‌باشد. هوایش بغایت گرم است.

نخلستانش بسیار، آبش سازگار و حصارش از آجر بغایت استوار و خرمای بَرْدِی و عَجْوه در آنجا بهتر از بلاد دیگر بُوَد. و مردمش لاغر و اسمرو از متاع ملاحت بهره‌ور و اکثر ایشان سوداگر و پیله‌ورند. عموماً شافعی مذهب و دیگر حنفی و شیعه امامیه در مدینه و در نواحی آن بسیارند و جمعی از ایشان سادات آل نسب و شرفای صاحب حسب‌اند. و از خواص آنجاست که غریب بدان شهر رود بوی خوش شنود. و نخلستان آنجا مشروب آب چاه و باران است. (صص ۱۰۰- ۹۹)

۲) در اطراف آن مسجد، مدارس و خانقاه بسیار است و بنای خیر بی‌شمار؛ از جمله امیر چوپان در غربی آن، مدرسه و حمّامی ساخت. پیش از آن حمامی در مدینه نبود. (ص ۱۰۱)

۳) حدّ مسجد رسول اللّه، الی

ص: ۱۵۳

استوانتین (۱) تا به آن دو ستونی که از طرف راست منبر الی راهی که متصل به سوق الیل است. (ص ۱۰۲)

۴) مقام جبرائیل، همان تحت میزاب (۲) است؛ وقتی که می‌خواهی از در بیرون بروی، همان دری که باب فاطمه می گویند. در حالی است که میزاب بالای سر باشد و باب فاطمه در عقب. (ص ۱۰۳)

۵) دوم از تکالیف زوّار زیارت حضرت فاطمه- علیها السلام- است، و در محل دفن آن مخدّره اختلاف است. در تحیّهٔالزائر گوید: چون حضرت فاطمه وصیت نمود که او را در شب دفن کنند و کسانی که بر او ظلم کردند به نماز و جنازه‌اش حاضر نشوند، پس او را شب دفن کردند و به این سبب محل قبر شریف آن حضرت مختلفٌ فیه میان علمای خاصه و عامه گشت و ظاهر اکثر احادیث معتبره آن است که آن حضرت در خانه خود مدفون گردیده است که متصل به حجره طاهره حضرت رسول است و اکنون ضریحی نیز از برای آن حضرت ساخته‌اند. (۳) و تحقیق آن:

بدانکه مؤلف گوید:

در بقعه ائمهٔ اربعهٔ، که اصل آن از بناهای ناصر بن المستنصی است، دو نفر دیگر نیز مدفون‌اند؛ یکی عباس عموی پیامبر- ص- که قبرش متصل به قبر ائمه است و در طرف غربی است. و دیگری قبری است که در طرف قبلی بقعه متصل به دیوار است و ضریح کوچکی دارد و آن را نسبت به حضرت فاطمه زهرا می‌دهند و جماعت بسیاری از عامه معتقدند که آن قبر فاطمه زهرا- سلام اللَّه علیها- است و قبر فاطمه بنت اسد همان است که در زاویه قبرستان بقیع در طرف شمالی قبه عثمان معروف است. (ص ۱۱۵)

۷) و ایضاً قبر جناب ابراهیم بن رسول اللَّه- ص- واقع است در بقعه قریب به بقعه ائمه اربعه- علیهم السلام- و جناب عثمان بن مظعون- رضی اللَّه عنه- قبرش در همان بقعه شریفه است. و أسعد بن زراره و ابن مسعود نیز در بقعه عثمان بن معظعون مدفونند. و صاحبان تاریخ مدینه ذکر نموده‌اند که علیا جناب رقیه و امّ کلثوم دو دختر رسول خدا نیز در همین بقعه مدفونند.

علمای سیر و مورّخین مدینه گفته‌اند که بیشتر اصحاب رسول خدا در بقیع مدفون گشته‌اند. و قاضی در مدارک ده هزار گفته و لکن غالب آنها مخفی است. قبرستان، هم عیناً و هم جهتاً، چه از زمان قدیم علامتی بر سر قبورشان نگذاشته‌اند.

۱- دو ستون.

۲- ناودان.

۳- در سال ۱۳۶۶ خورشیدی که به حج خانه خدا تشرف یافتم، در مدینه با استاد حبیب محمود احمد دیداری داشتم. او پیرمردی هشتاد و چند ساله بود که دوران بازنشستگی خود را در کاخی بسیار مجلل در یکی از خیابانهای منتصب از جنوب مسجد غمامه می گذراند. استاد حبیب مدت ۳۰ سال مدیر اداره اوقاف مدینه بوده است، مقامی که نظارت بر تمام موقوفات و مساجد و زیارتگاهها؛ از جمله مسجدالنبی- ص- در حیطه اداره او بود البته بعدها اداره ویژه‌ای به نام اداره شؤون الحرمین الشریفین تأسیس گردید که نظارت بر مسجدالحرام و مسجدالنبی- ص- برعهده او گذاشته شد از این رو آگاهیهای جالبی درباره وضعیت مسجدالنبی- ص- و تغییر و تحولات آن در اختیار داشت. در آن دیدار از او دو سؤال درباره وضعیت داخلی حجرهٔ النبی- ص- یعنی جایگاهی که امروزه قبر پیامبر- ص- در آن قراردارد، و درباره وضعیت بیت فاطمه- س- سؤال نمودم. او در پاسخ سؤال اوّل گفت:

ما درباره چگونگی قرارگرفتن قبر پیامبر اطلاعاتی نداریم و نمی‌دانم آیا صورت قبر پیامبر بدین گونه است که قبر پیامبر در قبله قبر دو خلیفه قرار دارد و یا این که همگی در یک ردیف دفن شده‌اند و علت این ناآگاهی را این گونه بیان کرد که: از قرنها پیشتر از

زیر گنبد / قبۀ الخضراء تا اطراف سه قبر را دیواری قطور فراگرفته که راهی برای ورود به داخل محوطه ندارد. این دیوار از قسمت بالا نیز با سقفی، که در زیر محیط گنبد قراردارد، پوشیده شده و دریچه‌های کوچک اطراف گنبد را نیز از داخل و خارج با سرب پوشانیده‌اند تا کسی نتواند داخل حجره را نظاره کند؛ از این رو پرده سبزرنگی که معمولًا حاجیان آن را از میان پنجره فولادی ضریح پیامبر مشاهده می‌کنند چیزی نیست جز پرده زربافت و ابریشمی که در کارخانه‌ای در مکه بافته می‌شود و همه ساله بر روی دیوار حائل میان قبر و پنجره فولادین از زیر گنبد تا کف زمین نصب می‌شود. او گفت در دوران ریاست من بر اداره اوقاف دوبار قسمتهایی از دیوار که کمی فرسوده و ریزش داشت ترمیم گردید، البته ترمیمها بسیار جزئی و سطحی بود؛ زیرا دیوار بسیار ضخیم و قطور و از سنگهای لاشه که احتمالًا در میان آن سرب گداخته و یا چیزی شبیه به آن قرار داده بودند، ساخته شده است.
استاد حبیب محمود درباره سؤال دوّمم پاسخ داد: در سال ۱۳۷۲ ه‍ ق. دولت وقت عربستان اقدام به توسعه و ترمیم بخشهایی از مسجد نمود، اما توسعه مسجد در دو سمت شمال و غرب مسجد انجام گرفت و بدین خاطر صدها خانه و ساختمان خریداری گردید و از طرف شمال مسجد پیامبر توسعه یافت و در سمت غرب نیز فضا و مصلّای بزرگی احداث گردید که بعدها با سقفهای پیش ساخته پوشیده و تا پیش از توسعه اخیر که توسط ملک فهد انجام پذیرفت، همواره ادامه صفهای نماز جماعت مسجد تا بدانجا می‌رسید. اما ترمیم مسجد شامل تقویت پی‌های گلدسته‌ها و گنبد و دیوارهای حجره پیامبر بود.
استاد حبیب گفت: ما برای تقویت پی گنبد و دیوارها و سقف حجره پیامبر و فاطمه سنگفرش کف حجره فاطمه را جمع‌آوری نموده و کناره دیوارها را برای تقویت پی آنها به مقدار ۵۰ سانتیمتر حفر نمودیم، در هنگام حفر و جمع‌آوری سنگفرش به علت اهمیت جا، خود ناظر کار کارگران بودم تا مبادا آسیبی به دیوارها برسد، البته کار به کندی پیش می‌رفت و فقط تعداد اندکی کارگر در داخل حجره به کار مشغول بودند و آنان با وسواس و دقت سنگفرشها را جمع کرده و تنها خاک را به بیرون حجره منتقل می‌کردند، هنگامی که کارگران در بخش جنوب غربی بیت فاطمه و در فاصله یک متری از راهرویی که خانه حضرت فاطمه- س- را به داخل حجره پیامبر وصل می‌کند مشغول کندن و بیرون آوردن خاک از پی‌های ستون و دیوار غربی خانه حضرت بودند در نیم‌متری عمق زمین به تعدادی از سنگهایی که به گونه منظمی چیده نشده بود برخورد نمودند. کارگران مرا صدا کردند و من پس از مشاهده وضعیت دستور خالی نمودن خاکهای اطراف آن ردیف، سنگها را دادم و در حضورم دو تن از کارگران با احتیاط کامل به این کار پرداختند و پس از مدتی خود را در برابر صورت قبری یافتم که ادامه سنگهای اطراف آن تا عمق زمین ادامه داشت و تنها ما توانسته بودیم با خاک‌برداری لایه فوقانی آن قبر را نمایان کنیم، سنگهای این قسمت از سنگهای سیاه و زمختی بود که غالب قبور مدینه در بقیع با آنها پوشیده شده است و از آن جمله قبور امامان معصوم- ع-. جهت قبر شرقی- غربی بود که در منتهی‌الیه سمت مغرب قطعه سنگ کوچکی در ابعاد ۳۰* ۳۰ سانتیمتر قرار داشت و بر روی آن با خطی قدیمی‌این عبارت نوشته شده بود: «هذا قبر فاطمه بنت محمد- علیه‌السلام-» بنا به گفته حبیب محمود احمد موقعیت دقیق قبر را می‌توان این گونه به تصویر کشید که اگر ما تمام دیوار جنوبی و قسمتی از دیوار شرقی خانه پیامبر- ص- را حدّ جنوبی و شرقی روضه قرار دهیم، حدّ شمالی روضه عبارت از خطی فرضی و وهمی می‌باشد که از میان دیوار شرقی آغاز و پس از گذشتن از قبر حضرت زهرا- س- دیوار غربی خانه پیامبر را از میان ستونی که در شمال اسطوانۀالوفود و باب التوبه قرار دارد، قطع نموده و داخل مسجد گردیده و تا پایان حدّ روضه ادامه می‌یابد و در حقیقت قبر حضرت فاطمه در زاویه التقاء دیوار غربی و دیوار فرضی شمالی روضه قراردارد.
او گفت بعدها بنا به مصالحی به دستور مقامات، روی قبر پوشیده گردید و او تاکنون این مطلب را با کسی در میان نگذاشته است لیکن اکنون که روزهای پیانی عمر خود را می‌گذراند بسیار مایل بود این راز را برای کسی برای ثبت در تاریخ افشا کند.» اینجانب تمام این مطالب را از میان دو لب او شنیده و بدون هیچ گونه کاستی برای ثبت در تاریخ به اطلاع خوانندگان می‌رسانم و روز بعد از این ملاقات خلاصه‌ای از آنچه از حبیب محمود شنیده بودم را برای حضرت استاد علامه حاج سید مهدی روحانی- سلمه اللّه

تعالی- نقل کردم و بهمراه ایشان پس از نماز ظهر مدتی را در اطراف روضه و حجرهٔ النبی- ص- برای تطبیق آنچه شنیده بودم به جستجو و تفحص پرداختیم، ایشان فرمودند: من نیز پیرو مطالعات و تحقیقات فراوان احتمال وجود قبر حضرت را در این منطقه ارجح از دیگر مناطق یافتم.

ص: ۱۵۴

و دیگر قبر جناب عقیل برادر امیرالمؤمنین-ع- در آنجاست که معروف است به قبّه عقیل، با پسر برادرش عبداللّه بن جعفر و بعضی گفته‌اند عقیل در خانه خود مدفون است. و در نزدیکی قبر عقیل بقعه‌ای است منسوب به ذوجات پیغمبر. و غیر از خدیجه که در مکه است و غیر از میمونه که در سرف است (که موضعی است ما بین مکه و مدینه) عموماً در آنجاست. و قبر صفیه (عمّه رسول خدا و دختر عبدالمطلب باشد) در طرف چپ آن کسی است که از بقیع بیرون رود. و قبر جناب اسماعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق در مشهد بزرگی است در طرف غربی قبّه عباس، خارج از بقیع است و آن بقعه رکن سور مدینه است از جهت قبله و مشرق و درش از داخل مدینه مفتوح می‌شود، و بنای آن بقعه، پیش از سور مدینه شده. و قبر مقداد صحابی، در بقیع است نه در شهر و آن که فعلًا بین مردم غلط مشهور است آن که در شهر، و آن [است] قبر شیخ مقداد حلی است که وصیت فرموده که او را در راه زوّار عتبات دفن کرده‌اند.

بأیّ حال ما در اینجا دو نفر را به موجب تواریخ و اخبار مختلف می‌بینیم یکی عقیل است، نوشته‌اند: «انّه توفی بالشام فيِ خلافهٔ معاویه»؛ یعنی عقیل در ایام خلافت معاویه در شام وفات نمود، اکنون او را در بقیع قبری است آشکار، و دیگر اختلاف است در قبر زینب کبری بنت امیرالمؤمنین-ع- بعضی نوشته‌اند که با شوهرش عبداللّه بعد از اسیری به شام رفت و دوباره اسیر شد و در آنجا وفات نمود، اکنون مشهد زینب در شام مشهور است، لکن مرحوم واعظ طهرانی در کتاب روح و ریحان می گوید:

آن که در دمشق شام است، مشهد زینب یحی المتوّج بن‌الحسن الانور بن زیدالأثلج بن الحسن سبط علی بن ابی طالب-ع- می‌باشد. در تواریخ و أنساب و غیره نوشته [شده] است که این خاتون وفات و مدفنش در قریه ضیعه [که] در حوالی دمشق است، واقع شد، همین زینب مشتبه به زینب خاتون بنت علی- علیه‌السلام- شده است. [که] غلط وخلاف مشهور است، از برای آن که زینب کبری بعد از چهار ماه مراجعت از شام در مدینه وفات و در بقیع مدفون گشت. (ص ۱۱۶)

۸) علمای تاریخ مدینه گفته‌اند که عبداللّه جحش که خواهرزاده حمزه است نیز در بقعه او مدفون است و قادر خلیفه ناصر لدین‌اللّه در سال پانصد و هفتاد قبه عالیه بر

ص: ۱۵۵

قبر آنها بنا کرد و گفته‌اند در سمت قبله چسبیده به کوه احد مسجدی است که بنیانش منهدم شده پیغمبر- ص- در آنجا نماز خوانده. (ص ۱۱۷)

۹) مشربه امّ ابراهیم؛ یعنی غرفه مادرحضرت ابراهیم فرزند رسولخدا- ص- که رفتن به آنجا و عبادت و نماز در آن از مندوبات است. اما جناب آقا سید محمدباقر حجةالاسلام- قدس سرّه- در مناسک حج خود فرموده:

امّا مشربه امّ ابراهیم معروف نیست.

حقیر با جمعی از حاجّ که همراه بودند بسیار سعی کردیم تا به میان نخلستان به دو مسجد خرابه رسیدیم گفتند که اینجا مشربه امّ ابراهیم است و در هر دو نماز کردیم و مسجد فضیخ قریب به مسجد قبا است و او را مسجد ردّالشمس نیز می‌گویند. (ص ۱۱۷)

۱۰) برو به عُریض که در یک فرسخی مدینه است به جهت زیارت علی بن امام جعفر صادق- ع-.

مسجد حضرت فاطمه؛ مراد از مسجد فاطمه بیت الأحزان آن خاتون است که در بقیع است.

و خانه امام جعفر صادق- ع- که در مسجد است دو رکعت نماز در آنجا بکن.

و مسجد امیرالمؤمنین که محاذی قبر حمزه است. (ص ۱۱۷)

۱۱) عقیل در ایام خلافت معاویه، بعد از آن که از شام مراجعت فرمود، در زمان امامت حضرت امام حسن در مدینه وفات یافت و قبرش نیز در بقیع است. (ص ۱۲۰)

۱۲) مسجد مائده قریب‌البقیع، و مسجدالاجابة الثانی و هو قریبه.

المحاریب ثلاثه؛ محراب النبی، محراب عثمان و محراب سلیمان سلطان الروم.

الابواب خمسه؛ باب السلام ۷ باب الرحمان، باب النساء باب جبرائیل و باب مجیدی.

المنارة خمسة؛ منارة رئیسیّه، منارة سلیمانیه، منارة إشکلیّه، منارة باب الرحمان و منارة باب السلام. (ص ۱۲۱)

۱۳) چاه اریس، که انگشتر رسول اللَّه- ص- از دست عثمان بن عفان بر آن چاه افتاد و هرچند جُستند نیافتند، در نخلستان قبا بر دو میلی مدینه، مایل قبله واقع است و در آنجا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن قصبه مانند بود و در حوالی آن قراء معتبر بوده، اکنون اکثر آن دهات خرابند. (ص ۱۲۲)

۱۴) مساجد و معابد در اطراف مدینه:

ص: ۱۵۶

مسجد قبا، ... و مسجد احزاب و آن مسجد فتح است که دعا کرد در آن رسول خدا در روز خندق و آن واقع است بر قطعه [ای] از کوه سلع که به دو پله بر آن بالاـ می‌روند و در جانب قبله او دو مسجد است؛ یکی منسوب به علی- علیه‌السلام- [و به] مسجد امیرالمؤمنین مشهور است. و دیگری مسجد سلمان فارسی است که مقابل حمزه است.

و دیگر مسجد قبلتین و قبهٔ الکشف و مسجد مباهله و مسجد فضیخ؛ آن مسجدی است که در سمت شرقی مسجد قبا واقع است و در حدیث آمده که در آن مسجد آفتاب از برای جناب امیر- علیه‌السلام- برگشت. (صص ۱۲۳- ۱۲۲)

۱۵) و دیگر معبد خانه علی- ع- و خانه ابوبکر و بیت بنی‌النجّار و معبد خانه زین‌العابدین ومعبدخانه حضرت‌صادق- ع-.

و بعضی از قراء مدینه حصن بلیغ بر امیرالمؤمنین علی- ع- وقف بوده و بعد از او، اولادش در تصرف داشتند و از آن جمله دهی بود مشهور به فدک. (ص ۱۲۳)

۱۶) قریه سیره، بر سه فرسنگی مدینه با قلعه قند از ولایت طیّ است [که] رسول اللّه به عایشه داده بود، امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- از تصرف عایشه مانع شده تسلیم نفرمود. مواضع دیگر از؛ هادی، حصره، سایره، سنان، سانه، رهاط، غراب، اکحل، و حَمِیّه قراء مدینه‌اند و قریه جنار مَرضه اهل مدینه است بر سه مرحله شهر و مرحله جُحفه که میقات است، به ده فرسنگی از او بر سوی مکه است. و قریه ابواء که آمنه خاتون مادر پیغمبر- به روایتی در آنجا مدفون است- از مدینه چهل و چهار فرسنگ به سوی مکه. فضیا، سُقیا، زوراء، فی، برید و وادی قنات، عموماً اسامی امکنه است در مدینه.

۱۷) آنجا [که] عثمان مدفون گشت به گورستان بنی امیّه معروف شد. (ص ۱۱۸)

۱۸) مجدالملک رادستانی قمی بعد از آل بویه از درجه وزارت به استقلالِ سلطنت رسید. او در بقیع به روضه مطهره این چهار امام و الا مقام قبه و گنبد برافراشت. (ص ۱۱۴)

۱۹) محل دفن جناب عبداللّه بن عبدالمطلب. (ص ۱۴۷)

محل دفن آن جناب؛ بعضی از معتبرین علما می‌فرماید که قبر عبداللّه بن عبدالمطلب در میان خلق معروف نبود و من در سنه هزارو یکصد و هشتاد و شش که به مدینه و به زیارت خاتم پیغمبران مشرف بودم به لطایف حیل قبر عبداللّه را پیدا کردم

ص: ۱۵۷

و زیارت نمودم و بسیاری از حجاج را بر قبر شریف آن دلالت نمودم و قبر آن جناب در کوچه درازی است و معروف به (زقاق الطول) در یسار داخل دروازه مصری در خانه معروف به بیت ابی التبی و قبل از این مشهور به خانه نابغه بوده و قبر آن جناب واقع است در فوق دکّه، در ضلعی میان دو دیوار خانه در صندوق کوچک پشت ماهی و در جوف آن ضریح از چوب کوچک نیز هست. (ص ۱۴۷)

۲۰) مشهد و مزار فاطمه بنت اسد، مادر امیرمؤمنان- علیهاالسلام- آن خاتون در بقیع صاحب گنبد است ... و قبرش نزد قبور مطهر اولاد محترم خود، ائمه بقیع- علیهم‌السلام- واقع است.

(صص ۱۵۱- ۱۵۰)

۲۱) مزار فیض آثار عباس بن عبدالمطلب، قبرش در تحت قبه ائمه اربعه می‌باشد. (ص ۱۵۲)

۲۲) و دیگر قبر صفیّه عمّه رسول اللَّه صاحب گنبد است. (ص ۱۵۳)

۲۳) رقیّه بنت رسول اللَّه قبرش در نزدیکی قبر جناب عثمان بن مظعون است. (ص ۱۶۰)

۲۴) سکینه خاتون‌بنت‌الحسین- ع- در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون گردید و صاحب گنبد و قبّه می‌باشد.

(ص ۱۶۱)

۲۵) اسماعیل بن جعفر- علیهما السلام- ... در عُریض وفات یافت، سریرش را در دوش به مدینه آورده در بقیع دفن کردند، صاحب قبّه است. (ص ۱۶۲)

۲۶) محمد بن عبداللَّه بن حسن بن حسن بن امیرالمؤمنین، ملقب به مهدی، مشهور به صاحب نفس زکیّه ... قبرش نزدیکی کوه احد واقع است. (ص ۱۶۳)

۲۷) مالک اشتر را در راه مصر مسموم کردند بعد جسدش را به مدینه نقل نمودند در میان قبرستان بقیع در مقبره یهود دفن کردند، اکنون داخل بقیع است [!!] (ص ۱۶۸)

۲۸) دیگر از قبوری که در بقیع صاحب گنبد است:

مالک بن انس، نافع بن ابی نعیم.

و دیگر ناقه رسول اللَّه به أمر حضرت پیغمبر در بقیع مدفون گشت، اکنون مدفن ناقه مشهور و زیارتگاه نزدیک و دور است.

[و از قبور علما و مجتهدین و مشایخ]:

الشیخ جمال‌الدین ابا محمد المکّی و هو والد شیخنا الشهید الأوّل و کان من

ص: ۱۵۸

تلامذة الشیخ الفاضل العلامة نجم‌الدین بن طومان تونی- قدّس سرّه- بالمدینه حین سفر الی الحجاز الشریف فی سنة ثامن و عشرین و سبعمائة. و ایضاً من جملة دفین البقیع الشیخ الأمجد الأوحد الشیخ احمد بن الشیخ زین‌الدین بن الشیخ ابراهیم البحرانی لم یعهد فی هذه الأواخر مثله فی المعرفة و الفهم و المکرمة و الحزم و الجودة واککمة والفصاحة و خلوص المحبّة و الوداد لاهل بیت رسول الامجاد بحیث یُری عند بعض اهل الظاهر من علمائنا بالإفراط و الغلوّ. انّه- قدّس سرّه- ورد بلاد العجم فی أواسط عمره و کان اکثر مقامه فیها بدار العبادة یزد ثم انتقل الی اصفهان و توقف فیها برهة من الزمان و لما أراد ان یرجع الی أصله الذی کان فی وصل الحسین- ع- و ورد ببلدة قرمیسین و اقام بهامدة فارتحل منها الی أرض الحائر لیصرف فیها بقیة عمره الطریف علی التألیف و التصنیف و القیام بحق التکلیف و کان له [ص ۱۷۳] کتب جلیلة و فی کلّ العلوم رسائل جمیلة انّه لما بلغ النفاق والشقاق‌بینه وبین‌من‌خالفه‌من فضلاء العراق و لم یلتفتوا الی قوله و استکبروا استکباراً و ازدادوا عتوّاً و عناداً بل کتبوا علی رؤساء البلدان انّ الشیخ أحمد اعتقادة کذا و کذا فشوشوا قلوب الناس و جعلوهم فی الإلتباس و لا یبقی للشیخ الّا افتروا لأجله کذباً و خلافاً فلمّا کان الفرار الی اللَّه تعالی هو الأمان من کلّ مخوفٍ فَرّ منه الی بیت اللَّه الحرام مع اهله و عیاله و أبنائه و باع کلّ ما عندهم من الُحلیّ و الغیاع و سافر مع ضعف بنیتة ونقاد قوّته و کبر سنه فلمّا بلغ الی منزل هدیة و هی عن المدینة بثلاث مراحل حتی توفی فیها- قدّس سرّه- فی سنة ثلاث و أربعین و مائتین بعد الألف و عمره قرب من التسعین و ابیّضت فیه من الهرم الرأس و الحیّة و قد دفن فی مدینه المشرّفة فی جوار ائمه البقیع أو فی‌تحت میزاب مسجد رسول اللَّه- ص- و قام بمراسم عزائه أکثر أهل الإسلام من الخاص و العام. قال بعض الأعراب فی تاریخه: مادة تاریخ:

فزت بالفردوس فوزاً «یا بن زین الدین احمد»

(ص ۱۷۲- ۱۷۱)

۲۰) الحاج ملا صادق دارابجردی؛ عالمی بود عامل و فاضلی بود کامل، از هداهل زمان در ورع و تقوا، ثانی سلمان در سنه یکهزار و دویست و نود و هشت به رحمت ایزدی پیوست و در قبرستان بقیع مدفون گشت- رحمة اللَّه تعالی علیه-.

خواجه محمد پارسا؛ ولد محمد بن المحمود الحافظ البخاری. نسب شریف وی

ص: ۱۵۹

به عبداللّه بن جعفر طیّار می‌رسد و از اعاظم اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبندی است.

در ماه محرم سال هشتصد و بیست و دو عازم زیارت بیت اللّه گردید. بعداز اتمام مناسک به مرض صعب مبتلا شد و با آن حال متوجه مدینه گردید. روز چهارشنبه بیست سیم ذی الحجهٔ به مدینه رسید و پنجشنبه وفات یافت و در بقیع مدفون شد.

(ص ۱۷۳)

پی نوشتها:

ص: ۱۶۰

ص: ۱۶۱

خاطرات

ص: ۱۶۲

الرحلة الحجازیه

سید فضل الله حجازی/ سیدعلی‌رضاحجازی

۲۳ شوال ۱۳۶۲ ه. ق. (۱۳۲۲ ه. ش.): از شهرضا به وسیله ماشین میرزا حبیب‌اللَّه دانش حرکت کردیم.(۱) تعداد حاجیان امسال زیاد است؛ مثلًا از شهرضا و توابعش متجاوز از صد نفر عازم هستند. رفقای ما که باهم شریک در مخارج هستیم؛ آقا میرزا نصراللَّه، آسید مهدی گلزار و مشهدی اسداللَّه خجسته‌اند. اما جمعیت در ماشین هم زیاد است و جا تنگ.

بعضی غُرغُر و بعضی برای خوشامد شوفر اظهار خشنودی می‌کنند. بعضی می‌خوانند و بعضی امر به صلوات می‌کنند. کرایه هر نفری یکصد و چهل تومان است از شهرضا تا آبادان ولی عاقبت از دویست هم تجاوز کرد. در اطراف مسافرت به سمت حجاز، حرفهای مختلف شنیده می‌شود؛ «برمی‌گردانند هرچند از کویت باشد»، «نمی‌گذارند کسی برود به حجاز»، «حبس می‌کنند» و ...

۲۸ شوال: از بروجرد حرکت کرده، از راه خرم‌آباد و صالح‌آباد وارد اهواز شدیم. شب را اهواز مانده علی‌الصباح حرکت نمودیم به سمت آبادان.

قریب به ظهر وارد آبادان شده در گاراج بعضی گفتند: آقایان مسافر! چون شما عازم مکه هستید صلاح در آن است که پیاده نشوید و با همین ماشین بروید «مینومی» پیاده شوید که برخورد به محذور نکنید. در بینِ رفقا اختلاف شد، عاقبت همه رأی دادند به رفتن. سوار

۱- نقل از کتاب خطّی: المآثر الحجازیه والمناثر الحجازیه که در اختیار فرزند مؤلف حضرت آیةاللَّه آقای حاج سید مهدی‌حجازی می‌باشد.

ص: ۱۶۳

شده عصر به مینومی رسیدیم.

«مینومی» از دهکده‌های اطراف آبادان است. دهدار آن را شیخ ناصر می‌نامند. ساعت سه از شب آمد که آقایان اگر خواسته باشید حرکت کنید مرکب حاضر است. جهاز بخار کرایه هر نفری تا کویت شصت تومان و جهاز بادی بیست تومان، هرکدام بخواهید.

رفقا گفتند: با جهاز بخاری می‌رویم.

سلخ شوال: از مینومی به سوی کویت حرکت کردیم، الآن که عصر است، هوا بسیار لطیف، جریان باد موافق، سیر جهاز سریع، نخلستانهای طرفین شط با صفا، رفت و آمد کشتی‌های کمپانی و دیگر جهازها و بلمها و موج آب بسیار جالب توجه است. عجالةً بدمان نیست.

بالجمله دوازده روز در کویت توقف نمودیم تا وسایل حرکت فراهم شد.

۱۴ ذیقعده؛ وارد گمرک جریه شدیم. اینجا اول خاک سعودی است. مسافران و ماشین و بارهای آنها را تفتیش کردند. کم‌کم ظهر شد در گوشه گمرک برجی مشاهده می‌شود و قبضه‌های تفنگ آنجا گزارده. اول ظهر شرطی مشغول اذان شد، درب گمرک را به سرعت بستند و اجزاء گمرک و شرطی‌ها هرچه بودند به مسجدی که در سمت غربی گمرک بود درآمدند و نماز جماعت برپا شد. ماشین‌ها و مسافران معطل ایستادند تا اجزای گمرک از نماز جماعت فارغ شدند آنگاه درب گمرک باز شد و اجازه خروج دادند.

۱۷ ذیقعده؛ از جریه حرکت کرده شب را در «ارتواضیه» منزل نمودیم. در اینجا تانک و لوله‌ها و نقشه‌های ساختمان دیده می‌شود گویند معدن نفت ظهران در نزدیکی «ارتواضیه» واقع است این نقشه‌ها برای تأسیس اداره نفت است. واللَّه اعلم.

۱۹ ذیقعده؛ از ارتواضیه حرکت نموده به رمل برخوردیم. بحمداللَّه به سلامتی از رمل گذشته به «مراح» یا «رواح» برخوردیم. اینجا بعضی از ادارات دولتی دیده می‌شود. چند چاه بسیار عمیق که عمق هر کدام پنجاه ذرع یا زیادتر است و دلوهای بزرگ و طنابهای محکم و عمال مخصوص از طرف حکومت سعودی معین شده که هنگام عبور حاج آنها را سقایت کنند. از آنجا گذشته شب را در «ریاض» گذراندیم.

۲۰ ذیقعده؛ نزدیک غروب بود که از طرف شرطی‌خانه امر شد حجاج حرکت کنند.

فردایش در محلّی به نام مراد منزل نمودیم. اهالی مراد مثل سایر بلاد جزیرةالعرب همه فقیر

ص: ۱۶۴

و بیچاره هستند. فراموشم نمی‌شود که مرغی ذبح کردیم و به اصلاح آن مشغول بودیم که چند پسر و دختر فقیر دورمان جمع شده بودند. هرچه از فضولات و اجزای غیر مأکول آن انداختیم، آنها به سرعت برداشته می‌خوردند.

۲۳ ذیقعده؛ از «مراد» حرکت کرده شب در «خفّ» مانده علی‌الصباح حرکت کردیم. در بین راه، وسط بیابان چند طفل کوچک بلکه زنهای بزرگ و مردها نیز هریک کاسه‌ای در دست دارند، جلوی ماشین آب می‌خواهند. از مشاهده آنها که التماس می کنند و می گویند:

حجّی ماء، حجّی ماء؛ رقّتی بر من دست داد، ولی هرچه به شوفر التماس کردیم که ماشین را نگاه‌دار به اینها آب بدهیم، نگاه نداشت. می گفت: اینها بدوی هستند حرام است به اینها چیز دادن (ظاهراً مرادش این بود که اینها وحشی هستند و پای‌بند به دین نیستند) اما طولی نکشید هوا منقلب شد و باران آمد. نگارنده خوشحال شده گفتم: الحمدللّه این بیچاره‌ها به آب رسیدند! بالجمله شب را در «عفیف» ماندیم.

۲۶ ذیقعده؛ از «عفیف» حرکت کرده و ظهر را در «دفینه» و شب را در «موا» یا «امه» ماندیم. اینجا سنگستان و جنگل است. چند چاه دارد؛ بعضی آب تالب آن و بعضی پایین‌تر، آبش شیرین و گوارا است، مگر آن که رنگ چای را غلیظ می کند چنانکه هرچند چای کم در قوری بریزند معذلک پررنگ می‌شود.

۲۷ ذیقعده؛ از «مُوا» یا «امه» حرکت کرده و شب را در «عُشیره» ماندیم. کوهستان است. اشجار زیاد دارد. اینجا شیعیان مُحرم می‌شوند.

۲۸ ذیقعده؛ در عُشیره با این که بادهای خنک می‌آمد، محرم شده لبیک گفتیم و سوار ماشین شدیم. همه کفن پوشیده و لبیک‌گویان راهی شدیم. حال غریبی به همه دست داد. از گریه نمی‌توانستیم خودداری کنیم. ظهر را در سیل که میقاتِ عامّه (اهل سنت) است و محل بازرسی مسافران و آبله‌کوبی است، توقف نموده، بعد از ظهر حرکت کردیم. از میان دو سلسله کوه که رنگ سنگهایش سیاه بود و درختهای جنگلی زیاد داشت، حرکت کردیم به مزرعه سبز و خرّمی برخوردیم. تا نزدیکی مکه؛ اینجا را «شرایع» می گویند. دروازه مکه است. محل بازرسی نیز هست. آب زبیده هم که برای مکه می‌رود از همین جا عبور می کند. آب صاف گرمی است. در آن آب، غسل کرده سوار شدیم. از موقع احرام تاکنون لبیک قطع نشده و نباید قطع شود تا نمایان شود خانه‌های مکه. و بالجمله غروب بیست و هشتم ذیقعدهٔ‌الحرام وارد

ص: ۱۶۵

مکّه شدیم.

مخفی نماناد که از کویت تا مکه را می‌توان با ماشین‌های لاری در عرض شش روز به خوبی طی کرد بلکه اگر راه شوسه بود سه روزه هم ممکن بود، چون تقریباً در حدود چهارصد فرسخ زیادتر نیست.

مکه

مکه شهری است واقع در شعاب و دره‌های کوه و زمین مستوی در آن کمتر است.

عمارتهای آن سه طبقه، چهار طبقه تا هفت طبقه است. عمارتی که دارای فضا و عرصه باشد در مکه کم است. هوای مکه گرم و کثیف است. آب مکه غیر از آب زمزم که برای تبرک باید خورد همانا قناتی است که زبیده خاتون زوجه هارون‌الرشید از طائف به مکه آورده و حقیقتاً خدمت بزرگی به اهل مکه و عابرین و زائرین بیت‌اللّه نموده است؛ آب شیرین، زلال و گوارایی است و در تمام شوارع و محلات و مساجد و حمام و مدارس بلکه بعضی از خانه‌ها به وسیله لوله جاری است. بناهای مکه از سنگ و چوب و آهن و گچ ساخته شده. آجر کم است و خشت خام ابداً در کار نیست. لوازم زندگانی اهل مکه از مأکول و ملبوس و مرکوب و غیرها تمام باید از خارج بیاید و در عین حال از لطف الهی هرچه انسان بخواهد در مکه موجود است. مکه پایتخت و عاصمه حجاز و نجد و ملحقات آن است و محلّ سکه زدن پول و مجلس شورا نیز در مکه است. اهل مکه شافعی مذهبند. مذاهب دیگر در آنجا کم است؛ مخصوصاً تشیع، بلکه شیعه در نهایت تقیه‌اند. مردم مکه از تقلب و دروغ بدشان می‌آید. مسکرات در مکه استعمال نمی‌شود. زنا و فحشا در مکه نیست و اگر باشد خیلی در خفا است و هرگاه کشف شد شنیدیم که جرم سخت دارد بلکه حبس بر او قائلند اما ساز و غنا هست و از قمار چیزی نفهمیدیم.

در سابق می‌شنیدیم که استعمال دخانیات مطلقاً ممنوع است اما حالیه منع در کار نیست بلکه سیگار از طرف حکومت تمبر خورده در بازار به فروش می‌رسد و فراوان هم هست.

حدود اسلامی تا اندازه‌ای در مکه و مدینه بلکه مملکت سعودی جاری است. جمعه و جماعات و سایر سنن و آداب اسلامی را کاملًا مواظبت می‌کنند. موقع نماز، همانطور که در مسجد جماعت برپا می‌شود، در ادارات، حتی قهوه‌خانه بلکه شرطی‌خانه نیز جماعت برپاست.

ص: ۱۶۶

موقع نماز در مسجدالحرام طواف ممنوع است. اگر کسی خواب باشد او را بیدار می کنند، اگر نشسته باشد یا راه می‌رود او را به نماز وادار می کنند. در سابق زمان رسم بوده موقع نماز چهار امام از چهار مذهب حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی در چهار طرف کعبه اقامه جماعت می‌نمودند و برای هر کدام مقامی است چنانکه شرح آن بیاید انشاءاللّه، اما حالیه چون ابن‌سعود سالك مذهب حنبلی است منحصر است به امام حنبلی و سایر ائمه ممنوعند از اقامه جماعت و از این جهت و جهات دیگر اهل مکه چندان از حکومت سعودیه خشنود نیستند.

چون زیارت اهل قبور و تعمیر قبور نزد سعودی‌ها ممنوع بلکه بدعت است! لذا هرکجا قبری که مورد توجه مردم بوده و بنایی بر آن بوده منهدم نموده‌اند. قبرستان ابی‌طالب که اول شهر مکه است هنگامی که از طرف عراق وارد شوند در شارع سلیمانیه طرف دست راست در دامنه کوهی است که خراب و ویران کرده‌اند و زیارت آن از طرف حکومت اکیداً ممنوع است و آن تکیه مانندی است که سه طرف آن کوه و طرف جنوبی آن دیوار دارد و در این تکیه آثار چند اتاق دیده می‌شود که ظاهراً مقبره بوده. گویند قبر جناب عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و خدیجه و جماعتی از بنی‌هاشم و غیرهم در اینجاست و نیز در مدینه، قبرستان بقیع را خراب کرده‌اند و تفصیل آن بیاید انشاءاللّه.

از قرار معلوم سعودی‌ها عنادشان با فرقه شیعه بیش از سایر فرق است؛ زیرا هر محلی که مورد توجه شیعه بوده یا خراب کرده‌اند یا شرطی گذارده‌اند که زیارت بلکه ورود در آن محل ممنوع باشد.

رسم است دم دروازه مکه سؤال می کنند مطوف شما کیست و اگر مسافر مطوف خود را تعیین نکند ورود او زحمت است؛ مثلًا مطوف شیعه این اوقات، حسین حمزه است که مخصوصاً در بین راه کویت تا مکه به ما می گفتند هرکجا از شما پرسیدند مطوف شما کیست بگویید: حسین حمزه. حسین حمزه و اتباعش اظهار تشیع می کنند اما باطن را خدا می‌داند!

مطوفین در مکه زیادند و بزرگ آنها را شیخ‌المطوفین گویند و عنوان مطوفی در مکه عنوان مهمی است.

المسجدالحرام

این مسجد واقع است- تقریباً- در وسط شهر مکّه و کعبه در وسط این مسجد واقع

ص: ۱۶۷

است که قبله و مطاف مسلمانهاست.

حضرمی (۱) گوید در کتاب تاریخ عمارهٔ المسجدالحرام ابواب مسجد در عصر حاضر ۲۶ است بعضی از آنها یک منفذ دارد و بعضی دو یا زیاده، تا پنج منفذ هم دارد به این ترتیب:

۱- باب‌السلام سه منفذ

۲- باب قایتبای یک منفذ

۳- باب‌النبی- ص- دو منفذ

۴- باب‌العباس سه منفذ

۵- باب علی- ع- سه منفذ

۶- باب بازان دو منفذ

۷- باب‌البغله دو منفذ

۸- باب‌الصفا پنج منفذ و بابی که دارای پنج منفذ باشد منحصر است به همین.

۹- باب اجیادالصغیر دو منفذ

۱۰- باب‌المجاهدیه دو منفذ

۱۱- باب مدرسهٔ‌الشریف عجلان دو منفذ

۱۲- باب ام هانی دارای دو منفذ

۱۳- باب‌الحزوره دو منفذ، و این اوقات معروف است به باب‌الوداع

۱۴- باب ابراهیم یک منفذ

۱۵- باب‌الخوزی یک منفذ

۱۶- باب مدرسهٔ الشریف غالب دو منفذ کوچک

۱۷- باب مدرسهٔ‌الداودیه یک منفذ

۱۸- باب‌العمرهٔ یک منفذ

۱۹- باب‌الشدهٔ یک منفذ

۲۰- باب مدرسهٔ‌الزمامیه یک منفذ

۲۱- باب‌الباسطیه یک منفذ

۲۲- باب‌القطبی یک منفذ

۲۳- باب‌الزیادهٔ سه منفذ

۱- حضرمی: حسین بن عبداللّٰه باسلامه مکی مؤلف کتاب تاریخ عمارهٔ المسجدالحرام وتاریخ الکعبهٔ المعظمه واین هر دوکتاب عربی است و نگارنده بعد از تلخیص و ترجمه از او نقل می‌کند.

ص: ۱۶۸

۲۴- باب‌المحکمهٔ یک منفذ

۲۵- باب‌السلیمانیه یک منفذ

۲۶- باب‌الدربیه یک منفذ

پس مجموع ابواب مسجدالحرام ۲۶ و مجموع منافذ آن ۴۷ است.

مساحت تمام مسجدالحرام در عصر حاضر ۲۸۰۰۳ متر مربع است. در جانب شمال مسجدالحرام مسجدی به نظر می‌آید که معروف است به باب‌الزیاده، از قراری که معلوم می‌شود این همان دارالندوه است که قصیّ بن کلاب بنا کرده و در دوره اسلامی که مسجدالحرام را توسعه دادند، دارالندوه جزو مسجد شده. در جانب غربی نیز فضوه‌ای به نظر می‌آید که معروف است به رحبه باب ابراهیم و در زمان مقتدر عباسی متصل به مسجد شده است.

حضرمی گوید: از آغاز اسلام تا کنون، هشت مرتبه مسجدالحرام توسعه پیدا نموده:

۱- زمان عمر بن الخطاب ۱۷ ه. ق.

۲- در خلافت عثمان ۲۶ ه. ق.

۳- در عهد عبداللَّه بن زبیر ۶۵ ه. ق.

۴- زمان ولید بن عبدالملک ۹۱ ه. ق.

۵- عهد منصور عباسی ۱۳۷ ه. ق.

۶- در عهد محمد المهدی عباسی ۱۶۰ ه. ق.

۷- زیادهٔ دارالندوه ۲۸۱ ه. ق.

۸- زیادهٔ باب ابراهیم ۳۰۶ ه. ق.

مقام ابراهیم

در جانب شرقی کعبه بین منبر و زمزم، صندوق مربع و مشبّکی دیده می‌شود که بر سر آن قبه کوچکی است و درب این صندوق به جانب شرقی مسجد است و مقفّل است و شرطی ایستاده مواظب است که کسی این صندوق یا قفل را نبوسد و اگر بوسید با خیزران او را منع می‌کنند.

«واتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی» گویند سنگی که حضرت ابراهیم- ع- موقع ساختن

ص: ۱۶۹

کعبه بر آن ایستاده یا بر آن ایستاده و غسل کرده و اثر قدم آن حضرت روی آن مانده، در این صندوق است. به هر صورت پشت این مقام؛ یعنی جانب شرقی مسجد، ایوان کوچکی است که دو صف می‌توانند بایستند، هر صفی پنج نماز طواف را خلف مقام یا قریب به آن بخوانند.

منبر

در جانب شمالی مقام ابراهیم- ع- منبری دیده می‌شود از سنگ مرمر در نهایتِ زیبایی و سیزده پله دارد و بر عرشه منبر قبه‌ای است که بر چهار ستون کوچک از مرمر نهاده و روپوش آن قبه صفحات نقره است که با طلا مطلی نموده‌اند و خطیب، زیر قبه می‌ایستد و خطبه می‌خواند و از تابش آفتاب محفوظ است و بر سر در منبر که رو به شرقی مسجد است نوشته شده: «انّه من سلیمان وانّه بسم اللَّه الرحمن الرحیم، صدق اللَّه جلّ اسمه، سنه ۹۶۶» از این عبارت معلوم می‌شود که بانی این منبر سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم خان عثمانی است.

باب بنی‌شیبه

در خلف مقام ابراهیم جانب شرقی درگاهی است معروف به باب بنی‌شیبه و آن عبارت است از دو ستون مربع مرتفع از رخام و نیم‌دایره‌ای بر سر این دو ستون واقع است ملوّن و منقّش در جانب شرقی با آب طلا نوشته: «ادخلوها بسلامٍ آمنین» و نیز نوشته شده: اللَّه جلّ جلاله «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین» محمد علیه‌السلام.

در صدر اسلام؛ یعنی قبل از توسعه مسجدالحرام اینجا درب مسجد بوده.

چاه زمزم

در سمت جنوبی مقام ابراهیم- ع- به فاصله چند ذرع بنایی است مربع و دربِ آن طرف شرقی مسجدالحرام باز می‌شود. در داخل این بنا چاه زمزم است که شرح پیدایش آن به واسطه مَلَک یا پای اسماعیل- ع- و خفای آن در عصر جاهلیت و حفر نمودن حضرت عبدالمطّلب آن را و خواص آن، اظهر من الشمس است و محتاج به تفصیل نیست.

بلی حضرمی گوید: در قعر چاه سه چشمه است: یکی محاذی حجرالاسود و دیگری

ص: ۱۷۰

محاذی کوه ابوقبیس و سوم محاذی کوه مروه و چون دهانه چاه وسیع است اتفاق می‌افتاده بعضی عمداً یا خطأً یا اضطراراً خود را در چاه می‌انداخته و هلاک می‌شده‌اند! لذا از طرف حکومت امر شده تخته آهنی مدوّر بر دهنه چاه انداخته و چند سوراخ اطراف آن قرار داده، هر سوراخی به اندازه‌ای که دلو فرو رود و برآید. آب زمزم خوش‌طعم نیست ولی اخبار در خواص آن بسیار است. صاحب کتاب مزبور نقل می‌کند از حضرت رسول- ص- که فرمود: «ماء زمزم لما شرب له» لذا متصل از این چاه آب می‌کشند و در مشکها و کوزه‌ها کرده به اهل مسجد و حجاج داده پول می‌گیرند و حجاج از این آب گرفته به اطراف برای استشفا می‌برند. بالای بام زمزم حجره مانند است که رئیس مؤذنین در آنجا ایستاده اوقات اذان به مؤذنین که در مناره‌های اطراف مسجدند، اعلان می‌کند و هنگام جماعت نیز تکبیرات نماز را می‌گوید و مأمومین را از حرکات امام مطلع می‌سازد.

در خارج مطاف سه بنا دیده می‌شود، در سمت شمال و غرب و جنوب کعبه؛ اول: مقام حنفی است که واقع است مقابل حجر اسماعیل. دوم: مقام مالکی است که در سمت غربی کعبه واقع است. سوم: مقام حنبلی است که نزدیک زمزم و مقابل حجرالاسود واقع است، اما از مقام شافعی اثری نیست.

حضرمی گوید: مقام شافعی در سابق زمان، خلف مقام ابراهیم بوده و شکل اول آن زائل شده و معلوم نیست در چه تاریخی زائل شده است؟

حضرمی هفت مناره بزرگ برای مسجدالحرام نقل می‌کند:

۱- مناره باب‌العمره

۲- مناره باب‌السلام

۳- مناره باب علی- ع-

۴- مناره باب‌الوداع

۵- مناره باب‌الزیاده

۶- مناره‌ای که در جانب شرقی مسجد بین باب‌النبی- ص- و باب‌السلام واقع است

۷- مناره‌ای که در طرف شمالی مسجدالحرام واقع است. پیش از این، رسم بر این بوده که به وسیله روغن زیت و قنادیل مسجدالحرام را روشن می‌کرده‌اند و اکنون به وسیله برق روشن می‌کنند بلکه چنانچه حضرمی گوید مسجدالحرام دو کارخانه برق دارد.

ص: ۱۷۱

در سابق زمان، تدبیر امور مسجدالحرام از حقوق مؤذنان و فراشان و کناسان و بوابان و سایر مستخدمان و همچنین سایر امور؛ از قبیل تعمیر و مرمت و غیره به دست امیرانی بوده که از جانب خلفا و سلاطین منصوب می‌شده‌انـد و در دوره عثمانی‌ها نیز چنین بود. جز این که نایب مخصوصی جهت رسیدگی به امور مسجدالحرام می‌فرستاده‌اند و در دوره سعودی اداره خاصی جهت رسیدگی به امور مسجدالحرام تأسیس نموده‌اند مسمی به «مجلس ادارۀالحرم».

حضرمی گوید: مجموع ستونهای اطراف مسجدالحرام ۴۸۴ است و ۶۷ ستون در دارالندوه است و تمام این ستونها در رواقهای اطراف مسجدالحرام قرار دارد، سوای عمودها و ستونها که در فضای مسجد موجود است که آنها بالغ بر ۳۱۱ می‌باشد.

در جانب شمالی مسجدالحرام، نزدیک باب‌السّلام، کتابخانه‌ای است که بر بالای درب آن نوشته است: «مکتبۀالحرم». چون داخل می‌شوی، طرف دست راست بالا ـ رفته اتاق بزرگی است، اطراف آن دولابچه‌های زیاد است که مخزن کتب است، از هر قبیل کتاب موجود است. اغلب کتبِ فقه و حدیث و تجوید و کلام است.

شیخ محمد حنفی بخارایی گوید: تأسیس این کتابخانه به زمان سلطان عبدالمجید عثمانی مربوط است و مدیر آن در حال حاضر شیخ محمد داغستانی است و عدد مجلدات این کتابخانه سی هزار می‌باشد. در ردیف این کتابخانه چهار قبّه است که منتهی به دارالندوه می‌شود. حضرمی گوید: اینها چهار مدرسه است که در زمان سلطان سلیمان عثمانی تأسیس شده و شرح مفصّلی می‌دهد و راجع به ساختن آنها و عدد طلاب و مدرسین و فراش و حقوق و شهریه هر یک.

صفا و مروه

حضرمی گوید: صفا سنگی است ازرق رنگ و بزرگ بر پایه کوه ابوقبیس، که اکنون چند پلکان بر آن ساخته شده و مروه سنگ بزرگی است که متصل است به کوه قعیقعان که بر آن نیز چند پلکان ساخته شده و بین این دو کوه بازار است که شارع مسعی گویند، چون که یکی از مناسک عمره و حج، سعی در این شارع است. از صفا به مروه چهار مرتبه و از مروه به صفا سه مرتبه. (قال اللّه تعالی: «انّ الصّفا والمروۀ من شعائر اللّه») در سابق زمان مسقف نبوده، در عهد شریف حسین که قبل از ابن سعود بود، شارع مسعی مسقف شد و در دوره سعودی به

ص: ۱۷۲

سنگ مفروش شد. وی اضافه می‌کند: شارع مسعی چنانکه خودم مساحت کردم، طولًا از صدر صفا تا صدر مروه ۳۹۴ متر و ۳۵ سانتی‌متر و عرضاً ۱۲ متر است.

الکعبه

کعبه بنایی است مربّعهٔالبنیان، در وسط مسجدالحرام. حضرمی گوید: ارتفاع کعبه از زمین مطاف ۲۷ ذراع است و عرض دیوار جنوبی آن بیست ذراع و عرض دیوار شمالی بیست و یک ذراع می‌باشد و اختلافات دیگر نقل کرده که در ذکر آن فایده‌ای متصور نیست. و چنانکه از کریمه «انّ اوّل بیت وضع للنّاس للّذی ببکّهٔ مبارکاً» استفاده می‌شود، این اول بنایی است که در روی زمین نهاده شده، نهایت این که سخن در این است: آیا اول بنا است به طور مطلق یا اول بنا است جهت عبادت.

رسم است در موسم، یعنی مادامی که حاج در مکه می‌باشند، بعضی روزها دو ساعت قبل از ظهر در کعبه را باز می‌کنند و نردبان سه‌پله‌ای پای درب کعبه می‌گذارند برای عموم و گاهی که امرا و اکابر می‌آیند، نردبانی است به شکل منبر که پایه‌های آن قرقره دارد و جنب بنای زمزم نهاده می‌آورند و متصل به آستانه باب کعبه می‌کنند که به آسانی داخل کعبه شوند بالجمله، سادن (۱) کعبه، که در این هنگام شیخ محمدالامین الشیبی است، یا نایب او، در باب کعبه می‌نشیند و از هر نفری که بالا می‌رود پولی گرفته اجازه دخول می‌دهد. وپیش از بالا رفتن هم شرطی‌ها که موکّل بر نردبان هستند، پولی می‌گیرند. پس از داخل شدن به کعبه شیخ زاده‌ها نیز سر و کیسه‌ای می‌کنند. داخل کعبه سه ستون چوبی از زمین تا طاق نصب است. مستحب است پای هر ستونی نماز بخوانند و دعا کنند.

حضرمی گوید: در جوف و داخل کعبه هفت لوح سنگی است که به دیوار کعبه نصب است:

۱- به دیوار شرقی طرف راست در سال ۸۸۴ ه. ق. به امر ابوالنصر قایتبای.

۲- به دیوار شمالی در سال ۱۱۰۹ ه. ق. به امر مادر مصطفی خان.

۳- به دیوار غربی در سال ۶۸۰ ه. ق. به امر ملک یمن.

۴- به دیوار غربی در سال ۶۲۹ ه. ق. به امر مستنصر عباسی.

۵- به دیوار غربی در سال ۱۰۴۰ ه. ق. به امر سلطان مراد خان عثمانی.

۱- مراد از سادن، کلیددار است.

ص: ۱۷۳

۶- به دیوار غربی در سال ۱۰۷۰ ه. ق. به امر محمد خان.

۷- به دیوار غربی در سال ۸۲۶ ه. ق. به امر برسبای.

این هفت نفر کسانی هستند که هر یک به نوبت، خانه کعبه را تعمیر نموده‌اند و حضرمی عینِ عبارات الواح منصوبه را در تاریخ کعبه نقل می کند. طالبین به آنجا رجوع فرمایند.

دیوارهای داخل کعبه از بالای این الواح تا سقف و همچنین سقف کعبه پوشیده است به پارچه حریر گلگون رنگ که خطوط دالبُری سفید در او نقش است و در بین خطوط یا جداول دالبری نوشته: «لا اله الّا اللَّه محمّد رسول اللَّه» و نیز دوائری در آن دیده می‌شود که مطرز شده: «یا حنّان یا منّان یا سلطان یا سبحان» به خطوط سفید و این پوشش از زمان سلطان عبدالعزیز عثمانی تقریباً از هفتاد سال قبل است و اما ستونهای سه گانه از عهد عبداللَّه زبیر نصب شده و نیز چون داخل کعبه شوی، طرف دست راست دری جهت پلکان بام کعبه معروف است به «مقام علی- ع-». زمین داخل کعبه مفروش است به سنگ رخام.

شاذروان کعبه

مراد از «شاذروان» اساس بنای کعبه است که سه طرف؛ شرقی، جنوبی و غربی از دیوار کعبه بیرون‌آمدگی دارد و از سنگ مرمر و رخام است و ارتفاع آن از زمین مطاف مختلف است؛ از یک شبر (وجب) تا یک ذراع.

فقها گویند: در حال طواف جایز نیست بر شاذروان برآیند یا دست خود را بر آن گذارند.

از کلمات بعضی معلوم می‌شود که اگر چنین کنند، طواف باطل شود. برای کعبه چهار رکن است؛ حجرالاسود یا رکن شرقی مقابل آن، در طرف شمال رکن عراقی است و مقابل آن در طرف غرب رکن شامی است و مقابل آن در طرف جنوب رکن یمانی است.

حجرالأسود

یکی از موضوعات مهم حج حجرالاسود است و برای او داستانها و گزارشاتی است. اگر همه آنها را کسی جمع کند خود کتاب مفصّلی خواهد شد. اجمالًا این سنگ سیاه در رکن شرقی در جلبابی از نقره مختفی است و برای این جلباب یا طوق نقره‌ای نقبه‌ای است به

ص: ۱۷۴

اندازه‌ای که سر آدم داخل شود. چند نفر شرطی از طرف حکومت مواظب حجر هستند برای محافظت آن و دیگر جهتِ آن که ازدحام مردم برای تقبیل حجر مورثِ زحمت، و بسا هست که موجب هلاک می‌شود.

حِجر اسماعیل

آن قطعه‌ای است در طرف شمالی کعبه به شکل نیم‌دایره و دیوار کوتاهی در حدود یک متر آن را احاطه کرده و آن دیوار از سنگ رخام است و برای حِجر دو باب است: شرقی و غربی و گویند قبر حضرت اسماعیل و مادرش در حِجْر است بلکه جماعتی از پیغمبران را گویند ولی آنها محل خلاف است و در حال طواف البته بایـد داخل حِجْر نشونـد و الّا طواف باطل خواهد بود و ناودان طلای کعبه طرف حِجر است و موقع باران آب آن در حجر می‌ریزد و مردم در زیر ناودان جمع می‌شونـد که آب ناودان بر سر آنها بریزد.

معجن

حُفره‌ای شبه حُفره محراب، جنب دیوار شرقی کعبه بین باب کعبه و باب شرقی حجر اسماعیل واقع است که آن را معجن می‌نامند. گویند جبرئیل نماز پنجگانه را با رسول خدا- ص- در این مقام بجا آورد.

حضرمی گوید: محمد (۱) بن سبکتکین کعبه را به دیباج اصفر پوشانید و ناصر باللّه عباسی به دیباج اخضر و سپس به دیباج اسود و این رویه باقی ماند که اکنون هم پوشش کعبه از دیباج سیاه رنگ است.

در کتاب مرآةالحرمین است- چنانکه حضرمی نقل کند- که اسماعیل بنی‌الناصر سه قریه در نواحی مصر خرید و وقف نمود برای کعبه از داخل و خارج و پوشش حجره نبی- ص- در مدینه. رنگ پوششِ خارج کعبه سیاه است و رنگ داخلش احمر است و رنگ پوشش حجره نبی- ص- سبز است و سلیمان عثمانی هفت قریه دیگر از نواحی مصر را با پول بیت‌المال خریـد و وقف نمود جهتِ پوشش کعبه و حجره نبی- ص- و اضافه نمود بر آن سه ده را که اسماعیل بن ناصر آنها را وقف نموده بود. از قرار معلوم پوشش خارج کعبه هر سال عوض می‌شود اما پوشش داخل و پوشش حجره نبی- ص- هر چند سال یک مرتبه. این موقوفه؛

۱- ظاهراً مراد محمود باشد سهواً محمد نوشته. واللّه اعلم. حجازی

ص: ۱۷۵

یعنی دهکده‌های دهگانه، همچنان بود تا اوایل قرن ۱۳ ه. ق. که محمد علی پاشا، خدیو مصر منحل نمود. شریف مکه که در آن وقت حسین بن علی بن عون بود پس از آن که استقلال مملکت حجاز را اعلان نمود، وسائل بافتن پوششِ کعبه را فراهم کرد تا آن که حکومت سعودی غالب شد و حکومت اشراف منقرض گردید. عبدالعزیز که فعلًا سلطان حجاز و نجد است دارالکسوه‌ای در مکه بنا کرد و عمّال مخصوصی از هندوستان آورد و آلات و ادوات خاصی تهیه نمود و در سلخ ذیقعده ۱۳۴۶ ه. ق. پوششِ کعبه را همانند پوششی که از مصر می‌آمد از دارالکسوه مکه درآمد. جنس پرده ابریشم سیاه است و جداول برجسته به شکل دالبر در آن بافته شده و در طی جداول بافته شده: «لا اله الّا اللّه محمد رسول اللّه» و برای پوشش، کمربندی است به عرض یک متر که در ثلث اعلای پوشش دوخته شده. و با سیم طلا به خط جلی در جانب شرقی نوشته بعد از بسم اللّه، «واذ جعلنا البيت مثابة للناس» تا «التواب الرحيم» و در جانب جنوب بعد از بسم اللّه، «قل صدق اللّه» تا «على ما تعملون» و در جانب غربی بعد از بسم اللّه، «واذ بوّأنا لإبراهيم» تا «بالبيت العتيق» و نیز در جانب شرقی زیر کمربند این عبارات را با سیم طلا نوشته‌اند: «هذه الكسوة صنعت فى مكة المباركة المعظمة بأمر خادم الحرمين الشريفين جلالة الملك الإمام عبدالعزيز بن عبدالرحمن الفيصل آل سعود، ملك المملكة العربية السعودية أيّده اللّه تعالى بنصره، سنة ۱۳۴۶ هجرية على صاحبها أفضل التحية وأتمّ التّسليم» و بر پرده کعبه با سیم طلا نیز آیات چندی نوشته در تاریخ الكعبه ثبت است به آنجا رجوع شود.

سدانه کعبه

یکی از عناوین مربوط به مکه «سدانت» است؛ یعنی خدمت. بعد از آن که حضرت ابراهیم-ع- کعبه را بنا نمود، سدانت آن را به حضرت اسماعیل واگذارد سپس با اولاد اسماعیل بود تا آن که بنی جُرهم از اولاد اسماعیل غصب نمودند و بنی‌خزاعه از بنی‌جرهم گرفتند و چون قصیّ بن کلاب قوتی به دست آورد از بنی‌خزاعه گرفت و به پسر بزرگ خود عبدالدار سپرد، آنگاه به شیبه رسید و در اولاد شیبه تا کنون باقی است که به ارث می‌برند.

مستحب است داخل کعبه شدن و نماز خواندن و اقل آن دو رکعت است و احادیث زیاد در فضیلت آن نقل کنند، بدین مضمون:

ص: ۱۷۶

«من دخل البیت فصلّی فیه دخل فی حسنهٔ وخرج من سیّئهٔ مغفوراً له»

پیشتر رسم بر این بود که هر سال پوشش کعبه و پرده و کمربند آن را عوض می‌کرده‌اند، پرده و کمربند بین امیران تقسیم می‌شد و پوشش کعبه و پرده باب‌التوبه که داخلِ کعبه بر باب پلکان بام کعبه آویخته و پرده مقام ابراهیم- ع-؛ این سه قطعه از بنی‌شیبه بود. که بین خود تقسیم نموده و به حجاج و غیرهم می‌فروختند. اما در دوره سعودی چنانکه حضرمی گوید: پوشش کعبه و پرده باب کعبه، و پرده باب‌التوبه و پرده مقام ابراهیم بین بنی‌شیبه تقسیم می‌شود- بالسویه رجالًا و نساءً، صغیراً وکبیراً- مگر رییس آنها که کلیددار باشد که او دو سهم می‌بَرَد.

نماز جمعه

پنجم ذی‌حجه یا به قول عامه ششم، روز جمعه بود، یک ساعت به ظهر مانده وارد مسجدالحرام شدم که محلی برای نماز پیدا کنم در تمام مطاف و مقامات اربع و رواقهای اطراف، مردم به صف نشسته بودند، می‌خواستم نزدیک منبر باشم برای استماع خطبه و به قدری آنجا ازدحام بود که من به روی پا ایستاده بودم و جای نشستن نبود، به حال قیام دو ورق قرآن خواندم.

هفتم ذیحجه، که هشتم در نزد عامه بود، عازم منا شدیم، رهسپار عرفات شدیم.

هنگامه عرفات و جمعیت و اختلاف صور اشخاص و وضع چادرها، بخصوص چادرهای مطوفین و سایر اوضاع عرفات و آن منظره شگفت‌آور، به گفتن معلوم نمی‌شود، مگر آن که انسان برود و به رأی‌العین ببیند.

بعد از مغرب حرکت کرده، در مشعر بیتوته کردیم علی‌الصباح از مشعر کوچ کرده آمدیم منا. امروز را عامه رسماً عید می‌دانند. توپ عید را زدند، مناسک عید بجا می‌آورند ولی ما یقین داریم که امروز نهم است. می‌خواهیم برویم ولی خوف داریم که منع کنند. تا بعد از ظهر ماندیم آنگاه حرکت کردیم به سوی عرفات در بین راه به ماشینی برخورده سوار شدیم، طولی نکشید که وارد عرفات شدیم. از دور چادرهایی به نظر می‌آید. جمعیت زیادی مشاهده می‌شود. حوزه حوزه مشغول دعا و تلاوت و زیارت و توبه و انابت هستند اصلًا حال خوشی امروز در عرفات مشاهده می‌شود معلوم می‌شود امروز عرفه است عجب حال توجه و انقلاب

ص: ۱۷۷

و زاری و تضرّعی به مردم دست داده! آخر دیروز هم در این صحرا بودیم امّا انقلاب حالی در خود ندیدیم.

حوالی غروب عده‌ای شرطی وارد عرفات شده مردم را به عنف گرفته، در سیاره‌ها انداختند و می‌برند به جانب منا و محکمه برای تحقیق. هیاهوی غریبی رخ داد. مردم همه مضطرب و پریشان از این سو به آن سو فرار می‌کنند. به رفقا سفارش کردم: ملتفت باشید پیش از غروب از حدود عرفات خارج نشوید، اما از یمین به یسار فرار کنید. در این بین هوا منقلب شده ابر شد و باران به شدت باریدن گرفت. شرطی‌ها عده‌ای را گرفته سوار سیاره‌ها شدند و رفتند. عرفات امن شد و آثار مغرب ظاهر گردید. اذان مغرب را گفته از حدود عرفات خارج شدیم. هوا کمی سرد است، باران هم می‌آید و ما هم سر و پای برهنه فقط دو جامه احرام در بر داریم و بس، ولی با شوق آمدیم و وارد منا شدیم. شب را در چادر به سر برده سحر برخاستیم رو به مشعر آورده در راه دچار شرطی شدیم، رشوه دادیم و رد شدیم. در مشعر وقوف اختیاری را درک کرده، صبح به منا بازگشتیم. مناسک و مراسم عید را بجا آوردیم و در این احتیاط بعضی از عامه هم با ما همراهی کردند.

پس از مراجعت از منا، اوضاع دگرگون شده عربها به دیده عداوت و دشمنی به عجمها نگاه می‌کنند بلکه بد می‌گویند، شتم می‌کنند، حتی شنیده شد بعضی از کسبه مکه با عجمها معامله نمی‌کنند! نگارنده به چشم خود دیدم که در مسجدالحرام چند نفر مصری و غیر مصری از اعراب و شرطی یک نفر ایرانی را گرفته می‌زدند و بعضی دیگر، آنان را بر این کار تشجیع و ترغیب می‌کردند و می‌گفتند: «جزاك اللّه خیراً، جزاك اللّه خیراً!» از یکی پرسیدم علت این کار و سبب این سب و شتم در گفتار چیست؟ گفت: عجمها حرمت مسجد را نگاه نداشتند، دیگر از این بالاتر که یک نفر عجمی دیروز مسجدالحرام را نجس کرده است! گفتم: معاذ اللّه! مسلمان چنین عملی را مرتکب نمی‌شود. کدام عقل باور می‌کند که یک نفر مسلمان ایرانی از راه دور با آن صدمات شدید و مخارج گزاف (ده هزار تومان یا اقلًا پنج هزار تومان) به مکه بیاید و مسجدالحرام را نجس کند؟! «سبحانک هذا بهتان عظیم!»

سیزده ذی‌حجه یا ۱۴ آن، به قول عامه، بعد از ظهر در مسجدالحرام بودیم، انقلابی در مردم مشاهده کردم؛ عربها شادی می‌کنند، به یکدیگر بشارت می‌دهند که: قُتِل العجمی، قتل العجمی! وقتی به ایرانی‌ها برمی‌خورند، دست بر گلو می‌گذارند و می‌گویند: کلّ عجمی یُذْبَح! و

ص: ۱۷۸

آنان را تهدید به قتل می‌کنند. به همراه بعضی از رفقا از باب ابراهیم خارج شده، رو به طرف صفا مقابل شرطی‌خانه رفتیم. هنگامه غریبی است! می‌گویند: طالب پسر حسین یزدی ایرانی را که مسجد را نجس کرده، گردن زدند و اینک شرطی‌ها دارند خاک بر خونِ او می‌ریزند! و ما چیزی که به چشم دیدیم همین خاک ریختن شرطی‌ها بود و بس.

پس از نماز مغرب و عشا در بازار صفا چند نفر را دیدم که جنازه‌ای را به دوش کشیده می‌برند؛ یکی از رفقا جزء مشیّعین است. از وی پرسیدم: جنازه کیست؟ آهسته گفت: جنازه جوانی است که امروز بی‌تقصیر گردنش را زدند. خرده خرده خوف و وحشت در ایرانی‌ها پیدا شد و به آنها گفته می‌شد: به تنهایی جایی نروید. در وقت نماز عامه، در مسجد نباشید. هنگام نماز و طواف، احتیاط را از دست ندهید. چون بعضی از عوام ایرانی بسا بود مُهر می‌گذاردند و البته این کار مورث فتنه بود و بالجمله دو روزی این همهمه و اضطراب بود، آنگاه از طرف حکومت سعودی جلوگیری شد و ریشه این فتنه، مصری‌ها بودند. ولی آنچه در جریده «ام‌القری» که نشریه رسمی مکه است و هفته‌ای یک مرتبه منتشر می‌شود، چنین نوشته بود:

«ام‌القری، ۹۹۰ الجمعه ۲۰ ذی‌الحجهٔ ۱۳۶۲، ص ۳، بلاغ رسمی، رقم ۸۲، جریمهٔ منکرهٔ- القت الشرطهٔ القبض فی بیت‌اللّه الحرام فی یوم ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۶۲ علی المدعوّ عبده طالب بن حسین الایرانی من المنتسبین الی الشیعهٔ فی ایران وهو متلبس بأقذر الجرائم وأقبحها وهی حمل القاذورات (العذرهٔ) وهو یلقیها فی المطاف حول الکعبهٔ المشرفهٔ بقصد ایذاء الطائفین واهانهٔ هذا المکان المقدس وبعد اجراء التحقیق بشأنه وثبوت هذا الجرم القبیح منه فقد صدر الحکم الشرعی بقتله وقد نفذ حکم القتل فیه فی یوم السبت، ۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۶۲ ولذا حرر)»

لیکن آنچه را پس از تحقیق بدست آوردیم و از اشخاص موثق شنیدیم این بود که این شخص؛ یعنی طالب بن حسین از اهالی توابع یزد بوده و برای حج مشرف شده و ابداً در مقام تلویث مسجد و اذیّت طائفین نبوده بلکه فی‌الجمله امتلاء معده داشته و در روز ۱۲ که از منا مراجعت کرده بعد از ظهر وارد مسجدالحرام شد، برای طواف حج، در بین طواف نظر به گرمی هوا و امتلای مزاج، حالتِ استفراغی به او دست داده، به ملاحظه این که مبادا قی عارض شود و روی زمین مسجد بریزد گوشه جامه احرام خود را مقابل دهن گرفته و در آن قی کرده و اطراف آن را گرفته که ببرد خارج مسجد بریزد، قدری از آن از گوشه جامه روی سنگهای مطاف ریخته، شرطی به گمان آن که اینها قاذورات است او را گرفته و چند نفر مصری به

ص: ۱۷۹

اتفاق شرطی‌ها او را به شرطی‌خانه جلب نموده از آنجا نزد قاضی می‌فرستند. مصری‌ها به ناحق شهادت می‌دهند و قاضی حکم قتل آن بی‌گناه را صادر نموده و بالأخره روز ۱۴ یا به قول ما ۱۳ برابر باب صفا محاذی شرطی‌خانه حرم، او را گردن می‌زنند! این است آنچه ما دیدیم و شنیدیم.

پس از آن واقعه، فریادها از اطراف بلند شد و تلگرافات زیاد از بلاد مسلمین به حکومت سعودیه شد و در اغلب بلاد ایران مجلس ترحیم جهت طالب برپا نمودند و در عراق عرب مخصوصاً زیارتی اربعین، دسته‌های زیاد به نام «انصارالحسین» از بصره و عشار و بغداد و کاظمین و عشایر اطراف فرات و سامرا می‌آیند کربلا برای عزاداری و زیارت. شنیده شد که در اشعار خود که می‌خوانده و سینه می‌زده‌اند فراوان لعن بر وهابی‌ها و سعودی‌ها می‌کرده‌اند و از آنها تبرّی می‌جسته‌اند. اما گروهی می‌گفتند: این هیجان و هیاهو دسیسه اجانب است که القای نفاق بین مسلمانان کنند. و نیز می‌گفتند: برای منع حکومت سعودی است از دادن نفت ظهران به آمریکایی‌ها. واللَّه العالم بحقایق الأمور.

بعد از مراجعت از منا در صدد بودم بدانم جمعیت حجاج امسال چقدر بوده تا آن که جریده «امالقری» را دیدم متعرض شده و عین عبارت او این است:

«امالقری ۹۹۱ الجمعهٔ ۲۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۶۲ ه. ق. بلغ عدد الحجیج فی هذا العام ۶۲۵۹۰؛ من طریق البحر ۳۵۱۵۴، من البرّ بالسّیارات ۵۹۲۰، من طریق الجوی ۳۰، من الیمنیین ۲۳۸۶ والباقی من انحاء المملکهٔ العربیهٔ السعودیهٔ»

شب ۷ محرم ۱۳۶۳ ه. ق. مطابق ۱۳ دیماه باستانی از مکه مکرمه حرکت نمودیم به سوی مدینه منوره، مدت توقّف ما در مکه ۳۸ روز بود و علت این توفیق جبری، با این که بسیاری از حجاج بعد از ما وارد مکه شدند و جلوتر از ما خارج گشتند، این بود که ما در حدود ۳۰۰۰ نفر بودیم که از عبدالرزاق شامی ساکن کویت ماشین کرایه کرده بودیم و اغلب ماشین‌های او خراب بود و حجاج را در بین راه به زحمت انداخت، حتی بعضی نرسیدند گروهی چون دیدند وقت می‌گذرد و ماشینها هم خراب است، به وسیله ماشین‌های سعودی آمدند. حکومت سعودی کرایه اینها را بعلاوه گوسان (۱) ۳۰۰۰ حاج را از عبدالرزاق می‌خواست.

عبدالرزاق هم چنین پول نقدی مهیا نداشت، لذا حکومت کلیه ماشین‌های شامی را توقیف کرده اجازه مرخصی نمی‌داد حتی ماشین‌های بی‌عیب، مثل ماشین ما نیز توقیف بود تا آن که حجاج فشار آوردند به حسن پسر حمزه که اکنون مطوف شیعه است، از آن هم نتیجه‌ای

۱- گوسان، پولی است که حکومت از هر نفر حاجی می‌گیرد و صاحب ماشین این پول را ضمیمه کرایه کرده از حاجی دربدو مسیر گرفته، در مکه تسلیم می‌کند.

ص: ۱۸۰

حاصل نشد. شکایت کردند به دربار ابن سعود، او رجوع داد به مهدی که در واقع حاکم مکه بود، آن هم سودی نبخشید، مجدداً ارجاع داد. پس از شکایت به عبداللّه که وزیر مالیه است، او عبدالرزاق را طلبید، کارهای او را اصلاح کرد و رخصت حرکت داد. پنج ساعت از شب هفتم گذشته بود که از مکه خارج شده، علی‌الصباح وارد جده شدیم. از کویت تا مکه و از مکه تا مدینه و ایضاً از مدینه تا کویت فقط راه شوسه حسابی از مکه تا جده است که قیرریزی شده است والّا مابقی راهها همه خراب بلکه خراب اندر خراب است.

جدّه شهر بزرگی است بر ساحل دریا، هوای آن کثیف است، مخصوصاً شبها شبنم دریا اذیت می‌کند. آب آن از دریا بوسیله کارخانه، تصفیه و شیرین می‌شود. اهالی آن مرکب از عناصر مختلف و اغلب اهل سنت می‌باشد و اما شیعه خیلی کم است. موقعیت آن برای تجارت خوب است. بازار وسیع و معموری دارد. معروف است قبر حوا در جدّه است. تفحص کردیم باغ کهنه‌ای را نشان دادند که درب آن مقفّل بود گویا از طرف حکومت سعودی ورود در آن ممنوع بود. برای این که داخل آن را تماشا کنیم اطرافش را گردش کردیم، از طرفی که دیوار آن کوتاه بود ملاحظه کردیم باغ کهنه‌ای بود و چند تلّ خاك و هوار در آن دیده می‌شد که گویا بنایی بر آن بوده و خراب شده یا مخصوصاً خراب کرده‌اند. اما بقعه‌ای که سابقاً می‌شنیدیم وسط قبر روی ناف حوا ساخته‌اند ابداً اثری از آن ندیدیم بلکه اثری از قبر هم پیدا نبود، مگر همان هوارها که دیده می‌شد.

دو شب در جده ماندیم و از جده تا مدینه هم دو شب بین راه ماندیم. با آن که از مکه تا مدینه حدود هفتاد فرسخ بیشتر نیست. بلی راه غالباً رمل و سنگلاخ است معذلك بهتر از راه کویت تا مکه است. علاوه بر این که آبادی‌ها بسیار است، مثل رابغ و وادی ابن‌الشیخ و آبادیهای دیگر.

عصر شنبه یازدهم محرم وارد مدینه طیّبه شدیم، بیرون دروازه آستانسیا؛ یعنی ایستگاه قطار آهن که چندین سال قبل بین مدینه و شام را وصل می‌نمود، تماشا کردیم.

ساختمانهای سنگی زیبایی است ولی مدتها است مخروبه است. بالجمله وارد مدینه شده و در باغ صافی در محله نخاوله منزل کردیم. باغ صافی بزرگ و با صفا است. درخت نخل و غیره فراوان دارد. زیر نخلها سبزی‌کاری می‌کنند. مکینه آبی هم دارد. طرف قبله این باغ، بنای عالی سه طبقه هست در مقابل این بنا حوض بزرگی است. حجاج بسیاری در این باغ منزل

ص: ۱۸۱

گرفته‌اند. ما نیز در ایوان مقابل حوض منزل کردیم. حاجی اسعد که این باغ و بنا را از متولّی آن اجاره کرده و به حجاج اجاره می‌دهد اظهار داشت که این باغ از جمله موقوفات سید صافی و راجع به یک دسته از سادات مدینه است. در مدینه و همچنین در مکه، دو نژاد ابیض و اسود دیده می‌شود. در مدینه از مهاجرین بلخ و بخارا فراوان هستند و غالباً حنفی مذهبند اما اهلِ مدینه شافعی مذهبند و علی‌الظاهر بد مردمانی نیستند. شنیدیم که در مدینه و اطراف آن، چهار هزار نفر شیعی مذهب یعنی اثنی عشری می‌باشند و در حدود دویست و پنجاه حسینی و صادقی و موسوی دارند و اغلب بی‌سواد و بیکاره و فقیر هستند. گویا در سابق موقوفات زیادی بوده که بین آنها قسمت گشته و امورشان اداره می‌شده است و اکنون از بین رفته یا غصب گردیده، لذا سادات مدینه اغلب بیچاره و تهی‌دستند. حجاج که مدینه می‌روند؛ یعنی حجاج شیعه از آنها دستگیری می‌کنند.

مدینه هم مثل مکه در کوهستان واقع است، الّا این که هوای مدینه لطیف‌تر و سردتر و زمین آن هموارتر و برای فلاحت قابلتر است. آبش شیرین است ولی از آب زبیده بهتر نیست. باغات و نخلستانش فراوان و زراعت غلّه و سبزیجاتش بسیار است. اغلب به واسطه شتر و الاغ آب می‌کشند برای زراعت.

چند مکینه آب هم هست اما با کمی قنات نعمت فراوان است و بالجمله کسی که از مکه می‌رود به مدینه، خیلی مدینه به نظرش جلوه می‌کند و واقعاً هم بی‌صفا نیست.

قلعه‌بندی مدینه خیلی محکم ولی کوچک است. محلّات زیادی در خارج قلعه است؛ از جمله آنهاست محله نخاوله. قبرستان بقیع واقع در سمت شرقی مدینه است و قبور ائمه اربعه:

حضرت امام حسن مجتبی، حضرت سجاد، حضرت باقر و حضرت صادق- علیهم‌السلام- و عباس بن عبدالمطلب و حضرت زهرا- علیهاالسلام- بنا بر قولی در یک صفه مانند مدفونند در سابق حرمی و گنبدی در کار بوده ولی اکنون بنایی نیست. فقط صورت قبور هست و بس.

قبرستان بقیع دارای حصاربندی است و دو باب دارد؛ یکی از آنها مسدود بود و برای بقیع دربان و خادم و یک دسته شرطی دارد که اگر کسی خواست قبری را ببوسد جلوگیری کنند و همچنین اگر از روی کتاب، مثل مفاتیح یا مفتاح خواست زیارت‌نامه بخواند مانع شوند.

کتاب را با صاحبش جلب کرده جریمه می‌کنند. وقتی پول نشان آنها دهی دست برمی‌دارند و این کار منحصر به بقیع نیست بلکه در همه جای مدینه و مساجد و مجامع آن، این رویه

ص: ۱۸۲

هست.

اما اگر از حفظ یا از روی کتابهای کوچک بخوانی مانع نمی‌شونـد مگر آن که کلماتی مثل آن که در زیارت حضـرت زهرا- س- «المظلومهٔ» یا «المغصوبهٔ حقّها» و امثال آن را محو می‌کنند یا با مداد به طوری سیاه می‌کنند که دیگر خوانده نشود.

در مـدینه چند مسـجد است که نماز خواندن در آنها مسـتحب است: ۱- مسـجد شـجره که میقات اهل مدینه است ۲- مسجد قبا که محلی است بسیار با صفا.

مسـجد قبا خیلی جلیل‌القـدر است. حتی بنابر قولی، شأن نزول آیه شـریفه «لمسـجدٌ اسّـِس علی التقوی من اوّل یوم ...» همین مسـجد است، گرچه تحقیق آن است که شأن نزول این آیه همانا مسـجد مدینه (مسـجدالنبی) است که قبر مطهر حضـرت رسول در آن واقع است.

۳- مسـجد فتح ۴- مسـجد ذوقبلتین ۵- مسـجدی است در احُـد که قبر حمزه سیدالشـهدا نزدیک آن واقع است و سایر شـهدای احد قبورشان آنجا است و مستحب است زیارتشان ۶- مسجدالنبی- ص- که واقع است در سمت شمالی، در داخل شهر مدینه و برای آن پنـج بـاب است و اطراف آن رواقهـاست و در سـمت قبله آن، دستِ چپ قبر مطهر حضـرت است که واقع است در حجره مبـارکه و حجره عبـارت است از سه سـتون در چهـار سـتون که اطراف آن را از زمین تا سـقف طارمی آهن کشـیده‌اند و پشت این طارمی در داخل پوششـی است آویخته از حریر که از مصـر هر چنـد سال یکمرتبه می‌آمده، چنانکه در پوشـش کعبه اشاره شد و ابداً قبر مطهر بلکه داخل حجره نیز دیده نمی‌شود و درب همیشه مقفّل است و در اطراف حجره شرطه ایستاده که مبادا کسی نزدیک شود و یا آن را ببوسـد و اگر بوسـید اذیت می‌کننـد، مگر از راه رشوه و مخفیانه ببوسد و رد شود. گنبد حضـرت مینارنگ است گویا روکش آن مینا باشد و مسـجداوّلی؛ یعنی قبل‌از توسـعه، حدودش‌معلوم‌است به‌ستونهانوشـته: حدّ مسجدالنبی- ص-؛ اسطوانه ابولبابه که اسطوانه توبه‌اش گویند و اسـطوانه حنّانه و اسـطوانه‌های دیگر هرکدام حکایتی دارد. نام آنها نوشـته و معلوم است. علی‌الظاهر خانه حضـرت زهرا- س- ضمیمه حجره مطهره است. بنابر این اگر قبر آن مخدّره در خانه‌اش بوده الآن داخل حجره است و اگر بین منبر و محراب یا بین منبر و بیت باشد، از حجره خارج است. هیئت خانه و مسجد و منبر و محراب رسول اللَّه- ص- هنوز محفوظ است مگر آن که بنا و اجزای آن تغییر کرده باشد.

مثلًا محرابی که الآن هست به جای همان محراب زمان حضرت رسول است اما بنا، آن بنا

ص: ۱۸۳

نیست یـا منبری که الآن هست و خطیب بالای آن می‌رود و خطبه می‌خوانـد همان منبر نیست. زیرا آن از چوب بوده و این از سـنگ مرمر است ولی به جای همان منبر قرار داده‌اند و همچنین محلی که بلای بر آن بالا می‌رفته اذان می گفته همان محل است اما اجزای آن تغییر کرده و بالجمله رواقهای اطراف مسجد مفروش است به سنگ مرمر و قالیچه‌های قیمتی و قالی‌های بزرگ بر روی آنها پهن است و به طور کلی ساختمـان مسـجد، ساختمان بزرگ و مهمی است به علاوه این که نقاشـی‌های ظریف و رنگهای جالب توجه به کـار برده‌انـد و بعضـی از سور قرآنی و احـادیث نبوی را با خطهای زیبا به کتیبه‌های رواق‌ها نوشـته‌اند و به کتیبه‌های اطراف صـحن مطهّر، اسامی خلفا و عشـره مبشـره و ائمه اربعه و ائمه اثنی عشـر را با خط جلی نوشته، حتی حضرت حجت را نوشته محمدالمهدی و هرچه گردش کردم الحمـدللّه، معـاویه را ننوشـته‌اند و جنب بـاب جبرئیـل، صـفّه است. برای تلاـوت قرآن رحلهای زیاد و قرآن‌های فراوان خطی و چاپی مهیّاست. قرآنی دیـدم چاپ هنـد خیلی بزرگ و سـنگین، ظاهراً سه مجلـد بود، آیات را به خطر درشت نوشـته بود. در زیر هر سطری دو جدول بود، در یکی ترجمه آیات به زبان فارسی بود و در دیگری ترجمه بزبان اردویی هندی و در حاشیه آن تفسیری بود از یک نفر از علمای هند.

امام این مسـجد هم حنبلی مذهب است و از طرف حکومت سعودی منصوب و موظف است. باری، برای مسجدالنبی- ص- هم مثل مسـجدالحرام خواجه هست که آنها را اغوات گویند و هرگاه یکی از آنها بمیرد از مکه یکنفر جای او می‌فرسـتند و شرح تشکیلات و وظایف آنها و همچنین اغوات مسجدالحرام مشروحاً در «تاریخ المسجدالحرام» مرقوم است، رجوع شود.

چون از باب جبرئیل خارج شویم و به طرف دست راست بیاییم به طاقی برسـیم و چون از طاق گـذشتیم طرف دست راست عمارتی است بر سـر درب آن نوشته دیار عشره مبشره، گویند: خزانه حضرتی بوده، مقابل آن، طرف چپ دری است بالای آن نوشته: مشهد سیـدنا عثمان؛ چون چنـد قدمی گذشتیم طرف چپ دربی است بالای آن نوشـته: هذا بیت ابی‌ایوب الأنصاری، برای این خانه هنگام ورود حضرت رسول- ص- به مدینه، شرحی است.

به ناسخ‌التواریخ رجوع شود.

چند قدم دیگر که می‌رویم به خانه‌ای می‌رسیم طرف دست راست درب عالی دارد،

ص: ۱۸۴

بالای آن نوشته: مکتبهٔ شیخ‌الاسلام. چون وارد می‌شویم عمارت کوچکی است ولی پاکیزه و خوش‌ساخت دو طبقه. در سمت راست حجره‌ای دیده می‌شود قلندری نظیف ظریف با فرش قالی. اطراف این حجره همه قفسه‌بندی شده دولابچه‌های شیشه‌ای دارد. در دولابچه‌های اطراف، انواعِ کتب خطی و چاپی، عربی و فارسی، علمی، ادبی، تاریخی، لغوی، نظمی و نثری موجود است. هر کتابی اسم و نمره آن پشتش به خط جلی نوشته و فهرست این کتب در پنج یا شش جلد ثبت است؛ به ترتیب حروف تهجی و نمره و مخصوصاً کتابهای خطی عالی در این کتابخانه موجود است. کتاب دیوان شاه نعمت اللّٰه خطی با کاغذ و خطی بسیار عالی در این کتابخانه است. ظاهراً کتابدار این کتابخانه، اسمش موسی‌الکاظم بود. از او پرسیدم چند مجلد کتاب در این مکتبه است؟ گفت: شش هزار مجلد. شیخ دیگری بود ظاهراً کلیددار بود. خادم کتابخانه پیرمردی بود مصطفی نام امّا همه ارباب توقّع! مسموع افتاد که این خانه اصلًا خانه امام حسن مجتبی- ع- است و یکی از سادات حسنی که در عصر خود شیخ‌الاسلام مدینه بوده و مالك این عمارت بوده آن را وقف نموده به عنوان کتابخانه و بعداً کتابهایی بر آن افزوده شده و موقوفاتی برای آن مقرر گردیده است. و چنانکه موسی‌الکاظم اظهار می‌کرد، از طرف اسلامبول هر سال مبلغی برای مصارف این کتابخانه می‌آمده و لیکن دوازده سال است که قطع شده، نگارنده گفت: مگر از طرف حکومت سعودی به شما کمکی نمی‌شود؟ گفت: به هیچوجه، اصولًا حکومت سعودی به این گونه مؤسسات عنایتی ندارد.

کتابی را مشاهده کردم موسوم به «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» تألیف شیخ‌الاسلام نورالدین علی بن جمال‌الدین عبداللّٰه الحسینی الشافعی السمهودی، راجع به تاریخ و متعلّقات مسجدالنبی- ص- و تاریخ مدینه طیّبه که محققانه نوشته بود.

هوای مدینه با آن که از مکه سردتر و به اعتدال نزدیکتر است معذلك گرم است. روز دوم بهمن مطابق با ۲۶ محرم ۱۳۶۳ ه. ق. دو ساعت از ظهر گذشته بود که باران به شدت می‌بارید، ما در باغ صافی در ایوان مقابل حوضِ آب مشغول چای خوردن بودیم بدون آن که میل به آتش داشته باشیم و هوا مثل پنجاهم نوروز اصفهان است.

۲ صفر ۶۳ ه. ق. از راه عنیزه و ریاض حرکت کردیم، چون یك منزل از مدینه دور شدیم قریه‌ای است که آن را «هناکیه» یا «اهناکیه» نامند. در آنجا درخت بسیار شبیه درخت نخل دیده می‌شودو و میوه‌هایی به اندازه نارنج و کوچکتر و رنگ قهوه‌ای، پوست سختی دارد

ص: ۱۸۵

و داخل پوست چیزی دیـده می‌شود به انـدازه گردو بسیار سـخت است. نجارها برای سـرمته به کار می‌برنـد و عجمها آن را خرمای ابی‌جهل گویند و عربها (دوم) گویند.

از مدینه تا عنیزه راه بسیار بد است بخصوص که باران هم آمده بود. هرکجا رمل بود گِل و باتلاق شده بود؛ به نوعی که ماشین در گل می‌تپید و هرکجا که سنگلاخ بود خطر چپ شدن ماشین و باز شدن طایر ماشین داشت بخصوص اطراف عنیزه که رمل زیاد و سنگلاخ فراوان دارد بلکه بایـد گفت عنیزه و اطرافش بلادی است کوهستانی که بین جبال و تلال واقع شده و عنیزه قصـبه معمور و پرنعمتی است. آب آنهـا از چـاه است حتی زراعت آنهـا به وسیله آب چاه که با شتر یا الاغ کشـیده می‌شود انجام می‌گیرد و آبهای چاههایشان مختلف است، بعضـی شور و بعضـی شیرین است. مردم عنیزه حنبلی مـذهب و بسیار متعصب هستند. از عنیزه آمدیم به مراد، این همان مراد است که هنگام رفتن به مکه بدان برخوردیم چنانکه ذکر شد.

۱۵ صـفر، وارد شـهر کویت شـدیم. کمال میل را داریم برویم عتبات عالیات، متأسـفانه برای کسانی که جواز مرور در دست نـدارند رفتن به عراق اکیـداً ممنـوع است. سـال گذشـته شـیخ کـویت، حجّـاج بی‌جواز را ورقه‌ای به عنوان اقـامت در کویت می‌داده به مبلغ معیّنی و قنسـولگری انگلیس هم ویزا می‌نمـوده و بـدین وسـیله مشـرف می‌شده‌انـد ولی امسـال شـیخ کویت از دادن ورقه خودداری می‌کنـد، لـذا کسانی که جواز ندارند از رفتن به عراق محرومند، مگر به طور قاچاق، آن هم کاری است دشوار. عجالتاً ما هشت نفر هستیم از اهل شهرضا، فقط بنده جواز دارم و بس و البته اگر رفقا وسائل رفتنشان فراهم نشود بنده به طریق اولی نمی‌توانم بروم. ولی گوشه و کنار می‌شنوم شخصی هست که زوار را به طور قاچاق می‌برد نجف اشرف و او مورد اطمینان آقای آسید جواد که در سابق اشاره به ایشان شـد می‌باشـد. بنابر این بایـد آسـید جواد را ملاقات کرده از ایشان تحقیق کامل نمود. ایشان پیشوای شـیعه هسـتند در حسینیّه خَزعل و این اوقات صبحها در حسینیه روضه است ایشان هم تشریف دارند.

۱۷ صـفر، صبح وارد حسینیه شدیم، مجلس مفصلی است. آسید جواد هم تشریف دارند جمعیت مستمع هم زیاد است. از قرار معلوم شیعیان کویت امروز را وفاتِ حضـرت رضا- ع- می‌داننـد، لـذا تعطیل کرده‌انـد. نگارنده گوید: این بنا بر قول کفعمی است چنانکه مرحوم مجلس می‌فرمایـد: (به قول کفعمی وفات آن حضـرت هفـدهم صـفر بوده اما مشـهور آخر ماه صـفر را گفته‌اند). بعد از ختم روضه خدمت آسید جواد عرض کردم: می‌شنویم شخصی است

ص: ۱۸۶

مورد وثوق جناب‌عالی که زوّار را می‌برد عتبات و برای شما رسید آنها را می‌آورد این قضیه صدق است یا کذب؟ گفتند: صدق است. گفتم: می‌خواهم او را ملاقات کنم. گفتند: شخص قاچاق‌بر، خودش در سرحد عراق است اما دلّال این کار اینجاست الآن کسی را همراه شما می‌فرستم و سفارش هم می‌کنم. آنگاه شخصی را صدا زده، گفتند: آسید رضا! به اتفاق آقا می‌روید دکان آمحمد جعفر و از قول من سفارش بنمایید. به اتفاق آسید رضا آمدیم میدان مقابل تلگرافخانه، درب مغازه خرمافروشی، جوان خوش‌سیما و ظاهرالصلاحی فوراً از جا برخاسته، سلام و تعارف کرد آنگاه سید رضا رسالت خود را رسانیده، برگشت. آمحمد جعفر اظهار می‌دارد که چند روز قبل جمعی را فرستاده‌ایم عتبات و هنوز خبر ورود آنها به ما نرسیده و از این جهت حواسم مغشوش است و هرگاه خبر ورود آنها رسید با شما وارد گفتگو خواهم شد، در این بین عربی آمده پاکتی به دست آمحمد جعفر داد. آمحمد جعفر سر پاکت را گشوده خواند و آثار بشاشت و خرّمی در چهره‌اش هویدا شد و گفت: الحمدللّٰه این رسید آن جمعیت است که عرض کردم، اینها سی و دو نفر بودند که چند روز قبل فرستادم. بحمداللّٰه به سلامتی وارد نجف شده‌اند و این از قدم شماست. آنگاه برخاسته پیشانی مرا بوسید و گفت: اکنون با شما گفتگو خواهم کرد. بالجمله پس از چند جلسه قرار بر این شد که بنده چون جواز دارم کرایه معمولی جهاز را بدهم و باقی رفقا هر نفری سیصد و پنجاه تومان بدهند. این قرارداد را در دو نسخه نوشته یکی را امضا کرده به او دادیم و دیگری را او امضا کرده به ما داد. اکنون باید جوازمان را در سفارت انگلیس به ویزا برسانیم و باید اولًا سی دینار که حدود چهارصد تومان ایران است در بانک ودیعه گذارده چک آن را بگیریم، ثانیاً ورقه تصدیق دکتر صحّیه را به صحت مزاج با شناسنامه ضمیمه جواز کنیم تا جواز ویزا شود. فوراً سی دینار از حاج میرزا نصراللّٰه گرفته در بانک ودیعه گذاردیم، حواله آن را گرفته آمدیم در مریضخانه که موسوم است به «المستشفی الامیری». جمعیت زیادی در آنجا است، کار ما هم باید زود انجام بگیرد، ناچار یکی از گماشتگان مریضخانه را صدا زده، نیم روپیه که پنج قران بود به او دادم با شناسنامه و گفتم: خواهشمندم به فوریت ورقه ما را بیاورید. گفت: همین جا بنشینید تا بیاورم، لب ایوانی نشسته منتظرم، در این اثنا یکی از حجاج که از اهل بروجرد بود وارد شده گفت: می‌خواهم ورقه تصدیق بگیرم، راهش چیست؟ گفتم: من نیم روپیه دادم به یکی از گماشتگان و الآن منتظرم که ورقه برایم بیاورد، چون آمد تو هم به او بگو برایت بیاورد. در این اثنا رسید و ورقه

ص: ۱۸۷

مرا داد. گفتم: این آقا هم ورقه می‌خواهد گفت: بسیار خوب، یک روپیه و نیم بدهد تا ورقه برای او بیاورم. بروجردی گفت: یعنی چه؟ این آقا نیم روپیه داده، من یک روپیه و نیم؟! گفت:

بلی، همین است، این آقا چون سیّد است نیم روپیه باید بدهد و تو یک روپیه و نیم!

حال باید برویم سفارت‌خانه، راه هم خیلی دور است. به شتاب آمدم ضمناً چون دنبال دریاست بی‌تماشا هم نیست، نیم ساعت مانده رسیدیم سفارت‌خانه، عمارت خوبی است باصفا، منظره‌اش دریا؛ یعنی در کویت جایی بهتر از اینجا نیست. به طور کلی انگلیس هر کجای دنیا که نفوذ پیدا کرد بهترین نقطه را انتخاب کرده عمارت می‌کند و وسائل آسایش و خوشی را فراهم می‌آورد به نیکوترین وجه. باری وارد دفتر قنسولگری شدم، دفتردار را نمی‌دانم سنی بود یا شیعه؟ عرب بود یا عجم هرچه بود رعایت حال ما را کرد؛ زیرا رسماً امروز که جواز را می‌دهند فردا باید بیایند بگیرند اما نگارنده را همان روز بلکه همان ساعت خلاص کرده چهارده روپیه گرفت و جوازمان را به ویزا رساند، آمدیم منزل، رفقا می‌گویند: چه کردی؟

گفتم: کار تمام شد. آقا محمدجعفر را ملاقات کردم، از وی پرسیدم جهاز کی حرکت می‌کند؟

می‌گوید: فردا اربعین است، پس فردا انشاءاللّه حرکت می‌کند. شب اربعین بود در کویت از مقابل اتاق بعضی از رفقای همسفری‌مان عبور می‌کردم دیدم مشغول قمارند. ابتدا تعجب کردم یعنی چه؟! حاجی نشسته قمار می‌کند آن هم شب اربعین! بعد با خود گفتم این آقایان همان کسانی هستند که در مکه ریش و پشمی به هم زده بودند، مسجد می‌رفتند، جماعت می‌کردند، چون مدینه رفتیم ریش‌ها را باد برد! اکنون به ایران که نزدیک شده‌ایم، عادت مکنونه دارد بروز می‌کند، از اینجا معلوم می‌شود شیخ سعدی درست فهمیده آنجا که می‌گوید:

خر عیسی گرش به مکه برند ... الخ.

لیله ۲۲ صفر از کویت با جهازهای بادی که کنترات شرکت آب است حرکت نمودیم، ناخدا اسمش جابر است. علی‌الظاهر شیعی مذهب است، عمله‌جات این جهاز به استثنای یک نفر همه شیعه هستند. از اول شب تا فردا قبل از ظهر سیر کشتی بطیء [و کُند] بود، چون باد موافق نبود آنگاه سریع شد، مخصوصاً در «خور عبداللّه» که جای خطرناکی هم هست ولی هیچ خطری متوجه نشد و هیچ وحشتی دست نداد تا اواخر شب راندیم. آنگاه خواب رفتیم.

طولی نکشید لنگر انداخت علی‌الصباح که هوا روشن شد خود را در دهنه «فوه» یا «فاو» دیدیم. ناخدا جابر خطاب به بنده می‌گوید: نظر به این که شما جواز دارید، باید از گمرک وارد

ص: ۱۸۸

شوید و آقایان که بی‌جوازند باید از راه دیگر، اما نگارنده چون نمی‌خواستم از رفقا جدا شوم که حتی‌الامکان باهم باشیم. جابر گفت: شما موضوع را متوجه نیستید، آقایان اگر وارد گمرک شوند گرفتار می‌شوند کما این که شما نیز اگر وارد گمرک نشوید و ورودی خود را ثبت نکنید حکم قاچاق را خواهید داشت. دیدم چاره نیست با رفقا خداحافظی کردم ولی اثاثیه همراه نبردم؛ زیرا چنان تصور می‌کردیم که سه روز دیگر در نجف یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد.

القصه بلم کوچکی در آب انداختند نگارنده را گفتند بفرمایید. در بلم نشستیم اما دریا خیلی انقلاب است آبها بر روی هم متراکم شده تلّ و ماهور تشکیل می‌دهند. نگارنده با آن که دریا دیده و مرکب‌های بحری سوار شده‌ام، معذلک تا چند دقیقه از ترس به دریا نگاه نمی‌کردم تا کم‌کم دل پیدا کرده به تماشا مشغول شدم. دو ساعتی روی آب بودیم، واقعاً بی‌کیف نیست، زیرا طرفین شط همه آبادی، درختهای نخل فراوان، عمارات عالیه و کشتی‌ها زیاد است که نوعاً از آنِ انگلیسی‌ها است. بالجمله در گمرک از آب خارج شدم و ورودی خود را ثبت نمودم، پول بی‌جهتی هم جابر و رفقایش که راهنما و ملّاح بودند از ما گرفتند. وارد آبادی «فوه» یا «فاو» شدیم جای باصفا و پرنعمتی است. ادارات دولتی برقرار، بازار و خیابان هم دارد. القصه در قهوه‌خانه حاج ظاهر نامی نهار خورده ماشین مخصوصی که در راه بصره کار می‌کند رسید، یک دینار که پانزده تومان ایرانی است داده سوار شدیم. ماشینمان کهنه است اما سیرش بد نیست. راه هم مختلف است. اطراف هم نخلستان زیاد است. دود کمپانی آبادان از پشت نخلستان پیداست. نزدیک غروب وارد بصره شدیم. بصره از شهرهای مهم عراق و حکومت‌نشین و بندر تجارتی است. نخلستان فراوان دارد. مردمش اغلب سنی‌اند و کمی شیعه دارد، به عکس عشار. بالجمله سر چهارراهی پیاده شدم اما نماز نخوانده‌ام. آفتاب هم در شرف غروب است. از هرکجا سراغ مسجد می‌گیرم می‌گوید: بعید، بعید. عاقبت دکانداری ترحم کرده فرستاد از قهوه‌خانه آب آوردند، وضو گرفته حصیری آورد، بر روی آن نماز خواندم، پس از نماز شخصی را می‌بینم دستش از بند تا بالای مرفق پر از تاولهای سیاه رنگ است ندانستم چه مرضی است. می‌گوید: دعا بخوان و بِدَم بر دست من که خدا شفا مرحمت نماید. پس از دعا سوار ماشینهایِ شهری شده ربع ساعتی بیشتر نشد که در عشار نزدیک مسافرخانه سیدعلی پیاده شدیم. به محض این که از ماشین پیاده شدم، شخصی پیش آمد و گفت: آقا! گفتم: بله، گفت: کجا می‌خواهید بروید؟ پاسخ دادم: کربلا، پرسید: پاسپورت دارید؟ گفتم: شما

ص: ۱۸۹

چکاره‌اید؟ گفت: بنده مفتّش هستم. بعد از مدتی بگومگو معلوم شد که آدم متقلب و شیاد است. او ابتدا عربی سخن می‌گفت ولی بعد فارس از آب درآمد!

عشار

شهر پاکیزه و بندر مهمّی است برای تجارت. شیعه آنجا فراوان است. مسجدی دارد در بازار، جنب نهر، معروف به مقام علی–ع– امام آن مسجد الحمدللّه سیّد است، مسمی به سید عبدالغنی. عالم دیگری هم دارند حاج عبدالمهدی نام دارد. جلیل‌القدر است و از طرف آیهٔ‌اللّه آسید ابوالحسن اصفهانی منصوب است. شب را در مسافرخانه نزههٔ‌المؤمنین ماندم، فردا عصر حرکت کرده آمدم محطّه قطار آهن، کم‌کم جمعیت زیاد شد و برای بلیط گرفتن کار مشکل.

بنده چون تنها بودم اگر می‌خواستم دنبالِ بلیط بروم مختصر اثاثیه‌ای که همراه داشتم مفقود می‌شد و اگر می‌خواستم حفظ اثاثیه را بکنم بدون بلیط می‌ماندم. در این بین جوانی رسیده گفت: آقا جان بلیط گرفته‌اید؟ گفتم: خیر. چمدانی دستش بود گفت: این چمدان را می‌گذارم نزد شما و می‌روم بلیط برای خودم و شما می‌گیرم به پول خودم، آنگاه شما پول معمول را که داده‌ام به من بدهید. گفتم: بسیار خوب. آنگاه در چمدان را باز کرد، دیدم یک شلوار در آن بود و بس. گفت: خواستم ببینی که چیز قاچاقی در آن نیست و بعد از این هم ملتفت باشی در محطه از مسافر ناشناخته امانت قبول نکنی؛ زیرا بسا قاچاق‌فروشها، اجناس قاچاقی را به این وسیله در قطار می‌آورند و به مسافر بی‌اطلاع به طور امانت می‌سپارند آنگاه اگر سالم گذشت پس می‌گیرند و می‌روند و اگر گیر افتاد خودشان را نشان نمی‌دهند. گفتم: ممنون. بالجمله ایشان رفت. طول کشید به اندازه‌ای که نزدیک بود قطار حرکت کند با خود گفتم: عشار همه‌چیزش مایه گول است گویا اصلًا حقیقت در آن نیست. آن محمدش که در سفر سابق ۱۳۵۷ ه. ق. که مشرف شدم به کربلا، دلیل و قاچاق‌برِ من بود، چه صدمه‌ها که از دست او خوردم. این علی‌اش که دیشب خود را مفتّش جا زد و چقدر اذیت کرد و نزدیک بود مرا به دیار عدم بفرستد. این هم محمدباقرش! بعد گفتم آخر چمدانِ او اینجاست لابد به هوای چمدان می‌آید به علاوه پول بلیط هم که از من نگرفته، نهایت اگر نیامد یا آن که آمد و بلیط نیاورد، یک روز حرکت ما به تعویق خواهد افتاد علاوه هنوز هم دارند بلیط می‌فروشند، ببین پشت دریچه چه هنگامه است! در این فکرها بودم که محمدباقر پیدا شد دستش خون‌آلوده و چند

ص: ۱۹۰

بلیط هم در دست دیگرش هست یکی را به من داد و پول آن را گرفت، دیگری را به دیگری و همان پول معمول را گرفت. گفتم: چرا دستت خون‌آلود است؟ گفت: آدم بایـد خیرخواه باشد و تا می‌تواند به نوع خود خدمت کند، چون بلیطهای خودمان را گرفتم بعضـی را دیـدم دست و پـایی ندارنـد خواسـتم برای آنها نیز بلیط بگیرم دوتای آنها را گرفتم که بعضـی به گمان این که می‌خواهم بلیط بگیرم و وافروشـی کنم و استفاده بـبرم از اطراف فشـار آوردنـد دسـتم به دیـوار گرفت و زخم شـد امـا طوری نیست. تـا اینجا فی‌الجمله خوشم آمـد از جوانمردی او ولی از بس که از مردم تقلب دیـده بودم می‌گفتم شایـد این هم حقّه باشـد تـا وقتی که سوار قطـار شـدیم دیـدم حقیقتـاً در مقام خـدمت است. برای مسافران جای می‌گیرد. در ایسـتگاهها فوراً پیاده می‌شود تا آب بیاورد، حتی یکی از مسافران بچه نَحسی همراه داشت، بچه‌داری او را هم می‌کرد و از قبیل این کارها. فهمیدم که راستی غرضش خدمت است. ۲۵ صفر ۱۳۶۳ ه. ق. چهار ساعت از روز برآمده وارد کربلا شدم، منزل آسید سلیمان سید مدنی شهرضایی نهار خورده مختصری خوابیدم پس از صرف چای به حمام رفته و پس از آن به زیارت حضرت اباعبداللّٰه الحسین سیدالشهدا- ع- مشرف شدم و پس از چند روزی به نجف اشرف رفته، حضرت مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علی- ع- را زیارت نمودیم. (۱) پی نوشتها:

۱- ادامه سفر، گزارشی است از زیارت عتبات عالیات در عراق و بازگشت به ایران.

ص: ۱۹۱

بهداشت در حج

ص: ۱۹۲

بهداشت کاروانهای حج

بسم‌اللَّه الرحمن الرحیم

«وَ أَذِّنْ فِی النّاس بِالحَجِّ یَأتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ. لِیَشهَدُوا مَنافِعَ لَهُم وَ یَذکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی ایّامٍ مَعلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُم مِن بَهیمَةِ الأَنعامِ فَکُلُوا مِنها وَاطعِمُوا البائِسَ الفَقیرَ» (۱) پیشگفتار

در طول قرن‌های متمادی، از زمان برخاستن نـدای ابراهیم خلیل‌اللَّه- ع- تا دعوت پیامبر خاتم حضـرت محمـد- ص- و از آن زمان تـاکنون، انبوه خـداجویان، گروه گروه لبیـک گویـان، دل از خـانه و کاشـانه خویش بریـده و سـرا پـا شوق و شور، به سوی معبود و معشوق می‌شتابند و گردخانه او به طواف و راز و نیاز می‌پردازنـد و در این اقیانوس عظیم، بنـدگان دلباخته، روح خویش را با زلال استغفار و استغاثه و ابراز اطاعت و بندگی تطهیر می‌کنند و با رهتوشه تقوا، به دیار خویش باز می‌گردند و از شمیم صفای این سعی عاشقانه، فضای محیط زندگی را عطر آگین و اشتیاق عاشقان لقای معشوق را افزونتر می‌سازند.

اینک که پس از قرن‌ها، فرزندان اسلام یکبار دیگر با تأسی به اسوه حسنه،

۱- سوره حـج آیه ۲۷ و ۲۸- در میـان مردم نـداده که به نزد تو پیـاده و سواره و از هر راه دور، برای انجام حـج جمع شونـد تا منافع بسـیار برای خود ببیننـد و خـدا را در روزهـای معیّن بر آنچه که از چهار پایان آنها را روزی داده یاد کننـد، پس از آن بخوریـد و به درماندگان نیز بخورانید.

ص: ۱۹۳

رسول خدا- ص-، پیروزمندانه به قطع دست‌های شیاطین پرداخته و برشکستن و زدودن بت‌های پیدا و ناپیدا از دامان میهن اسلامی توفیق یافته‌اند. همچنین مفتخر به جانفشانی در راه آرمان‌های اسلامی آن فخر عالم امکان و تربیت یافته مکتب شهادت و ایثار، رهبر کبیر و همیشه جاوید انقلاب اسلامی، امام خمینی- رضوان‌اللَّه تعالی علیه- و شاگرد برگزیده و فرزندش، حضرت آیت‌اللَّه خامنه‌ای- مدظله العالی- عزم خویش را در برافراشتن پرچم «لااله الّا اللَّه» بر فراز گیتی به منصّه ظهور رسانده‌اند، حضور زائران سرزمین شهیدان گلگون کفن در کنار زائران دیگر ملل اسلامی، شکوهی دوباره به حج ابراهیمی داده و بت‌های مرئی و نامرئی را در سراسر جهان به لرزه افکنده و نوید فرا رسیدن صبح امید را پس از شام تیره حاکمیت شیاطین و ستم پیشگان، نوید می‌دهد.

به هر صورت، مدیریّت دشوار و سنگین کاروان‌های زائر خانه خدا و مسؤولیت سرپرستی این عاشقان خداجو، در ابعاد مختلف از لحظه حرکت به سوی سرزمین قبله تا لحظه رسیدن دوباره به وطن، بر عهده کسانی است که علی‌رغم همه سختی‌ها عزم خود را بر خدمت میهمانان خدا جزم کرده و به این خدمت بزرگ کمر همّت بسته‌اند.

از آنجا که این مسؤولیت، همه جانبه است و پاسداری از تندرستی این جمعیّت انبوه، که در میان آنان سالخوردگان، جوانان، افراد نیازمند به مراقبت‌های ویژه، همه با هم در سرزمینی دور از خانه و خانواده، در دیاری با مسائل خاص اقلیمی، اجتماعی و فرهنگی، در کنار میلیون‌ها میهمان از شرق و غرب و شمال و جنوب این جهان پهناور حضور دارند، ضرورت توجه به مسائل خاص بهداشتی را به شدت طلب می‌کند. در این مجموعه، تلاش می‌کنیم آنچه را که یک مدیر کاروان به عنوان بخشی از مسؤولیت همه جانبه خود باید بداند و بر اجرای آن نظارت کند و همه اعضای کاروان و همکاران خود را در این مسؤولیت مشترک یاری و ترغیب نماید به بیانی ساده و بی‌پیرایه عرضه کنیم. تا به یاری پروردگار و همّت و تلاش خستگی ناپذیر آنان و همکاری و همراهی همکاران آنها در کاروان و نیز زائران بیت‌اللَّه الحرام، در یک کوشش دسته جمعی با پیشگیری از بیماری‌ها و حوادث و تأمین آسایش جسمی، روانی و اجتماعی راهیان خانه خدا، این سفر پربرکت و این مهاجرت الی اللَّه، با سرفرازی میهن اسلامی، تندرستی و رفاه زائران و خدمتگزاران آنها، و بالاتر از همه رضای پروردگار بیچون توأم گردد.

ص: ۱۹۴

فصل اوّل- مقدّمه

مسؤولیت کاروان در تأمین بهداشت زائران

درست است که هیأت پزشکی حج با بسیج امکانات خود در طول این سفر، از آغاز تا پایان، در خدمت زائران و کاروانهای حج می‌باشد لیکن مسؤولیت ویژه تأمین تندرستی زائران و حفظ آن، بر عهده مدیر کاروان و همکاران او است که در طول این سفر، عهده‌دار امور حمل و نقل، اسکان، تغذیه، انجام اعمال و مناسک، جابجایی‌های ایّام ترویه، عرفه، عید قربان و ایام تشریق می‌باشند. همانگونه که مراقبت‌های بهداشتی و رعایت دستورالعمل‌های مربوط، می‌تواند از وقوع هر حادثه ناگوار و خطرات جانی به آسانی پیشگیری نماید. سهل‌انگاری در مسائل مربوط به تأمین تندرستی زائران نیز می‌تواند خطرات جدّی بدنبال داشته باشد لذا شایسته است با توجه به اهمیّت مسأله، مدیران محترم کاروان‌ها به مسؤولیت سنگین و دشواری که پذیرفته‌اند، توجّه خاصی نمایند و نسبت به مراعات اصول بهداشتی در کاروان توسط همه کارکنان کاروان و نیز زائران نظارت جدّی و مداوم داشته باشند. بدیهی است در هر مورد که لازم باشد هیأت پزشکی حج آماده همکاری و انجام خدمات لازم خواهد بود.

آماده‌سازی زائران برای سفر

نکات ساده‌ای وجود دارد که آموزش آنها به زائران، قبل از عزیمت به سرزمین حجاز، هم ضروری است و هم بسیار سودمند.

بخشی از این آموزش‌ها درباره آشنایی با انجام واجبات حج، ادای دیون شرعی، دلجویی و حلالی خواستن از بستگان و معاشرین و مانند اینها است و بخش دیگری نیز در مورد تهیه لوازم ضروری؛ مانند لباس کافی و مناسب، ساک، پارچه احرام، خمیر دندان و مسواک، حوله، وسائل اصلاح، و غیره است.

همچنین اگر زائرانی به دلائلی، نیازمند مراقبت‌های درمانی ویژه و مداوم هستند، به منظور پیشگیری از مشکلات، لازم است نسبت به همراه داشتن توصیه‌های پزشکی خاص خود و احیاناً داروها و غیره اقدام نمایند.

ص: ۱۹۵

گرمای فوق‌العاده هوا در جدّه، مکه و مدینه، همراه داشتن یک قمقمه کوچک آب و یک بادبزن دستی را برای هر زائری ضروری می‌سازد. و نیز لازم است لیوان نشکنی را با خود داشته باشد تا او را از استفاده از لیوان‌های آلوده بی‌نیاز سازد. پس با توجه به آنچه که ذکر شد، فرصت مناسبی در اختیار مدیران محترم کاروان قبل از سفر وجود دارد تا به زائران، آموزش اوّلیه و ساده را جهت آمادگی آنان برای این سفر بدهند.

قطعاً همین سفارش‌های قبل از سفر می‌تواند موجب پیشگیری از مشکلات بعدی باشد.

برخی از نکاتی که اینک ذکر می‌شود مربوط به آموزش زائران و مجموعه آنها بطور کلی در آموزش، اجرا و نظارت بر آنها در مسؤولیت کاروان و مدیریت آن است.

لباس مناسب

لباس‌های نخی و فاقد الیاف مصنوعی برنگ‌های سفید و یا روشن، از دیگر انواع لباس‌ها مناسب‌تر و با شرایط آب و هوای سرزمین حجاز بکارگیری آنها آسان‌تر است. از آنجا که گاهی مشاهده می‌شود تعداد اندکی از زائران ایرانی با تکیه بر گرمای هوا در انتخاب لباس رعایت شؤونات ملّی را نمی‌کنند لذا شایسته است مدیران کاروان‌ها این گونه افراد را متوجه اهمیّت مسأله و ضرورت پوشیدن لباس‌هایی که موجب تحقیر و بی‌احترامی آنان و هموطنانشان نشود بنمایند.

حمل غذا توسط زائران

همه ساله مشاهده می‌شود که تعدادی از زائران، هنگام حرکت از منزل تا فرودگاه، به همراه خود مقداری غذا حمل می‌کنند و پس از پرواز از ایران به فرودگاه جدّه و نیز حتّی در فاصله فرودگاه جده تا مدینه یا مکّه، از غذای همراه خود استفاده می‌کنند و این کار سبب مسمومیت غذایی آنان و مشکلات بعدی آن می‌گردد.

لذا به نظر می‌رسد صرفنظر از ضرورت تذکّر به زائران در مورد خودداری از به همراه آوردن غذایی فاسد شدنی، نظارت بر این نکته و ممانعت از مصرف خوردنی‌هایی که احتمالًا زائر به همراه خود آورده نیز لازم باشد.

ص: ۱۹۶

در فرودگاه جده

با هر هواپیمایی که از ایران وارد جدّه می‌شود، تقریباً ۲ تا ۳ کاروان پیاده می‌شود.

معمولًا تشریفات گمرکی و آماده ساختن وسیله نقلیه برای حرکت زائران به مدینه یا مکّه چندین ساعت وقت می‌گیرد. در این ساعات، کارشناسان آموزش بهداشت هیأت پزشکی حج، خود را به محل تجمّع زائران می‌رسانند و نکات ساده و ضروری بهداشتی را به آنان تذکّر می‌دهند. همکاری روحانیون، مدیران و خدمه کاروان‌ها می‌تواند به ثمر بخشی این آموزش‌ها کمک مؤثر کند.

زائران معمولًا یک وعده غذا را در فرودگاه جده صرف می‌کنند لیکن گاهی دیده می‌شود که برخی از زائران بدلیل عدم تمایل به صرف غذا در آن ساعت، غذای خود را تحویل می‌گیرند و آن را همراه خود به داخل اتوبوس می‌برند تا در فاصله میان جدّه تا مقصد، صرف کنند. این کار کاملًا خطرناک است و با کمال تأسف همه ساله چند مورد مسمومیت غذایی به همین دلیل دیده می‌شود.

بنابراین، بجز آب، میوه، نان و نوشابه حمل هیچگونه خوردنی دیگری برای زائران مجاز نیست و چنانچه بهر دلیل صرف غذا در فرودگاه جدّه میسر نباشد، نگهداری، حمل و توزیع مواد غذایی مصرف نشده، غیر از میوه، نان و نوشابه می‌تواند خطرناک باشد.

از آنجا که بهر صورت، زائران با ورود به محیط جدید و خطرات آلودگی‌های مختلف می‌باید بسیار بیش از گذشته مراقب سلامت و نظافت خود باشند، تذکّر نکاتی، مانند شستشوی مکرّر با آب و صابون پس از استفاده از توالت یا قبل از خوردن غذا، همچنین آشامیدن آب و مایعات کافی برای جبران تعریق سودمند است و نیز با توجه به احتمال گم شدن آنها و سرگردانی آنان توصیه به فاصله نگرفتن از محلّ استقرار زائران کاروان ضروری است.

فصل دوم- بهداشت مسکن و محل استقرار کاروان

بهداشت کلّی ساختمان

ساختمانهای محل اسکان زائران، گرچه با تلاش فراوان و همکاری گروه‌های مختلف مهندسی و بهداشتی انتخاب شده‌اند لیکن بطور کلّی با شرایط استقرار تعداد زیادی زائر،

ص: ۱۹۷

بصورت کاروانی، در چند اتاق آنها و تهیه غذای آنها، آنهم یکجا، معمولًا مناسب نیستند لذا همین مسأله مشکلاتی را به دنبال دارد؛ از جمله محل آشپزخانه کاروانها غالباً در حیاط خلوت یا بام ساختمان و یا در فضای سرپوشیده دیگری که به عنوان آشپزخانه ساخته نشده انتخاب می‌شود. همچنین محلّ انبار، تعداد توالت‌ها، دستشویی‌ها، حمام‌ها، وضعیت فاضلات، محل رختشویی و مانند اینها پاسخگوی نیاز بصورت مطلوب نیست. با وجود این، رعایت چند نکته می‌تواند به رفع مشکلات کمک و از پیدایش برخی خطرات پیشگیری نماید:

۱- بهداشت آب انبارها

با توجه به این که در طول سال، بسیاری از ساختمان‌های اجاره شده، بلا استفاده بوده‌اند، همچنین متأسفانه شرایط ساختمانی آب انبارها و دریچه‌های آنها به گونه‌ای است که احتمال آلودگی آب انبار و رخنه برخی حشرات و تجمع کثافات در آنها وجود دارد، لذا خدمه کاروان که قبل از ورود زائران به ساختمان، در محل حضور یافته و ساختمان را برای استقرار زائران آماده می‌سازند، لازم است ابتدا آب انبار را کاملًا تخلیه کرده و بخوبی شستشو نمایند و سپس برای آخرین بار دیوار و کف آب انبار را با محلولی شامل یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) پرکلرین در یک سطل آب (۱۰ لیتر) بشویند و با جمع‌آوری و تخلیه آب مورد اشاره، آب انبار را آماده بهره‌برداری نمایند.

تذکّر اوّل:

آب لوله کشی شهرهای مکّه و مدینه نیاز به کلرینه کردن مجدّد ندارد. بلکه اگر آب لوله کشی کافی نبود و کسانی خواستند از آب حمل شده در تانکرها استفاده کنند، باید در برابر هر ۱۰۰۰ لیتر (یک متر مکعب) آبِ کلرینه نشده، یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) پرکلرین را در مقداری آب حل کرده به داخل آب انبار بریزند؛ به عبارت دیگر، مثلًا اگر از یک تانکر ۱۴۰۰۰ لیتری، آب بداخل آب انبار تخلیه می‌شود، همزمان با تخلیه، ریختن ۱۴ قاشق مرباخوری پرکلرین به داخل آب انبار ضروری می‌باشد. مأمورین بهداشتی در هر بار مراجعه به کاروان، مقدار کلر باقیمانده آب مصرفی را با دستگاه کلر سنج اندازه‌گیری خواهند نمود و خدمه کاروان‌ها را راهنمایی خواهند کرد.

مجدداً یادآور می‌شود که کلرینه کردن آب باید همیشه همزمان با تخلیه آب از تانکرها

ص: ۱۹۸

انجام شود.

تذکّر دوم:

قبل از ورود و استقرار زائران در ساختمان، لازم است خدمه پیش پرواز در صورت عدم مراجعه مأمورین بهداشتی، با مراجعه به نزدیکترین واحد بهداشتی درمانی هیأت پزشکی حج، یا به گروه بهداشت مستقر در بیمارستان مرکزی نسبت به تهیه پرکلرین و مواد ضد عفونی کننده لازم برای دستشوییها و تهیه پوسترهای بهداشتی و نصب آنها در جاهای مناسب اقدام نمایند.

۲- دستشوییها، توالتها و حمامها

نظافت مداوم و همیشگی توالتها، دستشوییها و حمامها یک کار کاملًا ضروری و بسیار مهم است که هرگونه بی‌توجهی به آن می‌تواند برای سلامت زائران خطرات جدّی داشته باشد. ممکن است برخی از زائران به دلایلی، در رعایت نظافت محلهای ذکر شده دقّت کافی نداشته باشند امّا از آنجا که استفاده تعداد زیادی از زائران با شرایط جسمی، عادات، آلودگیهای احتمالی و نیز رفتار بهداشتی مختلف از آنها، ممکن است سبب بروز گرفتاریها و شیوع بیماریها شود لذا بهداشت این قسمتها از ساختمان را باید به عنوان محلّهای بسیار مهمّ بطور جدّی و مداوم تحت نظر داشت و همه روزه محوطه مربوطه را با آب و پودرهای پاک کننده شستشو داد و از بکار بردن جاروب بکار گرفته شده در توالت برای شستشوی راهروها جداً خودداری نمود.

ریختن مواد ضد عفونی کننده در داخل کاسه توالت و اطراف آن مفید است. مأمورین بهداشتی هنگام تحویل این مواد راهنمایی لازم را خواهند نمود. معالوصف اگر از کرئولین برای این مقصود استفاده میشود، محلول ۵ درصد آن را باید تهیه و بکار گرفت، به این ترتیب که در یک ظرف، ۱ پیمانه از این ماده را در تقریباً ۲۰ پیمانه آب ریخت و با وسیله‌ای مثل آفتابه آن را در داخل کاسه توالت و محوطه اطراف آن پاشید.

برای ضد عفونی کردن حمام، وان حمام، و راهروهای اطراف دستشوییها می‌توان از محلول کلردار به روش زیر استفاده کرد، ابتدا در یک سطل آب (۱۰ لیتر) یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) گرد پرکلرین ریخته و سپس با این محلول کف محوطه حمام

ص: ۱۹۹

و دستشویی‌ها را بشویید.

در هر توالت و حمـام قرار دادن یـک ظرف زبـاله در دار که لااقـل روزی یکبـار تخلیه شود، ضـروری است. کنار دسـتشویی‌ها لازم است به اندازه کافی حوله کاغذی یا دسـتمال کاغذی وجود داشـته باشد و بهر حال قرار دادن حوله معمولی در دستشویی‌ها و حمام ممنوع است.

نکته مهم: همیشه باید به مقدار کافی صابون در تمام دستشویی‌ها وجود داشته باشد.

۳- بهداشت اتاق‌ها

اتاق‌ها محل استراحت و خواب زائران است در هر اتاق به تناسب گنجایش آن، تعـدادی از زائران اسـکان داده خواهنـد شد. احتمال دارد بعضـی از زائران به اندازه کافی مراعات اصول بهداشتی را نکنند و همین مسأله ممکن است سلامت سایرین را به خطر بیندازد، بنابراین لازم است بطریق صـحیح و با زبان خوش موارد اشـکال تـذکر داده شود. نظافت اتاق‌ها دست کم روزی یکبار بایـد به دقت انجـام شود. در هر اتاق قرار دادن یک سـطل زباله دردار برای جمع‌آوری تـدریجی مواد دور ریختنی و سـپس جمع‌آوری همه آنها لااقل هر روز یکبار ضروری است.

یکی از چیزهـایی که سـبب اشـکال در نظـافت اتاق‌هـا می‌شود، قرار دادن وسایـل اضـافی در اتاق‌هـا است، لـذا شایسـته است تا حد امکان، در کاروان محل‌هایی برای نگهداری چمدان‌ها و وسائل اضافی زائران پیش‌بینی شود.

نکته بسـیار مهم دیگر، پـاکیزگی و نظـافت رختخواب‌هـا است، البته هر زائر فقط از رختخواب مخصوص خود اسـتفاده خواهـد کرد لیکن شسـتشوی ملافه‌ها و روبالشی‌ها باید بطور مرتب و تقریباً هفته‌ای دو بار صورت گیرد، گاهی ممکن است بدلیل تعریق بیش از اندازه، تعویض ملافه‌ها بفاصله کمتر نیز ضرورت پیدا کند.

زائران پس از استراحت و برخاستن از خواب لازم است رختخواب‌های خود را جمع کنند.

محل صرف غذا باید جدا از اتاق‌های زائران باشد و بطور کلّی صرف غذا در اتاق‌ها درست نیست.

ص: ۲۰۰

نکته بسیار مهم:

متأسفانه در میان زائران، کسانی وجود دارند که هنوز نتوانسته‌اند عادت زشت و زیان‌بخش سیگار کشیدن را ترک نمایند.

سیگار کشیدن، حتی اگر بر اساس فتاوای موجود، صریحاً تحریم نشده باشد، با انجام چند گناه آشکار و آزار دهنده توأم است.

ضرر رساندن به خود، مزاحمت و آزار همسفران و اسراف و اتلاف مال نمونه‌های واضحی از گناهانی است که معمولًا معتادان به سیگار مرتکب می‌شوند.

بهر صورت، صرفنظر از زشتی این عمل، لازم است به زائرانی که مبتلا به این بلا هستند تذکر داده شود که به هیچ وجه در داخل اتاق‌ها مجاز به سیگار کشیدن نیستند.

۴- بهداشت انبارها، یخچال و فریزر

اصولًا محل انبار که در آن مواد غذایی نگهداری می‌شود، باید از انباری که محلّ نگهداری وسایل و مواد دیگر است، کاملًا جدا باشد.

ص: ۲۰۱

انبـار بایـد خشک و خنک باشـد. مواد غـذایی در کیسه‌های سربسـته یا ظروف مخصوص روی سـکّو یا داخل جعبه‌های مناسب قرار بگیرد؛ بطوری که لااقل ۲۰ سانتیمتر از سـطح زمین بالاتر گذاشـته شود. جایی که حلب‌های پنیر و میوجات نگهداری می‌شود، باید کاملًا خنک باشد. یخچال و فریزر در سـرزمین حجاز از وسائل بسـیار ضـروری، مهم و اساسی هستند لذا نسبت به طرز کار آنها باید کاملًا مراقب بود، برای آن که یخچـال و فریزر درست کـار کننـد، بایـد اولًا بر سـطح کاملًا صاف و افقی در جای مناسب قرار داده شونـد (مورّب قرار داده نشونـد) و ثانیـاً پشت یخچال و فریزر که محلّ لوله‌های گاز آن‌ها است با دیوار فاصـله داشـته باشـد تا تبادل حرارت به آسانی صورت گیرد.

گـاهی حتی ممکن است مجبور شویم نزدیـک یخچـال یـا فریزر، پنکه‌ای را بکـار انـدازیم تا تبادل حرارت لوله‌های گاز آنها آسان شود و درست کار کنند.

داخـل یخچال و فریزر هم بایـد کاملًا تمیز باشـد. از قرار دادن مواد غـذایی بصورتی که دیگر مواد غـذایی موجود در آنها را آلوده کند، باید خودداری نمود. ضـمناً انباشتن مقدار زیادی مواد غذایی روی یکدیگر، مانع رسیدن سرمای کافی به بخشی از آن و سبب فساد آن خواهد گردید.

گوشت‌های آماده مصرف را باید در بسته‌بندی مناسب در داخل فریزر قرار داد.

توجه: هنگامی که مقدار قابل توجهی برفک در فریزر یا یخچال تولید می‌شود، انتقال سـرما با اشکال توأم خواهد بود لذا باید نسبت به برطرف کردن بر فک اقدام نمود.

نکته مهم: نگهداری مواد غذایی پخته شده مازاد بر مصرف، در داخل یخچال و فریزر برای استفاده بعدی، ممنوع است.

۵- بهداشت آسانسور، دستگیره‌ها، نرده‌ها

با توجه به رفت و آمد مکرّر زائران به کمک آسانسور و اسـتفاده آنها از دسـتگیره‌ها و نیز دست زدن به نرده‌ها، لازم است نسبت به ضد عفونی کردن دستگیره‌ها و نرده‌های مورد اشاره اقدام شود.

یک روش آسان برای این منظور، اسـتفاده از محلول ۵٪ دتول است؛ به این ترتیب که تقریبـاً نصف ۱ پیمانه دتول را در ۵/ ۹ پیمانه آب حل کرده به کمک دستکش، ابر یا دستمالی را

ص: ۲۰۲

درآن قرارداده خیس‌می‌کنیم، سپس ابر یا دستمال را روی تمام دستگیره‌ها و نرده‌ها می‌مالیم.

۶- درها و پنجره‌های توری

اصولًا ارتباط میان داخل اتاق‌ها، انبار، آشپزخانه، توالت‌ها و محیط خارج ساختمان نبایـد بصورتی باشد که مگس و حشـرات بتوانند داخل آنها شوند؛ به عبارت دیگر، یا باید درها و پنجره‌ها کاملًا بسته باشند و یا دریچه‌ها و درهای دارای توری سالم، در این محل‌ها قرار داشته باشند.

کاروان‌هـا لازم است نسبت به ترمیم توری‌هـای پاره شـده یا نصب دریچه‌های توری‌دار، با کمک مالکین ساختمان‌ها اقـدام فوری نمایند و به هر صورت از ورود مگس و حشرات به داخل ساختمان، به عنوان یک خطر جدّی، با اهمیت بسیاری جلوگیری کنند.

۷- محل رختشویی

در شرایط فعلی، در هر کاروان می‌توان محلّ مناسبی را برای رختشویی اختصاص داد.

در این صورت زائران نباید از دستشویی‌ها جهت رختشویی استفاده نمایند.

همچنین شایسـته است با توجه به امکانات، محل مناسبی برای آویختن رخت‌های شسته و خشک کردن آنها پیش‌بینی شود تا زائران تنها از همان محل برای این منظور استفاده نمایند.

۸- بهداشت آشپزخانه و وسایل آن

آشپزخـانه در تـأمین سـلامت زائران تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد؛ به نحوی که هرگونه بی‌دقّتی در این خصوص می‌توانـد خطرات جـدّی برای زائران و کارکنان کاروان به دنبال داشته باشد.

مهمترین نکاتی که قطعاً باید در شرایط فعلی ساختمان‌ها مراعات شود عبارتند از:

الف- پاکیزگی همه قسمت‌های آشپزخانه:

پـاکیزه نگـاه داشـتن آشپزخـانه، جز بـا نظـافت و شسـتشوی مکرّر بـا آب و مواد پـاک کننـده، جمع‌آوری سـریع زباله و مواد زایـد، خودداری از قرار دادن وسایل اضافی در آشپزخانه و کنترل

ص: ۲۰۳

رفت و آمد، جلوگیری از ورود افراد دیگر (بجز کارکنان آشپزخانه) میسّر نیست.

ب- جلوگیری از ورود مگس و حشرات:

شاید بسیاری از آشپزخانه‌های کاروان، به دلایلی که قبلًا ذکر شد، به این منظور از پیش آماده نشده باشند، امّا بهر حال به محض این که محلّی نام آشپزخانه گرفت، باید در حد افراط و وسواس نسبت به پاکیزگی عمومی آن کوشید و به هر طریق که لازم باشد، از ورود مگس به داخل آن، بطور کاملًا جدّی جلوگیری بعمل آورد. ورود مگس به آشپزخانه به معنای ورود آلودگی و خطر بیماری و مرگ است. لذا به هیچ عنوان نباید پنجره‌ها یا درهای توری را بازگذاشت. همچنین با سرپوشیده نگاه داشتن زباله و قرار ندادن مواد غذایی در جایی که استفاده مگس از آن میسّر شود، باید خطر آلودگی بوسیله مگس را برطرف کرد و در صورت ضرورت با دقت کافی، بدون آن که ظرفی یا ماده غذایی و وسیله‌ای که با غذا سرو کار دارد آلوده شود، از حشره کش مناسب استفاده نمود.

ج- مناسب بودن مجاری فاضلاب:

مجاری فاضلاب آشپزخانه باید سرپوشیده باشد و به نحوی فاضلاب به مجرای اصلی هدایت شود که به هیچ وجه محیط اطراف را آلوده ننماید. بسیار دیده می‌شود که فاضلاب آشپزخانه‌های کاروان‌ها به داخل کوچه و خیابان وارد شده فضایی را آلوده نموده است.

د- بهداشت محل ظرفشویی:

باید محل مناسبی برای ظرفشویی پیش‌بینی شود؛ به نحوی که این محل از قسمت تهیه و طبخ مواد غذایی کاملًا جدا باشد. فاضلاب محل ظرفشویی باید به نحو صحیح دفع شود و از آلوده کردن اطراف آن جلوگیری گردد.

ه- بهداشت ظروف زائران و وسایل آشپزخانه:

پس از شستشوی اولیه ظروف زائران؛ یعنی پس از آن که آنها را با آب گرم و مواد پاک کننده شستشو دادند و آبکشی اوّلیه انجام شد، باید ظروف را در داخل تشت یا ظرف مناسبی قرار داد و در آن محلولی از پرکلرین شامل ۵ گرم (۱ قاشق مرباخوری) پرکلرین به ازاء هر ۱۰ لیتر آب (یک سطل یا نصف یک حلب بزرگ) ریخت و پس از ۲۰ دقیقه تا نیم ساعت ظروف را از آن خارج کرده و مجدداً با آب پاکیزه آبکشی نمایند و در محل مناسبی قرار دهند تا آب آن بچکد و ظروف خشک شوند. روی ظرف خشک شده را باید با پارچه تمیز پوشاند و از

ص: ۲۰۴

دسترس مگس و گرد و غبار محفوظ داشت، بطور کلی استفاده از ظروف تَرَک‌دار و آسیب دیده، ممنوع است.

دیگ‌ها و ظروف بزرگ آشپزخانه را نیز باید پس از استفاده، به خوبی با آب گرم و مواد پاک کننده پاکیزه کرد و پس از آبکشی، در جای مناسبی بصورت وارونه قرار داد همچنین سایر وسایل کار؛ مثل کفگیر و ملاقه و غیره را نیز باید کاملًا پاکیزه ساخت.

لازم به تذکر است که استفاده از ظروف مسی قرمز (سفید نشده) و ظروف تَرَک‌دار، کاردهای درزدار، کفگیر و کفگیره برّه دو تکه (دارای میخ پرچ) مجاز نیست.

تخته گوشت خُرد کنی باید سالم و بدون ترک باشد و پس از هر بار استفاده و پاکیزه کردن و شستن، روی آن را با نمک نرم فراوان بپوشانند برای خُرد کردن خیار و پیاز و غیره نباید از تخته گوشت خُرد کنی استفاده شود بلکه برای این منظور، لازم است تخته دیگری تهیه شود.

و- دفع بهداشتی زباله آشپزخانه

زباله آشپزخانه را باید بطور مرتب و بی‌وقفه از محیط آشپزخانه خارج کرد و در داخل کیسه‌های زباله، که سر آن بسته شده باشد یا در داخل ظروف زباله در دار، ریخت.

بسیار دیده می‌شود که کارتن‌های مقوایی مربوط به مرغ و گوشت و میوجات، به همان صورت داخل ظروف زباله ریخته می‌شود و به همین دلیل سطل‌های زباله اغلب زود پر می‌شوند و در آنها باز می‌ماند لذا مقوا و جعبه و نظایر آنها را باید ابتدا کمی فشرد و بهر حال طوری در ظروف زباله قرار داد که سبب بازماندن در سطل زباله نشوند.

ز- شستشو و ضدّ عفونی کردن آشپزخانه

اگر چه باید تأکید کرد که در آشپزخانه به هیچ وجه، بجز آب پاکیزه و بهداشتی، آب دیگری نباید به هیچ منظور، حتی شستشوی کف و دیوار آشپزخانه بکار رود، مع‌الوصف اضافه می‌کنیم خوب است هر روز یکبار پس از شستشو و پاکیزه‌سازی کامل آشپزخانه، محوطه آشپزخانه را با محلول پرکلرین بوسیله جاروی پاکیزه یا «ت» ضدّ عفونی نمایند.

محلول پرکلرین را، همانطور که قبلًا برای ضدّ عفونی کردن حمام گفتیم، به این ترتیب می‌توان تهیه نمود: در یک سطل آب (۱۰ لیتر آب)، یک قاشق مرباخوری (۵ گرم) گرد پرکلرین می‌ریزیم و از این محلول برای ضد عفونی کردن کف آشپزخانه استفاده می‌نماییم.

ص: ۲۰۵

در خاتمه این بحث، تذکر این نکته سودمند است که آشپزخانه باید تمیزترین قسمت ساختمان باشد.

۹- بهداشت آبدارخانه

تقریباً اصول کلّی ذکر شده در مورد آشپزخانه؛ مانند ضرورت پاکیزگی، عدم دسترسی مگس، بهداشت مجاری فاضلاب، داشتن سطل زباله در دار، بهداشت محل شستشوی استکان و نعلبکی. ضد عفونیِ گاه بگاه استکان‌ها با محلول پرکلرین (که ضمناً سبب رفع کدورت و باعث شفافیت استکان‌ها هم می‌شود) باید به همان صورت مراعات شود.

نکته خاص آبدار خانه، قرار دادن قند و شکر در قنددان و ظروف در دار و قطع دسترسی مگس به آن و جلوگیری از ورود افراد مختلف به آبدارخانه است.

ضمناً از آنجا که چای پر رنگ برای سلامت انسان زیان بخش است و سبب یبوست مزاج و مشکلات دیگر می‌شود، توصیه می‌گردد چای را به صورت کمرنگ و به مقدار فراوان در اختیار زائران قرار دهند.

۱۰- بهداشت کلمن‌های آب

با توجه به شرایط خاص سرزمین حجاز، اجباراً از کلمن‌های آب بسیار استفاده می‌شود- پس از شستشوی یخ در داخل آبکش و ریختن آن در داخل کلمن، مقداری آب پاکیزه اضافه می‌شود تا زائران از آن استفاده کنند.

چند نکته قابل ذکر در این جا وجود دارد که در عین سادگی، دارای اهمیت است:

الف- بهداشت یخ

یخ را از هنگام دریافت از کارخانه یخ، باید در جعبه‌ها یا ظروف مناسب، حمل نمود و سپس در جای مناسب و بهداشتی یا استفاده از نایلون و مشمع پاکیزه نگهداری کرد. گاهی دیده می‌شود که قالب‌های یخ را روی زمین یا در داخل وانت روی کف محل حمل بار قرار می‌دهند. این کار سبب می‌شود که مقداری از یخ که بتدریج آب می‌شود آلودگی‌ها را در خودش حل کند و به آسانی به داخل قسمت‌های دیگر یخ نفوذ کند شستشوی ظاهری یخ قادر به رفع این گونه آلودگی‌ها بطور کلی نیست، پس از شکستن قالب‌های یخ همانگونه که

ص: ۲۰۶

اشاره شد باید یخ را با آب پاکیزه در داخل آبکش شست و سپس به داخل ظروف آب ریخت.

ب- عدم دستکاری داخل کلمن

متأسفانه گاهی دیده شده است که برخی افراد برای خنک کردن قوطی نوشابه، آن را داخل کلمن آب قرار داده‌اند! این کار سبب آلودگی آب و لطمه زدن به سلامت دیگران می‌شود.

ج- کنترل درجه سرمای آب

از آنجا که به دلایل خاص، کاروان‌ها ناچارنـد مقـدار زیادی یخ را در داخل کلمن قرار دهند و این کار موجب خواهد شد که آب آشامیدنی بشدت سـرد باشد و بسیاری از اوقات زائران تشـنه و عرق کرده از آن اسـتفاده نمایند لذا توصـیه می‌شود کنار کلمن‌های آب، ظرف شیردار دیگری که در آن آب معمولی است نیز قرار داده شود تا زائران میزان سرمای آب مصرفی خود را کنترل نمایند.

د- شستشوی کلمن‌ها

بهر صورت هنگام تعویض آب و یخ، کلمن‌ها باید آنها را از آب باقیمانده تخلیه کرد و هر چند یکبار با آب پاکیزه شستشو داد.

۱۱- بهداشت سفره و محل صرف غذا

محلی که برای صـرف غـذا در نظر گرفته می‌شود، بایـد کاملًا پاکیزه، دارای جای کافی و مانند سایر قسـمت‌ها از دسترس مگس در امان باشد.

خوب است سـفره‌ها را کمی با پهنای کمتر بگستراننـد و به هیچ کس اجازه پاگذاشـتن در سـفره، به هر عنوان؛ مثل چیدن ظروف یا توزیع غـذا وماننـد اینها ندهنـد. همچنین هنگام جمع کردن سـفره دو سـر سـفره را ابتدا روی هم قرار دهند سـپس به دفعات لازم تا کننـد، فایـده این کار این است که هیچگاه قسـمت زیر سـفره که با فرش اتاق تماس دارد با داخل سـفره که محل قرار دادن ظروف غذا است تماس پیدا نمی‌کند.

۱۲- کپسول‌های آتش نشانی

در داخل ساختمان باید به تعداد کافی کپسول آتش نشانی برای مقابله با حوادث

ص: ۲۰۷

احتمـالی وجود داشـته باشـد. معمولًا به دلیل کنترلی که از جانب مسؤولین دولت حجاز وجود دارد، کم و بیش این کپسول‌ها را در داخـل ساختمان‌هـا می‌توان دیـد امـا متأسـفانه بسـیاری از کارکنـان کاروان‌هـا طرز کـار بـا آنهـا را به دقت نمی‌داننـد و همین مسأله می‌تواند موجب خطراتی شود.

لازم است مـدیران محترم کاروان‌ها به طریق مقتضـی و با آموزش‌های لازم به کمک افرادی که با طرز کار آنها آشـنایی دارنـد، از آمادگی خدمه کاروان برای استفاده صحیح از آنها در مواقع خطر مطمئن شوند.

پی نوشتها:

ص: ۲۰۸

ص: ۲۰۹

از نگاهی دیگر

ص: ۲۱۰

نامه روحانیان زائر اهل سنت

بسم اللَّه والحمد للَّه‌والصلوة والسلام علی رسول اللَّه وعلی آله واصحابه

حضرت محمد بن زاحم، خطیب معظم مسجدالنّبی- ص- حفظه اللَّه تعالی

بـا احترام، از آنجـا که اصـل تحکیم وحـدت فِرَق مختلف اسـلامی می‌بایست مورد اهتمام همه مسـلمانان بویژه علمای بلاد اسـلامی باشـد، ما علمای اهل سـنت ایرانی بحمـداللَّه در کشور خود همواره به توصـیه مسؤولان نظام جمهوری اسـلامی ایران همگام با سایر برادران مسـلمان، در مورد امور مبتلا به مسـلمین همکاری می‌کنیم. انتظار داشتیم در مهبط وحی ندای توحید و برادری بشـنویم و بر اساس آیه شـریفه «محمد رسول اللَّه والّذین معه أشدّاء علی الکفار رحماء بینهم» شاهد محبّت شـما با سایر مسـلمین و اعلام نفرت از مشرکین باشیم، اما متأسفانه اظهارات شما در خطبه اول جمعه ۲۴ ذی‌القعده ۱۴۱۶، اسباب تأسف و تأثر فراوان گردید.

جناب عالی برای محکوم نمودن تظاهرات برائت از مشرکین در موسم حج، چند محور را مطرح فرمودید:

۱- عدم مشروعیت اظهار برائت از مشرکین در موسم حج.

۲- شعار برائت از مشرکین مصداق «جدال» منهیّ عنه در آیه شریفه «فلا رفث

ص: ۲۱۱

ولا فسوق ولا جدال فی الحج» است.

۳- حج عبادتی صرفاً معنوی، بدنی، مالی و فاقد بعد «سیاسی» است، لذا نباید کار سیاسی در موسم حج انجام گیرد.

۴- تظاهرات و راهپیمایی و تجمعات، منافی حج است و نباید در موسم حج انجام گیرد.

۵- هر کاری که ذهن حجاج را از عبادت و توجه به خدا منصرف کند (مثل فعالیتهای سیاسی و برائت از مشرکین) از توطئه‌های یهود است.

اکنون توجه شما را به مطالب ذیل جلب می‌کنیم:

۱- مگر در سال نهم هجری برائت از مشرکین با قرائت ۴۰ آیه از سوره برائت به فرمان حضرت‌رسول- ص- توسط علی بن ابی‌طالب- رض- در محضر ابوبکر صدیق- رض- انجام نشد؟ و مشروعیت آن در آیات ۱ تا ۳ از سوره مبارکه برائت، بیان نگردید؟

آیا امکان دارد عملی را که رسول مکرّم- ص- فرمان داده و علی بن ابی‌طالب- رض- انجام داده باشد کسی ادعای عدم مشروعیت آن را اعلام نماید؟

مگر احکام قرآن تعطیل بردار است یا الی‌الابد به قوت خود باقی است؟ خاصه آن که اکنون مسلمانان فلسطین، بوسنی، جامو و کشمیر، تاجیک، چچن و ... در صدها نقطه دیگر عالم اسلام تحت فشار صهیونیستها و مشرکین می‌باشند.

خطیب بزرگ! مگر بیروت جزء پیکره عالم اسلام نیست، که همین دیروز زیر ضربات کوبنده بمباران هوائی صهیونیستها تکه پاره شدند؟

قدس شریف دارد از پیکره عالم اسلام جدا می‌شود، چه کسی عامل این همه جنایات وحشتناک است؟ مگر اسرائیل و آمریکا ائمه کفر نیستند که تا بناگوش نزدیک ما شده واراضی مسلمانان را غصب می‌کنند و منازل مسلمین را تخریب می‌نمایند؟

۲- حضرت خطیب توانا! جدال منهیّ عنه آیه «لا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج» در تفسیر طبری و در نظریه محمد بن کعب قرظی، محمد رشید رضا در تفسیر المنار و محمد عبده در نظرات خود و امام فخر رازی در تفسیر کبیر، جدالی است به معنای خصومت و دشنام با مسلمانان.

ص: ۲۱۲

برابر تفاسیر و نظریه‌های مذکور؛ به ویژه نظریه امام فخر رازی «جدال در امر دین و امر به معروف و نهی از منکر، حتی در حج، از واجبات شرعی است و اگر اعلام برائت از مشرکین همان جدال منهیّ عنه در قرآن مجید می‌باشد، چگونه- نعوذ باللَّه- رسول اکرم با این آیه کریمه مخالفت کردند؟!

بنا به مراتب فوق، جدال برای دفاع از دین در تمام ازمنه همچنین برائت از مشرکین، از وظایف مسلمین است و چه جایی مناسب‌تر برای آن، از حرمین مسلمین؟! خاصه در ایام حجّ که سیل جماهیر مسلمین در اقصی نقاط جهان به حرمین شریفین، دنیا را متحیر ساخته، پشت استکبار را به لرزه درآورده، خواب را بر چشم صهیونیستها و اذناب آنان حرام کرده است.

خطیب محترم! بهتر آن نبود در آن مکان مقدس که به‌عنوان امام جمعه مسجد النبی- ص- قرار دارید در ایامی که اسراییل غاصب مناطق مسکونی مسلمانان مظلوم لبنان را زیر بمباران شدید خود قرار داده است به جای حمله و هجوم به گروه خاصی از حجاج، که پیشگامان برائت و جهاد با مشرکان شده‌اند، به صهیونیزم و استکبار جهانی حمله می کردید؟!

۳- خطیب مفخّم! چگونه مراسم حج را صرفاً عبادتی روحی، بدنی و مالی و غیر سیاسی می‌دانید و حال آن که خداوند در قرآن کریم بُعد سیاسی بودن حج را با فریاد برائت:

«وأذان من اللَّه ورسوله یوم الحجّ الأکبر انّ اللَّه بریء من المشرکین ورسولُه» اعلام فرموده است؟

۴- اگر انجام وظائف سیاسی اسلامی در حج موجب انحراف اذهان حجاج از توجه به خدا و «توطئه یهود» است، پس چرا در چند سال پیش که خطبای محترم حرمین در مراسم حج، در خطبه‌های جمعه ضمن اعلام مظلومیت بوسنی‌ها و دعای خیر برای آنها و ستمگری صربها و نفرین بر آنها می کردند و توجه حجاج را به آن جلب می کردند، یک مسأله سیاسی نبود؟ آیا فلسفه تشریع رمی جمرات در پیکره اصلی مناسک حج توسط خالق متعال، جز توجه حجاج به لزوم جنگ و پیکار با مشرکان و مظاهر شرک در جهان معاصر است؟!

و پرهیز دادن حجاج از توجه به لزوم جهاد علیه مشرکین، به معنای تهی کردن مناسک حج از محتوای آن نیست؟!

۵- خطیب معظم! چگونه «تظاهرات» و «راهپیمایی» و «تجمعات» را خلاف مراسم حج محسوب می کنید، در حالی که مراسم آن بزرگترین «تجمع» مسلمین در طول سال است؟

چنانکه سعی بین صفا و مروه و افاضه از عرفات به مشعر و منا و طواف گرد کعبه مکرمه،

ص: ۲۱۳

بزرگترین «راهپیمایی» در جهان و سراسر عالم است و «تظاهرات» و «شعار دادن» را در طنین «لبیک حاجیان» به آیه شریفه «انّ الصفا والمروهٔ من شعائر اللَّه» می‌توان به وضوح یافت.

خطیب عزیز! آیا سلطه مشرکین اعم از اسرائیل و آمریکا، سایه شوم خویش را بر سرتاسر شرق و غرب و کشورهای اسلامی نیفکنده است؟

و آیا سلطه مشرکین در عصر حاضر کمتر از سلطه مشرکین در عصر تشریع برائت است؟

با این شرایط که سلطه مشرکین روز به روز در حال گسترش بر جهان اسلام است اعلام ممنوعیت برائت از مشرکین به نفع چه کسانی می‌باشد؟ خود که قاضی هستید منصفانه قضاوت کنید!

اینک ضمن پوزش انتظار داریم بیش از این، گسترش سلطه مشرکین و سکوت و غفلت مسلمین را میسندید و حجاج کشورهای اسلامی را به برائت از مشرکین و جهاد با ائمه کفر جهانی و اسرائیل و آمریکا و امداد مسلمانان مظلوم فلسطین و لبنان و بوسنی و کشمیر و تاجیک و افغانستان و الجزایر فرا خوانید تا مشمول فضل الهی گردید که خداوند در آیه کریمه:

«فضّل اللَّه المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» به مجاهدین راه اسلام وعده فرموده است.

روحانیون زائر اهل سنت ایران

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹